
هنر و مردم

هنر و مردم

HONAR - O - MARDOM

(art and people)

از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر

حوزهٔ روابط فرهنگی

سال پانزدهم ــ شمارهٔ صدوهشتادونهم

شهریورماه ۲۵۳٦

در این شماره :

مدیر : دکتر ا . خدابنده‌لو

زیر نظر هیأت تحریریه

طرح وتنظیم : ف . کازرونی

جای اداره : چهارراه پهلوی تخت جمشید – نبش خیابان بندر پهلوی – ساختمان شماره ۳ وزارت فرهنگ و هنر

تلفن ٦٤۰۳۳۱

تکشماره ۲۰ ریال

اشتراك سالانه ۲۰۰ ریال

(برای دانشجویان و همکاران فرهنگ و هنر : نیم بها)

وجوه اشتراك باید وسیله یکی ازشعب بانك ملی ایران به حساب شماره ۱۲۱۲ بانك ملی ایران شعبه صفی‌علیشاه (تهران) حواله ورسید آن به دفتر مجله ارسال گردد

Office address:

MINISTRY OF CULTURE & ARTS, Bldg. No. 3
TAKHT-E JAMSHID Ave., BANDAR PAHLAVI, Ave.,
TEHRAN, IRAN.

Annual Subscription: $10

Foreign subscribers are requested to send their orders to A/C No. 1212 of Bank Melli Iran Safialishah Branch Tehran - IRAN



شرح روی جلد : قسمتی از تابلوی عروسی
کار محمد نقاشباشی ــ ۱۲۵۵ ه . ق

چاپخانه وزارت فرهنگ وهنر

هنر مینیاتورسازی ایران

سیری در دل کهن‌ترین مکاتب نقاشی این سرزمین

دکتر محمدحسن رضوانیان
«پاریس»

بشر از روزی که پا به عرصهٔ هستی نهاده پیوسته علاقمند بوده است آنچه را که در عالم حقیقت می‌بیند و یا در دنیای خیال در ذهن خود مجسم می‌نماید بطرزی نسبتاً روشن و قابل فهم بر روی کاغذ ترسیم کرده و یا در روی سنگ و سفال منقول سازد. از اینرو امروزه ما می‌توانیم با یك نظر اجمالی به آثار نقاشی و حجاری پیشینیان به شرایط زندگی و آداب و رسوم ایشان پی برده و با ابزار و آلات و اشیائی که بکار میبردند و نیز جانورانی که شکار نموده و یا اهلی می‌کردند آشنا شویم.

انسان‌های اولیه از قرنها پیش برای ادای منظور و بیان منویات خویش به بکاربردن نشانه‌ها و تصاویر مخصوص خطی اختراع کردند که بنام خط (Pictographique) معروف است.

تمام ملت‌های روی زمین، یا از روی ضرورت و نیاز ویا محض سرگرمی و خوش آیند خاطر خویش از همان نخستین ادوار حیات دست به نقاشی زدند و اکثریت آنان – باستثنای مسلمانان – هیچگونه مانعی در صورت‌نگاری و پایکرتراشی جانداران نمی‌دیدند. پیروان اولیه آئین اسلام یا بهتر بگوئیم اعراب بادیه‌نشین بمجرد اینکه سرزمین‌های پهناوری را بتصرف خود درآوردند، ساکنین آن را از بت‌پرستی و تندیس‌سازی که با احساسات سامی و اعتقادات مذهبی ایشان مغایرت داشت برحذر نمودند. بمنظور درك احساسات تعصب‌آمیز اعراب در این زمینه بد نیست به ترجمهٔ عباراتی چند از یکی از نخستین بخش‌های کتاب تورات بنام Exode بپردازیم: «من آفریدگار تو هستم ... تو با وجود من خدایان دیگری نخواهی داشت... از آنچه در فراز آسمان، روی زمین، اعماق دریاها و یا در زیر زمین است نقش نخواهی آفرید و پیکرهای نخواهی تراشید. دربرابر بت‌ها سر تعظیم فرود نخواهی آورد و کمر بخدمتشان نخواهی بست.»

هنر خطاطی بر عکس نقاشی از همان آغاز گسترش آئین اسلام در نگارش و نگاهداری آیات قرآن مورد توجه خاص قرار گرفت. شاهزادگان مشهوری چون بایسنقر میرزا فرزند شاهرخ و نوهٔ تیمور دستنوشته‌های ارزشمندی را برشته تحریر درآورده و خود به نقش و نگار صفحات آن پرداختند. چندتن از سلاطین ادوار بعد بارها کتاب قرآن را در طول زندگی خویش رونویسی کردند. گویند ابراهیم غزنوی هر سال دو جلد قرآن بدست خود مینوشت و به مکه اهدا مینمود. اهمیت و اعتبار هنر خطاطی چنان بود که هنگامی نیز که توأماً با نقاشی در نگارش کتابها از آن بهره گرفته شد هنر اخیرالذکر بعنوان یك عامل فرعی بشمار رفت.

مع‌الوصف ایرانیان پیش از تسلط اسلام به نقاشی صحنه‌هائی از دلاوریهای پهلوانان و یا مجالس بزم و سرور ماننشکار و باده‌گساری پرداختند. خلفا این سنت دیرینه را تجدید کردند. در این زمینه میتوان از آثار خلفای اموی در «قصیر عمره» و خلفای عباسی در «سامره» نام برد. آنان برای انجام اینکار که در آئین اسلام معمول و متداول نبود اغلب از وجود بیگانگان بهره میگرفتند. انواع نقاشی های این دوره اعم از اینکه از

سبك یونانی الهام گرفته باشد (مانند نقاشی‌های «قصرالخیر») و یا از شیوهٔ ساسانی (مانند تصاویر لشکری بازار کاخ غزنویان در سیستان افغانستان) همه از آثار هنرمندان بیگانه است.

دریك کتاب چینی که در پیش از سال ۷۶۲ برشته تحریر درآمده و بوسیله Paul Pelliot پژوهشگر فرانسوی کشف و منتشر شده است میتوان اطلاعات دقیقی دربارهٔ نخستین طرحهای نقاشی بین‌النهرین بدست آورد. در این کتاب گفته شده است که هنرمندان چینی نخستین کسانی بودند که به کار زرگری ونقاشی اشتغال ورزیدند. آنان در آغاز در بصره به تعلیم نقاشی پرداختند و در نیمهٔ اول سدهٔ دهم بازهم نقاشان چینی بودند که جزو ملتزمین رکاب سفیر آن کشور بدربار سلطان بخارا راه یافتند و بدستور وی به مصور کردن کتاب افسانه‌های «بیدپای» که همان کتاب معروف کلیله‌ودمنه باشد دست زدند. مترجم این کتاب در شرحی که در مقدمهٔ آن نوشته است میافزاید که: «کار تصویر کتاب نامبرده بدین سبب انجام گرفت که خوانندهٔ کتاب با مشاهدهٔ تصاویر آن همان اندازه متلذذ گردد که از قرائت مطالب آن بهره میگیرد.»[1]

این نقاشی‌ها ذوق و اشتیاق فراوانی در محافل هنری ماوراءالنهر پدید آورد تا آنجا که عنوان «دستاورد چینی» به آنها اطلاق شد واز شیوهٔ کار آن درسطح بسیار وسیعی در مصور کردن کتابها استفاده گشت.

با وجود این همانگونه که اشاره رفت از سنت‌های دیرین خود ایرانی‌ها درزمینهٔ هنر نقاشی نباید غافل بود واهمیت ویژهٔ آن را هرگز نباید از نظر دور داشت. یکی از مورخان اسلامی مینویسد: «در سال ۹۱۵ م در تخت جمشید به کتاب بزرگی از داستان‌های پادشاهان ایرانی دست یافتم که تصاویری از سلاطین ساسانی در آن درج گشته بود. تمثال هر یك از این شهریاران بهمان وضع وحالتی که بهنگام مرگ داشت با تزئینات و اورنگ پادشاهی ترسیم گشته بود. کتابی که من دیدم از روی اسناد و مدارك موجود در خزانهٔ پادشاهان ایرانی برشتهٔ تحریر درآمده و کار نگارش آن در اواسط ماه اوت ۷۳۱ پایان یافته بود. این کتاب با رنگهای اصیل ایرانی یعنی محلول زر و سیم و گردمس نقاشی شده و اوراق آن با رنگ ارغوانی زیبائی رنگ‌آمیزی گشته است.»[2]

موضوع نقاشی‌های ادوار کهن ایران اغلب متنوع نیست وطبق پژوهش‌هائی که تاکنون بعمل آمده یا تصویر اسب‌سواری است که در پی شکار جانوران است و یا پادشاهی که بر تخت سلطنت نشسته و پاسداران وخنیاگران در کنار وی گرد آمده‌اند. نظر به اینکه علمای دین با ترسیم صورت جانداران مخالف بودند در کتابها و رساله‌های مذهبی کمترین صوری از حیوانات دیده نمیشود ولی در اینکه شهریاران و بزرگان قوم – اعم از پیرو مذهب تشیع ویا تابع طریقهٔ سنی – نقاشان خودرا مأمور مصور کردن داستان‌های معروف آثار فردوسی و نظامی و سعدی وخواجوی کرمانی کنند هیچگونه مانع ورادعی وجود نداشت: اشعار رزمی شاهنامه، و داستان‌های عشق و دلدادگی چون داستان لیلی و مجنون، خسرو و شیرین، همای و همایون و یا حکایات اخلاقی دیگر از جمله مطالبی است که نقاشان آنرا با تصاویر چشمگیر ودل‌آویزی زیب و زینت داده‌اند.

بطور کلی با در نظر گرفتن تغییرات و تحولاتی که در هنر مینیاتورسازی ایرانی پدید آمده می‌توان از چهار مکتب بزرگ نام برد: مکتب عباسی، مکتب مغول، مکتب تیموری و مکتب صفوی.

در تمام این ادوار مراکز هنری با توجه به شرایط تاریخی که خود موجب بروز دگرگونی‌هائی در شیوهٔ نقاشی گشته از یك نقطه به نقطهٔ دیگر انتقال می‌یافت.

عنوان مکتب عباسی که مکتب بغداد نیز خوانده میشود ازنام خلفائی گرفته شده که از سدهٔ هشتم تا سیزدهم میلادی یعنی مدت پنج قرن دراین شهر حکمفرمائی کردند. کهن‌ترین آثاری که از این مکتب بجای مانده به قرن سیزدهم تعلق دارد. در میان مشهورترین آنها میتوان از ترجمهٔ عربی رسالهٔ دیسقوریدس "Dioscorides" که در سال ۱۲۲۲ انجام گرفته و نیز از دستنوشتهٔ معروف مقامات حریری که کارنگارش ونقاشی آن در سال ۱۲۳۷ پایان یافته و اکنون در کتابخانهٔ ملی پاریس از آن نگاهداری می‌شود نام‌برد. این نقاشی‌ها صرفنظر از اهمیت سندی زیادی که در بازشناختن زندگی مردم آن عصر دارند دارای ارزش هنری زیادی است. خاصیت بارز این آثار حقیقت‌گرائی آنهاست، زیرا در خلق آن فقط به اصل مطالب توجه شده است. دراین مینیاتورها انسانها و نیز جانوران مقام بزرگی دارند. درحالی که منظره‌ای که آنها رادربر گرفته بطور مختصر با ترسیم درخت‌هائی که جنبهٔ تزیینی دارد ارائه شده‌است. تعداد رنگهائی که بکار رفته تا اندازه‌ای محدود است و فقط از رنگهای آبی،

---

۱ ــ نقل از مقالهٔ «گاستون‌ویت» مندرج در شمارهٔ مخصوص مجله "Orient" دربارهٔ هنر و ادبیات ایران. ص ۶۷.

۲ ــ همانجا. ص ۶۸ – ۶۷.

این مورخ اسلامی ظاهراً «مسعودی» است و مطالب مذکور در اثر مشهور او «مروج‌الذهب» نوشته آمده است (اواسط سدهٔ چهارم هجری). پیش از او حمزهٔ اصفهانی نیز در کتاب خود «سنی‌ملوك الارض و الانبیاء» از کتابهای تاریخ مصورشاهان ایران یاد کرده است. بعدها اشارات حمزهٔ اصفهانی را در این باب مولف کتاب «مجمل‌التواریخ والقصص» (سدهٔ ۶) نیز در اثر خود وارد کرده است. (مجله).

قرمز، سرخ، زرد کم‌رنگ و سبز پررنگ بطور زیاد بهره گرفته شده است.

چنگیزخان درسال ۱۲۲۰ بخش شرقی ایران را به‌تصرف خویش درآورد. نوهٔ وی هلاکو درسال ۱۲۵۶ بغداد را تسخیر نمود. سپاهیان این دو دست به‌قتل و غارت و خرابکاری‌های جبران‌ناپذیری زدند و با وجود ویرانیهائی که در آغاز تسلط خود درسرزمین ایران ببار آوردند بعداً موجبات وحدت این کشوررا فراهم ساخته و به نوسازی آن پرداختند و نیز به‌حمایت از هنرمندان برخاستند. مینیاتورهای چینی را درایران رواج داده و هنرمندان زیادی را به دربار خود خواندند. هنر نقاشی در نتیجهٔ حمایت و تشویق این سرداران بکلی تغییر یافت و بُعد سوم در آثار نقاشان پدیدار گشت. نفوذ نقاشی چینی را درایران میتوان بسادگی از روی پیدایش تندگرها، درختان، تخته‌سنگها و نیز ابرهای مخصوصی کـه بطرز نقاشان چینی در تابلوها ترسیم گشته تشخیص داد.

مکتب نقاشی مغول (آخر سدهٔ سیزدهم و سدهٔ چهاردهم) آثار شایان توجهی را بوجود آورد. درمیان شاهکارهای ایـن مکتب می‌توان از ۱۱۱ مینیاتور کتاب جامع‌التواریخ کتابخانه ملی پاریس یاد کرد. پرفسور بلوشه (Blochet) این مینیاتورها را کهن‌ترین نمونه‌های نقاشی سبک راستین ایرانی بشمار می‌آورد. دستنوشت زیبای شاهنامه معروف به "Demotte" (اواسط سدهٔ چهاردهم) که صفحات بسیار بزرگ آن در تمام دنیا پراکنده است یگانه گواهی از زیبائی وقدرت این هنر است.

خاصیت کم‌رنگی که در آغاز در مینیاتورهای این مکتب پدیدار گشته بود بعدها تغییر حاصل نموده وحدت خود را باز یافت.

تیمور لنگ پادشاه سمرقند سراسر ایران را از سال ۱۳۶۹ تا ۱۳۹۳ زیر تسلط خود درآورد. در این هنگام بغداد سقوط کرد. در دورهٔ زمامداری جانشینان تیمور که پایتخت خود را یا در هرات (مانند شاهرخ فرزند تیمور) ویا در شیراز (مانند نوهٔ وی اسکندرمیرزا) مستقر ساختند هنر نقاشی به مرحلـهٔ جدیدی از شکوفائی وتحول خود رسید. این دوره که از ۱۳۶۹ تا ۱۵۰۰ میلادی ادامه یافته بنام مکتب تیموری خوانده میشود.

چندتن از صاحبنظران معتقدند کـه بسط و گسترش آثار هنری این دوره ارزش آن را ندارد که بدان عنوان «رنسانس دورهٔ تیموری» داده شود ولی با درنظر گرفتن ارزش هنر دورهٔ مغول این اصطلاح اغراق‌آمیز بنظر میرسد. با وجود این میتوان گفت که دورهٔ تیموریان دورهٔ پیدایش هنر نقاشی واقعاً ملی وموافق با طبع و روحیات ایرانی است.

دراین دوره هنرمندان از تجسم راستین احجام و نیز بُعد سوم چشم پوشیدند و آثار ایشان بسبب نداشتن عمق و تموج رنگها به‌نقش و نگار فرشهای قرون وسطی شباهت دارد. بیننده این آثار نمی‌تواند چشم خود را در جائی ثابت نگهدارد زیرا جزئیات بیشماری نظر وی را بخود جلب می‌کند.

انسان‌هائی که تصویرشان در روی تابلوهای نقاشی دیده می‌شود با اندامهای کوچك و کشیده وآسانی خود حـالت عروسکهای خیمه‌شب‌بازی را دارند.

در ثلث اول قـرن پانزدهم از بـرکت شکوفائی هنر مینیاتورسازی یك نوع کتاب «باحاشیه‌های منقوش یا دانه‌های زرین» پدیدار گشت وازشیوهٔ نقاشی چندرنگی (Polychrome) در تزیین صفحات، حواشی و خطوط کتابها بهره گرفته شد. رنگ سرخ ورنگ گل کاسنی در تابلوهای این دوره دیده میشود، ولی رنگهای آبی و زرد بیشتر بکار برده شده است. رنگهای مینیاتورها که در آغاز موزون و تازه است دراثر نفوذ بهزاد رو به کم‌رنگی میرود.

در این دوره هنر صورت نگاری بسیار پیشرفت نمود و تمام تابلوها از دانش استتیك عهد «یوآن» بهره گرفت. در کتاب شاهنامه‌ای که در موزهٔ «یراء» بدست آمده دوبست مینیاتور از ایـن قبیل بچشم میخورد. اندازهٔ ایـن صفحات که بدست هنرمندان گوناگونی نقاشی شده بسیار بزرگ است ازمیان تابلوهای این شاهنامه میتوان از تابلو «رستم خفته» نام برد: در این تابلو رستم در میان گیاهان برپشت خوابیده است و در قـسمت جلو تابلو اسب وی درحالی که با شیری دست و پنجه نرم کرده دیده میشود. این صحنه که بعدها بکرات بوسیلهٔ هنرمندان ترسیم گشت نه تنها از نقطه نظر کاربرد خطوط‌ظریف‌مهتشکر است بلکه از دیدگاه هنر خطاطی نیز جنبهٔ تزیینی زیبائی دارد.

ایران در طی قرنهای شانزدهم و هفدهم در دورهٔ سلطنت پادشاهان صفوی که از نژاد خالص ایرانی بودند به‌اوج عظمت و افتخار رسید. شاه اسماعیل (۱۵۲٤ - ۱۵۰۲) مـؤسس سلسله صفوی کشور را از زیر یوغ اشغال بیگانگان بیرون آورد، فرزندش شاه طهماسب بر علیه ترکان واز بکان بمبارزه برخاست و شهر تبریز و سپس قزوین را پایتخت خود ساخت. بهزاد که در عهد سلاطین تیموری دست به هنرنمائی زده بود بدربار این دوپادشاه راه یافت. شاه اسماعیل اورا درسال ۱۵۲۲ بریاست هنرستان هنرهای زیبا برگزید. نقاشان، خطاطان و رنگ‌کارانی که در این مرکز هنری بکار اشتغال داشتند زیر نفوذ هنر و نبوغ وی قرار گرفتند. شاه طهماسب، میرعلیشیر و سلطان حسین میرزا هریك بنوبت خود از بهزاد که نام‌آورترین هنرمند عصر خود بود حمایت کردند. بدبختانه آثار زیادی از این هنرمند دردست نیست. بیشتر تابلوهائی که نام بهزاد در روی آن دیده میشود ساختگی است. یکی از هنرشناسان بنام پروفسور کوئل (Kuhnel) فقط مینیاتورهای سه‌گانهٔ زیر را ازآن وی میداند: بوستان سعدی (که در قاهره از آن نگاهداری میشود) خسرو و شیرین نظامی (متعلق به بریتیش میوزیوم) و ظفرنامه ۱٤٦۷ کلکسیون "Garrett".

بهزاد در دو نقطهٔ مختلف بکار پرداخت: هرات (پایتخت ایران شرقی از سال ۱٤٦۸ تا سال ۱۵۰٦ درعهد سلطنت سلطان حسین میرزا) وتبریز (پایتخت ایران غربی از ۱۵۱۱ تا ۱۵۳٤ در زمان پادشاهی شاه اسماعیل و شاه طهماسب سلاطین بزرگ صفوی).

دستنوشتهٔ مهمی که امضاء بهزاد در آن دیده میشود دستنوشته‌ای است بتاریخ ۱٤۲۲ که در «بریتیش میوزیوم» موجود است. مگیان یکی از متخصصان فن مینیاتور به نظر اقتدار و چیره‌دستی خارق‌العاده‌ای که بهزاد در تهیه این تابلو از خود نشان داده توجه دارد و بویژه خاطرنشان میسازد که توازنی که این هنرمند در ترسیم خطوط قیافهٔ اشخاص و مضامین نقاشی بکار برده امری است که در کشورهای شرقی کمتر بچشم میخورد. بهزاد پیوسته موضوعات بکر و جدیدی برای نقاشی برگزید ولی بعداز وی اینکار دیگر ادامه نیافت.

صرفنظر از استعداد شگرفی که این استاد در زمینه‌های مختلف مینیاتورسازی از خود بروز داد در اواخر قرن پانزدهم با تهیه تمثالهای سلطان حسین بایقرا و محمدخان شیبانی بکار صورت‌نگاری نیز پرداخت. تمثال سلطان حسین بایقرا خود نمونه‌ای است که ما را با سبك کار بهزاد که اثرات مداد نقاشی را به یاری قلم توان می‌بخشد آشنا میسازد. بهزاد درزمان شاه‌عباس به‌کار رنگین‌کردن مجلدات کوچکی هم پرداخت و اگر مینیاتورهای وی در این دوره آن پررنگی آثار پیشین را ندارند در عوض بسیار زیبا و دل‌انگیزند و هنرمند در ترسیم خطوط منحنی دقت و توجه زیادی بکار برده است.

بیست مینیاتوری که در خسرو و شیرین نظامی موجود در «بریتیش میوزیوم» (۱٤۲۲) دیده میشود باید آخرین آثار بهزاد باشد زیرا در این مینیاتورها دستار نوك باریك زیبای دورهٔ سلاطین صفوی بچشم میخورد.

بهزاد به‌ترسیم سحر بهار و گرمای تابستان عشق وعلاقه داشت و برعکس از نقاشی صحنه‌های جنگ و پیکار اظهار نفرت مینمود. مدلهای وی بویژه دراویش و مدرسان بودند. نفوذ او در زمینهٔ مینیاتورسازی بسیار دامنه‌دار بود زیرا هنر وی سرمشق شاگردانش قرار گرفت و درمدت بیش از دو قرن ادامه یافت.

شاه‌عباس اول (۱٦۲۹ - ۱۵۷۸) اصفهان را پایتخت خود قرار داد. در عهد سلطنت وی مبادلات فرهنگی در سطح وسیعی بین ایران وکشورهای غربی انجام گرفت. نقاشان و مینیاتورسازان از زیر حمایت دربار بیرون آمدند و خود مستقلاً با اتکاء به وسایلی که در دست داشتند به هنرنمائی پرداختند.

شاه‌عباس با تعمیم شیوهٔ فردگرائی موجبات بوجود آمدن «تصویر انسانی» را که سپس بجای دستنوشته بکار رفت فراهم ساخـت. او بمنظور آشناساختن صورتگران ایرانی با روش پرتره‌سازان اروپا هنرمندانی را از میلان، ونیز، فرانسه و فـلاندر بهایران خواند و درمیان نقاشان مغرب‌زمین «ژان لوهلندره» رامورد توجه و عنایت مخصوص خویش قرارداد.

در این هنگام موادی که از آن در تهیهٔ رنگهای نقاشی برابر شیوهٔ یك نقاش اصفهانی استفاده میشد عبارت بود از لاك قرمز، لاك زرد، صمغ صنوبر، رنگ قهوه‌ای روناس، سبز لاك نیل و زرنیخ. ولی طولی نکشید که قوس وقزح رنگهای بنفش، نیلی، آبی، زرد، سبز، نارنجی و قرمز که از دیدگاه آتش‌پرستان بعنوان شرارههائی بشمار میرفت از تشعشع ولمعان خود کاست. رضا عباسی نقاش دربار شاه‌عباس ضمن بکار بردن مقدار کمی رنگ و فقط با اکتفا به‌ترسیم خطوط، پا از جهان رؤیا فراتر نهاد. بدین ترتیب خط مجرد بجای نشان دادن حالات نرم و قابل انعطاف زنان و دختران ایرانی قرن هفدهم (که باجامه‌های گشاد، نیم‌تاجی سه‌گوش بر سر و رشته‌ای از مروارید بر گردن داشتند) و با نوجوانان (که با دستارهای پهن در رازونیاز عاشقانه سرآمد همگان بودند) این حالات را در ذهن بیننده القاء نمود.

میرك شاگرد بهزاد بعد از او بزرگترین نقاش آن‌عهد بشمار میرفت. وی مکتب بخارا را با معاضدت ازبك سلطان بخارا بنیان نهاد. مینیاتورهای این مکتب را میتوان به‌آسانی از روی جامه‌ها، دستارهای بسیار بزرگ و یك نوع طمطراق خنده‌داری که در ساختن وپرداختن آنها بکار رفته تشخیص داد.

هنر مکتب صفوی (۱۷۲۲ - ۱۵۰۲) در سالهای اول خود زیر نفوذ بهزاد در همان راه هنرمندان دورهٔ تیموریان پیش رفت ولی بعد از چندی از آن دوری گزید. مهمترین نقاشان عصر شاه طهماسب عبارتند از: آقا میرك، سلطان محمد، میرسیدعلی و شیخزاده.

تصویر انسانی نیز دستخوش تغییر و دگرگونی گشت. ترسیم اشخاص به‌مقیاس بزرگ در تابلوها پایان قرن هفدهم و آغاز قرن هیجدهم را نوید میدهد. همانگونه که «اسچوکین» اظهار میدارد: «مکتب شاه‌طهماسب ضمن نگاهداری دستاوردهای هنری عهد تیموری باسوق‌دادن هنرمندان درجهت ابراز مهارت در حد اعلا و بذل توجه درکاربرد ظرافت در زمینهٔ هماهنگی رنگها به‌آثار نقاشی این دوره جلوه و درخشندگی نوی بخشید.»

رنگهای بکار رفته دراین آثار بسیار جورواجور است: رنگ گل کاسنی، سرخ، آبی‌روشن، سبز یشمی و زرد رنگهائی است که نسبت بدیگر رنگها بیشتر از آنها بهره گرفته شده است.

در زمان سلطنت شاه عباس اول (۱۶۲۸ - ۱۵۸۷) تحولی در هنر نقاشی و مینیاتورسازی حاصل گشت. هنرمندان بجای ترسیم خط راست در آثار خود بترسیم خطوط منحنی و شبه منحنی گرائیدند. رسم خطوط دگرگون گشت و حالات اشخاص مصور در تابلوهای نقاشی جنبهٔ تصنع بخود گرفت. در نقاشی‌های این دوره دیگر از منظره خبری نیست. اشخاص را یا به‌تنهائی در روی تابلوها می‌بینیم و یا با یك درخت و یا شاخهٔ گل. از شدت و حدت انواع مختلف رنگها کاسته شده و همانگونه که «پیترو دولاواله» سیاح معروف ایتالیائی نوشته‌است: «رنگهای عجیب و شگفت‌انگیزی در مینیاتورها بچشم میخورد که بی‌شباهت به‌رنگ آب دریا، برنج، بز کوهی، درد شراب و زیتون نیست.»

سلطان محمد نقاش دربار شاه طهماسب آثار هنری زیادی به‌وجود آورد. وی در ترسیم گردهم‌آئیهای مردم قریحه و استعداد راستینی از خود نشان داد. اشخاصی که وی در تابلوهای خود ترسیم کرده است بسیار با ظرافت و برازنده‌اند ولی در قیافهٔ آنها اثری از احساس دیده نمیشود.

در قرن‌های هیجدهم و نوزدهم هنر مینیاتورسازی در اثر نفوذ نقاشان اروپائی براستی رو به‌انحطاط رفت و هنرمندان تنها به‌تصویرسازی و نقاشی گل و بوته کاغذ کلکسیون گیاهان و گل‌های اروپائی الهام می‌گرفت علاقه و توجه زیادی از خود نشان دادند.

(پایان)

سیمرغ سفید

(۳)

دکتر مهدی غروی
«بنیاد شاهنامه»

«۱۵»

دریك کیلومتری جاده مشهد به‌تربت جام و نیشابور، درست نزدیك به‌همین سه‌راهی بنایی قدیمی که عبارتست از یك گنبد و یك منار جلب‌نظر می‌کند. برای نخستین‌بار در تیرماه سال ۲۵۳۵ هنگام برگذاری جشن دوم طوس این مجموعهٔ کوچك را دیدم و چند روز بعد بار دیگر هنگامی که به تربت جام می‌رفتیم قرار گذاشتیم که در بازگشت به‌بازدید این بنا که ازدو نقطه نظر بافردوسی و شاهنامه‌اش ارتباط دارد به‌پردازم، یکی اینکه این مقبره ارسلان جاذب است، وی از امیران خراسان بود که در دوران سلطنت مسعود غزنوی برمزار فردوسی گنبدی ساخت. دوم ازین لحاظ که این بنا ازمظاهر مهم درهم‌آمیزی هنری ایران ساسانی و هند بودائی است، ما درین گفتار به‌مطلب نخستین توجه نخواهیم داشت و مجالتاً فقط به‌بازشناسی این بنا که یك نمونه خوب از هنر ومعماری ایران عصر فردوسی نیز هست می‌پردازیم.

درکتاب بررسی هنر ایران پوپ به‌این بنا سنگ‌بست خطاب شده است[1]، درحالیکه امروز قلعه‌ای نسبتاً نو در کنار راه‌اتومبیل رو هست که بدان سنگ‌بست گفته می‌شود و به‌این بنا مردم دهی بنام سنگ‌بست که‌در مجاورت آن قرار دارد ایاز می‌گویند و بااینکه درین بنا هیچگونه آثار قبری وجود ندارد مردم بدین احترامی خاص



مقبرهٔ ارسلان‌جاذب ازسرداران سلطان مسعود غزنوی که از شیفتگان فردوسی بود وبرگور وی آرامگاهی ساخت. این بنا درجنوب مشهد نزدیك راه‌تربت جام ونیشابورواقع شده وبه‌ایاز معروف است



مقبرهٔ ارسلان‌جاذب – این‌بنا با اسلوبی ساسانی– بودائی یادآور نفوذ معماری وهنربودائی دراین بخش ازخراسان است

می‌گذارند وبسیاری از مراسم مذهبی خویش‌را درآن اجرامی‌کنند، علاوه براین درکنار این بنا آثار یك قلعه وخرابه‌های آبادی بزرگی‌هم دیده می‌شود.

این بنای مربع برپایه دیوارهـای ضخیمی ، ۲٫۵ متر ، استوار شده است وازهرسو یك در دارد، چهار دیواری به‌هشت‌ضلعی‌وسپس شانزده ضلعی‌وبالاخره به‌دایـره ختم می‌شود ؛ همانند بناهـای فیروزآباد وسروستان‌که هردو ساسانـی است بایك تفاوت که همان‌مورد نظر وتوجه ماست . برای یك مقبره وجود چهار در هیچ مورد ندارد، بنابراین چهار طاقی سنگ‌بست یك‌مقبره اسلامی‌نیست‌وتزئینات موجود در دیوارها ونیز چهار روزنه در گوشه‌های زیر سقف‌که به‌ترتیب روبروی هم قراردارند ثابت می‌کندکه این یك آتشکده بوده است ، اما مطلب مهم اینست که مشابهت‌های میان این بنا ویك نقاشی دیواری ، یافته‌شده درآسیای مرکـزی راه‌گشای توجه به‌نفوذ آئین بودائی وهنر همراه باآن درخطه خراسان است ، در قرنهـای آخر سلطنت ساسانیان وقرنهای نخست عصر اسلامی ایران شرقی .

نقاشی مورد بحث توسط یك گـروه باستانشناس فرانسوی درباميان يافته شدكه به‌سنگ‌بست آتقدرها دور نیست . دراین تصویر بنائی‌را بایك گنبد پخ وکـوتاه مشاهده می‌کنیم کـه دروسط آن مجسمه بودا دیده می‌شود، نتیجه‌ای‌که ازین‌مطلب گرفته می‌شود اینست که گنبد به‌این شکل از ایران به‌آسیای‌مرکزی رفته است(بنای آتشکـده) و دوباره از آسیای مرکزی به‌افغانستان آمده وشاید ازافغانستان همین بنا بشکل یك معبد بودائی بایـران، خطه‌های شرقی خراسان ، بازگشته است وگنبدهای بسته وبسیار کوتاه بودائـی تحت تأثیر معماری ایرانی ، آتشکده‌ها ،

---

۱ – پوپ ، بررسی هنر ایران ص۹۲۳ ، مقاله ارنست دیز Ernest Diez .

۲ – نگاه کنید به ص۹۲۳ بررسی هنر ایران ، همان مقاله که خود از منابع دیگر اقتباس کرده است :

A. Godard — Y. Godard — J. Kackin les Antiquité Boudhiques de Bamiyan, memoires de la Délégation Archéologique française en Afghanistan, Paris Brussels 1928, pls: XVIII - XX.

درتصویر XIXC نقش‌خود بودا کاملاً هویدا است.

به‌گنبدهای باز وبادگیر تبدیل گردیده است .

باین بناهای آتشکده‌ای ساده برخی تزئینات داخلی وتصاویر سنتی ایرانی نیز به‌آسیای مرکزی وافغانستان رفته است که ازآن جمله است تصویر خدای ماه‌که هم درآثار هنری بامیان دیده می‌شود و هم درترکستان چین . [۳] بودائیها آتشکده‌های زرتشتی ایران شرقی را بدون دستکاری وتغییر شکل مبدل به‌مراکز خیریه مذهبی گردنـد واین تـوجه بـودائیان به‌این آتشکـده‌ها سبب شدکه مسلمانان نیز به آتشکده‌ها بی‌حرمتی نکنند وصدها آتشکده را باصلح وصفا به‌مسجد مبدل سازند .

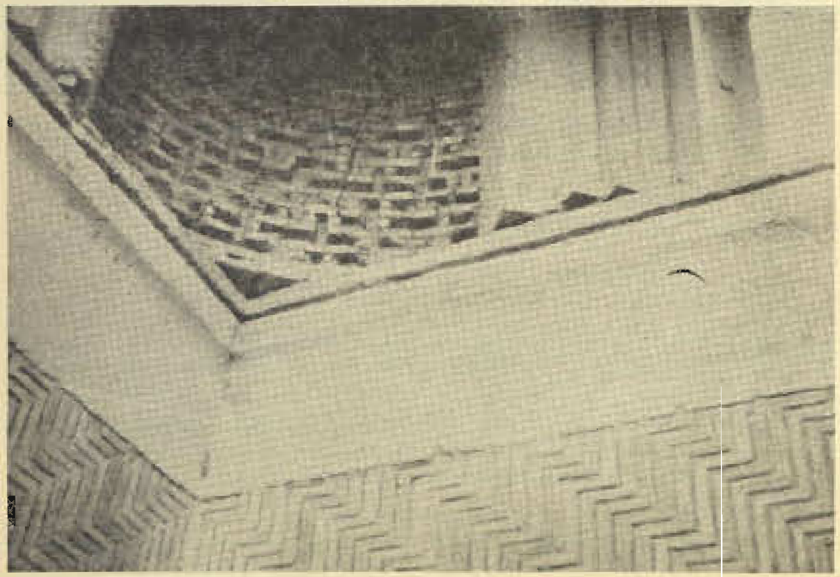
این بنا پس‌از مقبـره امیر اسمعیل سامانی ، که‌در ۲۹۵ هجری وفات یافت، قدیمی‌ترین بنای ایرانی اسلامی درخراسان است که البته یك‌بنای ــ ساسانی بودائی ــ اسلامی به‌حساب می‌آید .

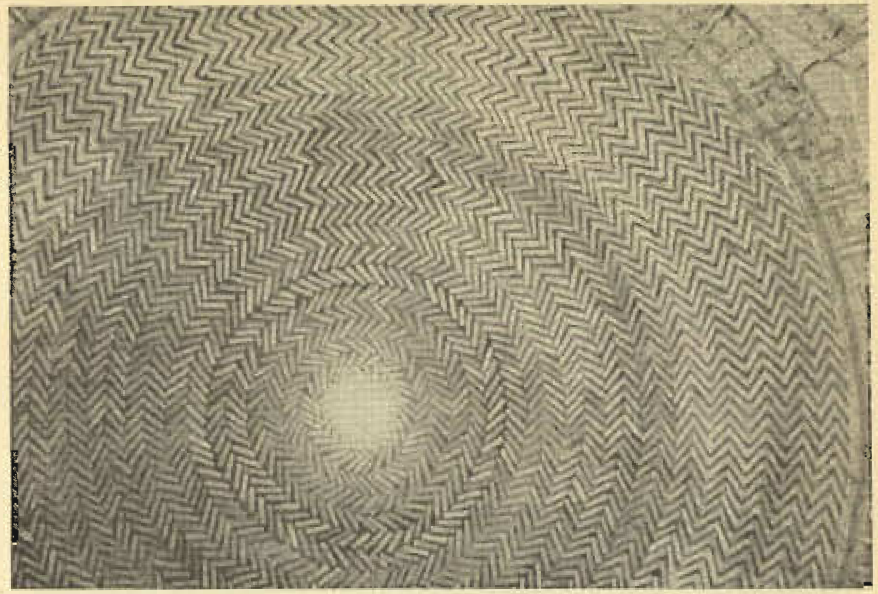
«۱۶»

اکنون اختصاصاً بستگیهای موجـود میان هنر ایرانی ــ اسلامی وهنر مانوی رابررسی می‌کنیم[۴]: نقاشی مانوی‌درحقیقت تجلی روح مانویت بـود و مانویت یك پدیده ایرانی بود ، پدیده‌ای جهانگیر که دروطن دچار زجر وشکنجه واختنـاق گردیـد ، بـودائیان پس‌ازین سرکوبی بی‌امان نقاشی‌را به‌عنوان یك وسیله نجات و تا حدودی اسباب کار تبلیغ برای خود ساختند وهمین تدبیر سبب شدکه حیات این پدیده معنوی ادامه یابد . زندگـی دوباره هنر ایرانی مرهون همین سیاست معنوی مانویان است ودرحقیقت بودائیان باین روش ، توانستندکه هنر ایرانی‌را از زوال برهانند وبه‌راه اعتلا سوق بدهند. متأسفانه آثار مانویان خیلی کم به‌دست ما رسیده است وهمین کم‌بودن شواهد اهمیت کاررا چند برابر ساخته است .

این آثار برجای مانده عبارتند از : خرابه‌های چند عمارت بانقاشیهای دیواری ومقداری نقاشی مینیاتوری پراکنده‌کـه بی‌شباهت به‌آثار برجای‌مانده ازیك‌کشتی طوفان‌زده غرق‌شده نیست[۵] . تاریخ ساخته شدن همهٔ این آثاردرمحدوده میان سالهای

آرامگاه ارسلان جاذب ، داخل بنا – گوشه‌ای‌که به خوبی‌می‌تواند نحوهٔ تبدیل چهاردیواری ساسانی به‌گنبد را نمایش دهد . کتیبه وتزئینات داخلی‌گنبد ازنفوذ هنری بودائی‌که همراه با فرهنگ بومی آسیای مرکزی به خراسان‌کشانده شده بود حکایت می‌کند





آجرکاری زیبای سقف بنای آرامگاه ارسلان جاذب که در کنار آبادی سنگ‌بست قرار دارد و به نام ایاز معروف است.

۱۳۰ تا ۲۳۰ هجری (برابر با ۷۵۰ تا ۸۵۰ میلادی) قرار دارد وهمه درسرزمین طورفان یافت شده‌اند، بخصوص نواحی: خوچو Khocho، یار ختو Yar Khoto و موضع تویوق Toyuq، خرابه‌های مورتوق Murtuq وچند دیر خرابه در حوزه رود سانجیم Sangim.

خوچو یا نام اینديکت شهری Indiqut پایتخت اویغورها بود، با قلعه و ارك معتبر، مردمان این شهر از سال ۱٤٥ (۷٦۲ میلادی) درعصر بویغوخان وخراب شدن شهر توسط قرقیز در اواسط قرن نهم میلادی به آیین مانی گرویدند[6].

---

۳ ـ کتاب بالا ص۹۲۳ که منبع اصلی همان اکتشافات باستانشناسی در صفحه‌های ۲۰ تا ۲٤ وتصویر ٦ است.

٤ ـ اقتباس از مقاله بستگیهای هنرمانوی با هنر ایرانی:

The Relations of Manichaean art to Iranian art.

که توسط دانشمند ایتالیائی اوگومونرت Ugo Monneret de Villard نوشته شده و خانم پوپ (فیلیس آکرمن) به انگلیسی ترجمه کرده است، همان کتاب ص۱۸۲۰.

٥ ـ نگاه کنید به کتاب فون لوکاك Von Le Coq بنام آثار بودائی‌ها درآسیای مرکزی.

Die buddhistische spatantike in Mittelasien, II, Die Mani chaeisch en Miniaturen, Berlin 1923.

البته پس ازین نیز کتابهائی چند درباب این آثار انتشار یافته است اما برای بررسی مطالبی که ما در صدد تحقیق داریم نیازی به اطلاعات وسیعتر نیست.

٦ ـ کتاب پوپ ص ۱۸۲۰ که خود از کتابهای دیگر اقتباس کرده است نگاه کنید به یادداشت شماره ٤ در زیر همین صفحه.

زندگانی وفعالیت روحانیون عصر ساسانی

دکتر علاالدین آذری دمیرچی
«دانشگاه اصفهان»

مقدمه :

هرچند راجع به زرتشت وزرتشتیان وآیین ایشان اطلاعات نسبتاً زیادی‌داریم ومیتوانیم دربارهٔ آنها بتفصیل سخن گوئیم با اینحال هنوز دربرخی ازموارد آگاهیهای ما ناچیز است وهنگامیکه درباب برخی ازمسائل بتحقیق میپردازیم به کمبود منابع ومآخذ برمیخوریم، مثلاً یکی از مواردی‌که در خصوص آن تحقیق وپژوهشی کامل صورت نگرفته است زندگانی‌وفعالیت دینی ویا سیاسی واجتماعی روحانیان زرتشتی است، که ما ازفعالیت‌های آنها وچگونگی‌نفوذشان در دستگاه حکومت وقت ونحوه مبارزه با دشمنان آیین مزدیسنا اطلاع چندانی نداریم.

موبدان یا هیربدان که نام برخی ازآنها را دراین مختصر ذکر خواهیم کرد در زمان شهریاران ساسانیان درهرفرصتی برای کسب قدرت وسرکوبی دشمنان میکوشیدند ودرامورسیاسی ودینی دخالت بسیار داشتند. اینان در مراسم تاجگذاری شاهنشاهان ساسانی حضور بهم رسانده وتاج را بر سر اینان مینهادند. موبدان بزرگ گهگاه همچون کشیشان نصاری باعترافات شاهان در دم مرگ گوش فرا میدادند ووصایای ایشان را مخصوصاً در مورد انتخاب جانشین برای شاهزادگان ورجال ودرباریان بازگو کرده واگر خود راضی باینکار بودند شاه آینده را انتخاب میکردند. در دوره طولانی سلطنت ساسانیان گاهی بروحانیونی برمیخوریم که چون پیشرفت اقلیتهای مذهبی را در انتشار دین خود، مخالف ومغایر مصالح آیین خویش میپنداشتند، شاهان را بانجام اعمال خشن نسبت بآنان تشویق مینمایند. یا موبدانیکه یار ویاورشاهان بودند وایشان را همه‌جا همراهی میکردند و زمانی‌که مسئله دشواری پیش می‌آمد با دانشی‌که اندوخته بودند معضلات را از پیش پای ایشان برداشته و شهریاران را آسوده خاطر میساختند. نظر روحانیان بزرگ زرتشتی درمورد انتخاب پادشاهان ساسانی قاطع بود و همچنین حق عزل آنهارا داشتند وبقول کریستن‌سن اصل قابل عزل بودن شاه اسلحه خطرناکی بود دردست موبدان، اگر چند مدعی برای سلطنت پیدا میشد وهریك ازآنها متکی بریك فرقه از نجبای عالی‌مرتبت بودند رأی روحانی اعظم قاطع میگردید، چه او نماینده قدرت دینی ومظهر ایمان واعتقاد مذهبی ملت محسوب میشد[1].

---

۱ ـ ر. ك به کتاب ایران در زمان ساسانیان تألیف پروفسور آرتورکریستن‌سن ترجمه رشید یاسمی ص ۲۸٦.

درباره اولین موبدان موبذ یا موبد موبدان اختلاف عقیده موجود است ، دربندهش آمده است که نخستین موبد موبدان [2] بزرگترین پسر زرتشت یعنی ایسدواستر [3] بوده است ، در کتاب کیانیان[4] ذکر شده است که پس از قتل زرتشت ، جاماسب حکیم ریاست عالیه زرتشتیان یافت و او نخستین موبد بود که این مقام را ازگشتاسپ گرفت[5] .

اکنون لازمست چند کلمه‌ای راجع باهمیت مقام موبدان موبد و نقشی که صاحبان این مقام شامخ در شاهنشاهی ساسانیان ایفا کرده‌اند سخن گوئیم :

رئیس همه موبدان که منزلت پاپ زرتشتیان داشت موبذان موبذ بود ، اول دفعه که ما نام چنین صاحب مقامی را میشنویم ، آنجائی است که اردشیر شخصی را که ظاهراً **ماهداذ** (طبری) نام داشت بمقام موبذان موبذی نصب کرده است شاید این مقام پیش از اردشیر هم بوده است لکن اهمیت آن وقتی بالا گرفت که دین مزدیسنی در کشورایران صورت رسمی یافت[6] .

هانری ماسه دراین باره گوید «یك رئیس مذهبی بود که موبدان موبد نام داشت واخذ تصمیم درباره مسائل مذهبی بعهده او بود وتمام مسائل سیاسی و فلسفی مربوط بمذهب زرتشت را او حل و فصل میکرد ، از طرف دیگر تعداد روحانیون بسیار زیاد بود ، روحانیون درتمام امور مهم زندگی مردم دخالت میکردند زیرا که مذهبی که یکی از اصول آن پاکیزگی بود غالب اعمال روزانه زندگی را زیرنظارت خود میگرفت ...»[7]

روحانیان در دوره ساسانیان از اختیارات وسیعی برخوردار بودند ، مخصوصاً آنزمان که شاه را لیاقت وکفایتی نبود این جماعت با کمك اشراف ودرباریان از موقع مناسب سوء استفاده کرده و بمیل خود و با توجه بمنافع خویش برتق و فتق امور میپرداختند .

شاهان را آن قدرت نبود که موبدان را از کار برکنار سازند ومقام ومسند آنان را بدبیران واگذار نمایند ، ولی موبدان بزرگ هرزمان که روش وطریقه حکومت پادشاه را مخالف منافع طبقه خویش تشخیص میدادند بیدرنگ باکمك رجال ناراضی دست بکار شده زمینه را برای سقوط آن پادشاه از تخت وتاج فراهم ساخته ودیگری را که با مقاصد وامیال خویش موافق میدیدند بشاهی برمیگزیدند . شواهد بسیاری درمورد فوق درتاریخ ساسانیان داریم منجمله عزل قباد اول ازسلطنت وروی کارآوردن جاماسب .....

«در چنین دستگاهی تعصب دینی بسیار بوده است ، دلیل دیگری که بر روحانیت شاهنشاهان ساسانی داریم اینست که در میان نقشهای برجسته‌ایکه از شاهنشاهان ساسانی هست هرکدام از ایشان که نقشی ازخود گذاشته‌اند یك مجلس تاجستانی هم ازیشان هست که ایستاده‌اند وکسی که مظهر دین و مظهر اهورمزداست و ممکن هم هست موبدان موبد زمان باشد تاج را بدست او میدهد و اورا بپادشاهی برمیگزیند»[8] .

روحانیون زرتشتی دراین ایام بسه‌گروه تقسیم می‌شدند : ۱ ــ موبدان ۲ ــ هیربدان ۳ ــ آذربدان . رئیس موبدان ، موبدان موبد بود که بالاترین مقام روحانی را داشت و در پایتخت اقامت میکرد ودر بسیاری از مراسم رسمی درباری شرکت داشت ، موبدان موبد درعصر ساسانیان زمانی پس‌ازشخص شاه مقام نخستین را در کشور داشت وگاهی هم پس ازبزرگفرمذار نام وی برده شده است . موبدان در شهرهای بزرگ و کوچك با اختیارات بسیار مشغول کار بودند وگهگاه درکارهای اداری و سیاسی نیز بمقتضای زمان مداخله میکردند .

آموزش و پرورش و قضاوت و دادرسی برعهده هیربدان بود طبقه مزبور فرزندان اعیان واشراف ونیز روحانی‌زادگان را تعلیم میدادند ، عامه مردم را از تحصیل دانش بهره‌ای نبود[9] .

آذربدان در آتشکده‌ها اقامت داشتند وحافظ ونگاهبان آتش مقدس بودند اینان علاوه بر مراقبت در حفظ آتش وممانعت ازخاموش شدن آن درمورد پاکیزه نگهداشتن محوطه

آتشکده‌ها سعی بلیغ داشتند و همچنین در برگزاری مراسم نماز و کستی‌بندان کودکان وازدواج وفوت نظارت میکردند .

اکنون درباره برخی ازموبدان وهیربدان بزرگ عصر ساسانی که در خصوص زندگانی وفعالیتهای آنها خبرهائی بما رسیده است صحبت میکنیم :

۱ ــ تنسر

تنسر در زمان سلطنت اردشیر بابکان میزیست ، اردشیر وقتی سلطنت اشکانیان را پایان بخشید برطبق نوشته بندهش ، کتگ خوتایان (ملوك‌الطوایف) را برانداخت ، کشور را آیین داد و مزدیسنا را رونق بخشید . اما درباره تنسر باید گفت که او نخستین روحانی نامداری است که وجود تاریخی داشته و در اشاعه آیین مزدیسنا و تنظیم متون اوستا کوشا بوده است . وی‌مقام هیربدان هیربد را داشته ودر بسیاری از نوشته‌ها مورخان اسلامی نام اورا می‌یابیم . تنسر از جانب شاهنشاه ساسانی مأموریت یافت که متون اوستارا که پراکنده بود و نخستین‌بار در زمان بلاش (ولاش) اول (۵۲ ــ ۷۸) میلادی جمع‌آوری شده بود دیگربار گردآورد ودردسترس همگان قرار دهد . مأموریت وی با حمایت بیدریغ اردشیر که خود از خاندان روحانی نیزبودبا کمك جمعی از روحانیون با موفقیت بانجام رسید واوستا تدوین گردید .

درکتاب مزدیسنا و ادب پارسی از او تحت عنوان موبدان موبد یاد شده وخاطرنشان گردیده است که تنسر ، اوستارا در گنج شپیکان نگاهداشته و بنشر معارف آن پرداخته‌است[10] . گروهی براین عقیده‌اند که تنسر وایرسام وکرتیر که ما آنها را از روحانیان طراز اول دوران نخستین سلطنت ساسانیان میدانیم در حقیقت یکنفر بوده و از او بنامهای مختلف یاد شده است این مطلب ازمرحله حدس و گمان خارج نشده است .

بعضی از وقایع‌نگاران ومحققان اسلامی درباره تنسر واقدامات او سخن گفته وازوی بنیکی یاد کرده‌اند منجمله مسعودی که نوشته است : «تنسر به خاندانهای بزرگ تعلق داشته و پدرش پادشاه محلی پارس بوده است ، روحانی مزبور دوران جوانی را درناز و نعمت صپری ساخته و براثر واقعه‌ای از لذایذ زندگی چشم پوشیده و زهد و تقوی پیشه ساخته است . زمانیکه اردشیر بقدرت رسیده تنسر در رسمیت دادن آئین زرتشتی باو یاری کرده است» .

چیزی که از تنسر باقی‌مانده و نام اورا جاودان ساخته نامه مشهوریست منسوب باو که

---

۲ – Moobed یکی از مراتب دینی زرتشتی است ، درپهلوی Mubed نیز تلفظ کنند – نقل از فرهنگ بهدینان گرد آورده سروش سروشیان با مقدمه پورداود بکوشش منوچهر ستوده (موبدان موبد – مکوپتان مکوپت) .

۳ – درفروردین‌یشت، بند ۹۸ ازسه‌پسرزرتشت‌یادشده ازاینقرار: ۱– ایست‌واستره Isat-Vastra ۲ – هوره چیثره Hvare Chithra ۳ – اوروتت‌نره Urvatat-Nara درادبیات کنونی زرتشتیان ، این پسران ، ایسدواستر ، اروتد نروخورشیدچهر نام میبرد (نقل از کتاب مزدیسنا وادب پارسی تألیف شادروان دکتر محمد معین ص ۹۲) .

٤ – کیانیان – کریستن‌سن – ترجمه دکترذبیح‌الله صفا ص ۱۷٦ .

٥ – مورخان قدیم اورا نخستین پادشاهی میدانند که بآیین زرتشت گروید .

٦ – ایران در زمان ساسانیان ص ۱۳۸ و ۱۳۹ .

۷ – تمدن ایرانی ص ۱۸٤ و ۱۸٥ .

۸ – مسیحیت درایران – سعید نفیسی ص ٤۰ و ٤۱ .

۹ – هیربدان علاوه بر آموزش و پرورش کودکان و جوانان بر آتشکده‌ها نیز ریاست داشتند وآنها را نگهبانان آتش مقدس یا آتش وهرام (بهرام) دانسته‌اند .

۱۰ – مزدیسنا وادب پارسی – دکتر محمد معین ص ۲۲۷ – لوکونین مورخ روسی ومؤلف کتاب تمدن ایران ساسانی معتقد است که تنسر وجود تاریخی نداشته است .

برای گشنسپ شاه پادشاه طبرستان نوشته ودراین نامه از او دعوت کرده است که از اردشیر شهریار ساسانی اطاعت کندو فرامین او را گردن نهد . درباره این نامه مشهور سخن بسیار گفته شده ، مخصوصاً با بررسی مفاد آن که کنشت و اغماض مذهبی را خاطرنشان ساخته است بعید بنظر میرسد که در آغاز سلطنت ساسانیان که تعصب شدید مذهبی حکمفرما بوده برشته تحریر درآمده باشد ، و بطور کلی اینطور نتیجه گرفته اند که این نامه در زمان خسرو اول انوشیروان نوشته شده و برای پادشاه طبرستان ارسال شده است .

اکنون قسمتی از نامه مذکور را که مجتبی مینوی و دارمستتر دربرگرداندن وترجمه آن از پهلوی به فارسی همت گماشته‌اند دراینجا ذکر مینمائیم :

«چون جهان از شهنشاه بماند موبدان موبد را حاضر کنند و این دوکس دیگر جمع شوند ورأی زنند ومهرنبشته‌ها برگیرند تا این سه‌کس را بکدام فرزند رأی قرار گیرد . اگــر رأی موبدان موبد موافق رای سه‌گانه باشد ، خلایق را خبر دهند ، واگــر موبد مخالفت کند ، هیچ آشکارا نکنند نه از نبشتها و نه از رأی و قول موبد بشنوند تا موبد تنها با هرابده ودینداران وزهاد خلوت سازد و بطاعت وزمزم نشیند واز پس ایشان اهل صلاح و عفت بآمین و تضرع و خضوع و ابتهال دست بردارند ، چون نماز شام ازاین فارغ شوند آنچه خدای تعالی ملکه در دل موبد افکند برآن اعتماد کنند ودرآن شب ببارگاه تاج وسریر فرو نهند واصناف واصحاب مراتب بمقام خویش فرو ایستند ، موبد با هرابده واکابر وارکان واجله دولت بمجلس پادشاهزادگان شود وجمله صف زنند پیش ، و گویند : «مشورت خویش پیش خدای بزرگ برداشتیم، ما را ارشاد و الهام فرمود، و برخیر مطلع گردانید» موبد بانگ بلندبردارد و بگوید که: «ملائکه بملکی فلان‌بن فلان راضی شدند شما خلایق نیز اقرار دهید و بشارت‌باد شما را» آن پادشاهزاده را بردارند و برتخت نشانند وتاج بر سر او نهند ودست‌او گیرندو گویند«قبول کردی از خدای بزرگ عزاسمه بر دین زرتشت که شهنشاه گشتاسب‌بن لهراسب تقویت کرد و اردشیربن بابك احیاء فرمود «پادشاه قبول کند برین عهد و گوید انشاءالله برصلاح رعیت موفق باشم» خدم وحرس با او بمانند و دیگر انبوه و گروه با سرکار و معیشت خود شوند ....»

مسعودی در کتاب التنبیه والاشراف (ص ۹۲ ترجمه ابوالقاسم پاینده) درباره تنسر و نامه منسوب باو گوید : «تنسر موبد اردشیر نیز که دعوتگر ومبشرظهور وی بوده درآخرنامه به ماجشنس فرمانروای جبال و دماوند و ری وطبرستان ودیلم و گیلان این مطلب را یاد کرده گوید : «منظور پس از هزار سال ازظهور زرتشت دنیا بآخر رسد واین ملك از میان برود اگر نه این بود که دانسته‌ایم بر سر هزار سال بلیه نازل میشود و میگفتیم که شاهنشاه برای همیشه کار را سامان داده است ولی دانسته‌ایم که بلیه‌ها بر سر هزار سال است و علت آن نافرمانی ملوك است و بستن آنچه گشاده است وگشودن آنچه بسته است واین مقدمه فنائی است که چاره ازآن نیست ولی ما اگرچه محکوم فنائیم باید برای بقابکوشیم وتاوقت فنا برای بقا چاره کنیم .....»

۲ ــ ابرسام ۳ ــ ماهان ٤ ــ ماهداذه ٥ ــ فاهر

در نوشته‌های مورخان اسلامی به‌اسامی این چهارتن در جزو موبدان بزرگ برمیخوریم که در زمان اردشیر بابکان میزیسته‌اند و برخی از آنان مقام وزارت هم داشتند (ابرسام) . معلوم نیست که همهٔ آنها وجود تاریخی داشته‌اند یا خیر و یا ممکن است ماهان وماهداذ یکی باشند . ابرسام علاوه بر منصب موبدان موبدی ، مقام وزارت سردودمان سلالهٔ ساسانی را هم داشت دربارهٔ او داستانها و روایات بسیاری ذکر کرده‌اند که دراین مختصر نگنجد .

بلعمی گوید : داورا وزیر بود وموبدی بزرگ نام وی هرجندبن سام (ابرسام) باحکمت بسیار و اردشیر از او ایمن بود»[11] .

طبری نام موبدان موبد اردشیر را فاهر ذکر کرده است[12] کریستنسن نام ماهداذ را جزو موبدان بزرگ زمان اردشیر نوشته است .

همانطوریکه درفوق اشاره شد دربارهٔ موبدان متعدد این دوره نباید شك وتردید بخود راه داد چون درطول سلطنت اردشیر (۲٤۱ ــ ۲۲٦ م)[13] امکان دارد برخی ازموبدان وفات یافته ودیگران جای آنهارا گرفته باشند . بنابراین پافشاری دراین مطلب که کلیهٔ موبدانی که مورخان نام می‌برند باید یکنفر باشد امری بیهوده است .

٦ ــ کرتیر

آگاهی ما از احوال وزندگانی این شخص بمراتب بیشتر از سایر موبدان است زیرا از او نقوش برجسته وسنگنبشته‌هائی برجای مانده است وبرخی از محققان بزرگ معاصر باقرائت دقیق آن نوشته‌ها به اخلاق ورفتار وفعالیتهای سیاسی و مذهبی این موبد جاه‌طلب اوایل دورهٔ ساسانی پی برده‌اند .

کرتیر موبدان موبدی بود که دربارهٔ او نوشته‌اند برای استحکام مبانی آیین زردشت از هیچ کاری فروگذار نمی‌کرد . او از اذیت و آزار ورنج دادن اقلیتهای مذهبی ابائی‌نداشت. گویند : وی در زمان سلطنت پنج پادشاه ساسانی می‌زیسته‌است (اردشیر ــ شاپور ــ هرمز اول ــ بهرام اول ــ بهرام دوم) و بعضی هفت پادشاه ذکر کرده‌اند .

اگر ما آغاز سلطنت اردشیر را سال ۲۲٦ بدانیم و پایان سلطنت بهرام سوم را سال ۲۹۳ ، رقم ٦۷ بدست می‌آید واین مطلب روشن می‌سازد که موبد مذکور سالها برامور دینی ریاست داشته ودر موقع لزوم ازمداخله در امور اداری وسیاسی امپراتوری ساسانیان دریغ‌نداشته است . البته نباید تصور کرد که درتمام این ٦۷ سال کرتیر بر مسند قدرت دینی تکیه زده است، بلکه تنها بخشی از آنرا باید بحساب آورد . از طرفی معلوم نشده است کرتیر عنوان یا لقبی محسوب میشده ویا نام اصلی موبدان موبد بوده‌است . این موضوعی است‌که هرتسفلد و دیگران بآن اشاره کرده‌اند . دربارهٔ کرتیر باید بگوئیم که قدرت ونفوذ وی اززمان سلطنت بهرام اول رو به فزونی می‌نهد و شانس واقبال به او روی می‌آورد و درزمان شهریاری بهرام سوم درواقع عملاً زمامدار ایران می‌شود .

ظهور مانی در زمان سلطنت شاپور اول ومخالفت جدی روحانیان زردشتی با وی از وقایع مهم اوایل دورهٔ ساسانیان است ، در محاکمه واعدام پیامبر ایرانی در زمان پادشاه ضعیف و نالایقی چون بهرام اول ، موبدان موبد یعنی کرتیر دخالت مستقیم داشته است . نامبرده از ضعف پادشاه استفاده کرده به کمك روحانیان متعصب مردی را که گمان می‌برد سد راه پیشرفت و توسعهٔ آیین مزدیسنی خواهد شد از میان برداشت . مورخان دربارهٔ این واقعه قلمفرسائی کرده‌اند :

«بهرام اول ، پس از جلسهٔ شکار وضیافتی بامانی ملاقاتی کرد ودراین ملاقات شاهنشاه با مانی با شدت رفتار نمود ، نمایندگان عالیرتبهٔ مذهب زرتشتی که در رأس آنها موبدان موبد کرتیر قرار داشت مانی را متهم به خیانت به مذهب رسمی وایجاد اختلاف در عقاید مذهبی‌نمودند واورا پس از محاکمه به زندان انداختند»[14] .

در جای دیگر می‌خوانیم که مانی در سالهای آخر سلطنت شاپور مورد بی‌مهری قرار گرفت وایران را ترك گفت ، روحانیون زرتشتی که در زمان وی نتوانسته بودند خودی نشان دهند واورا وادار به اتخاذ سیاست خشنی در قبال اقلیتهای مذهبی وآئینهای نو کنند در زمان جانشینان وی این موقعیت را به دست آوردند» . روحانیون مزدائی مخصوصاً مغان شمال تحت

---

۱۱ – تاریخ بلعمی ص ۸۸۷ .

۱۲ – تاریخ‌الطبری‌القسم‌الاول ۲ – ص ۸۱٦ چاپ بیروت لبنان .

۱۳ – اردشیر درسال ۲۰۸ میلادی بپادشاهی محلی پارس رسید . در سال ۲۲٤ تیسفون را فتح ودر ۲۲٦ رسماً شاهنشاه ایران گردید .

۱٤ – تمدن ایرانی ترجمهٔ دکتر عیسی بهنام ص ۲۱٤ .

رهبری کرتیر در زمان جانشینان شاپور عکس‌العمل شدیدی نشان دادند . دراین موقع مزدایرستی در شرق توسط بودائیان تهدید میشد ودربین‌النهرین شمالی ومغرب با مسیحیت و یهودیت ، در داخل ایران با مانویت درجنگ بود . بهرام با تشویق روحانیون زرتشتی مانی را محاکمه واعدام کرد[۱۵] .

درکتاب میراث ایران می‌خوانیم که تعقیب و آزار مانویها جنبهٔ سیاسی نیز داشت زیرا مغان می‌ترسیدند برای قدرت واهمیت آنها رقیبی پیدا شود[۱۶] .

گفتیم که دربارهٔ کرتیر با استفاده از سنگنبشته‌های او تحقیق بسیار شده ، یکی ازآخرین مقالاتی که دربارهٔ وی انتشار یافته وسیلهٔ خاورشناس آلمانی «والتر هینتس» به رشتهٔ تحریر درآمده و به فارسی برگردانده شده است . نویسندهٔ مذکور در خصوص این موبد بزرگ گوید :

«کرتیر در زمان اردشیر یك پرستار (روحانی) ساده بود . در زمان شاپور اول کرتیرسرپرست انجمن مغان شد با این عنوان او همچنان هیربد ماند . شاپور هنگامی که در سال ۲٦۰ م در سنگنبشته‌ای بزرگان کشوررا برمی‌شمرد نام کرتیر را پس از نام نایب‌السلطنه (بدخش) وپیش ازنام شهربان (ساتراپ) بیشاپور وپانزده درباری دیگر می‌آورد . در زمان سلطنت کوتاه هرمز به مقام هرمزد موبد ارتقاء درجه یافت. مادراینجا برای نخستین‌بار با عنوان «مغبده موبد روبرو می‌شویم . کرتیر درمقام نوین به همه مغان کشور فرمانفرما بود . علاوه براین کرتیر ازشاهنشاه به دریافت (کمر و کلاه)سرافراز گردید و ارج وپایهٔ بزرگان‌یافت . در زمان بهرم اول محاکمه واعدام مانی را می‌توان آغاز نیرومندی سیاست مذهبی کرتیر به شمار آورد .

این نیرومندی سیاسی ومذهبی سبب شد که آیین زرتشت به گونهٔ یك دین رسمی استوار درآید . البته کرتیر در جهان‌بینی دینی خود ، نخست در زمان بهرام دوم به کامیابی رسید ، مساعی کرتیر سبب شد که کوچکترین فرزند شاپور اول یعنی نرسی نتواند پس از برادر ناتنی‌اش بهرام اول ، به پادشاهی برسد زیرا نرسی به شیوهٔ پرستش وویژگیهای آناهیتا بیشتر پای‌بند بود . پسر بهرام اول بنام بهرام دوم که تحت نفوذ موبدان موبد به پادشاهی رسید ، وی سپاس خودرا ، از رهبر معنوی خویش به هرشکلی که ممکن بود نشان داد . کرتیر لقب غیرعادی «کرتیر بخت روان هرمزد ــ موبد» (کرتیر رهانندهٔ روان بهرام موبد اهورمزدا) گرفت . همچنین بهرام اورا از جملهٔ بزرگان ساخت و آتشکدهٔ مقدس ساسانی اناهیتا را در استخر به او سپرد و بالاخره اورا موبد همهٔ کشور ودادور (وزیر دادگستری) نمود یعنی بهرام دوم افزون بر نیروی دینی براندازه‌ای که کرتیر داشت ، او را پیشوائی کارهای دینی سراسر ایران زمین بخشید .

پس‌ازاینکه بهرام دوم در سال ۲۹۳ ، نزدیك به ۳٤ سالگی درگذشت وعموی ۸۵ ساله‌اش نرسی پس از برکنار زدن بهرام سوم‌خردسال که‌چهارماه بیشتر شهریاری‌نکرد بشاهنشاهی‌رسید، ستارهٔ نیرومندی کرتیر رو به افول نهاد ودیری نپائید که کرتیر هم در سنی نسبتاً بالا درگذشت. کرتیر بزرگمردی بود که دست‌کم درزمان هفت شهریار ساسانی[۱۷] کارهای برجستهٔ دینی ودولتی را در دست داشت[۱۸] .

اکنون بطور اختصار مطالبی دربارهٔ سنگنبشتهٔ موجود زردشت ذکر مینمائیم :

... ومن کرتیر (موبد) چون به ایزدان وشاپور شاهنشاه خوب پرستار وخوشکامه بودم ــ مرا بدان سپاس که به ایزدان و شاپور شاهنشاه کرده بودم ــ آنگاه شاپور شاهنشاه برای کردگان یزدان (کارهای دینی) در دربار و شهر بشهر (کشور به کشور) ــ جا به جا ــ در همه شهرها ــ به انجمن‌های (مغستان) کامکار وفرمانروا کرد و به فرمان شاپور .

برای اینکه بدانیم کرتیر نسبت به پیروان ادیان دیگر چگونه رفتار کرده است باید به نوشتهٔ زیر توجه کنیم :

«... وکیش اهریمن ودیوان از شهر رخت بربست ونا باور گردید . ویهود وشمن وبرهمن ونصاری و مسیحی ومك‌تك (؟) وزندیك در کشور زده شدند و بتها شکسته شدند ــ

وکنام دیوان ویران گشت و جایگاه و نشستگه ایزدان گردید و شهر بشهر ــ جا به جا ــ بس کردگان یزدان افزایش گرفت و بزرگ آذربهرام نهاده شد» .

آنگاه از رنج و زحماتی که برای تحکیم اساس آئین مزدیسنا متحمل شده است سخن میگوید :

«از آنم ، از برای ایزدان و خدایان (شاهان) وبرای روان خویش بسی رنج وناکامی دیدم و بس آذران (آتشکده‌ها) ومغان در ایرانشهر آبادان کردم ودربارهٔ آذر و مغمردان‌نیران که به کشور انیران بود ، تا آنجا کــه اسب و مرد شاهنشاه می‌رسید ، شهرستان انطاکیه و شهر سوریه ...»

کرتیر نوشته است که کسانی را که آتشکده‌هارا خراب کرده واموال آنرا غارت کرده‌اند به کیفر رسانیده است واین مسئله مبین اینست که در سرزمینهای تابعهٔ شاهنشاهی ساسانی ایجاد آتشکده‌ها همواره به آسانی و سهولت امکان‌پذیر نبوده بلکه با مخالفت‌پنهانی ویا آشکار مردمانی که در آئین دیگر بوده‌اند مواجه شده است .....[۱۹]

مؤلف کتاب تمدن ایران ساسانی درباره کرتیر و فعالیت‌های مذهبی او این چنین‌سخن میگوید «گمان میرود تنظیم متن‌های مذهبی توسط کرتیر که بهنگام شاهنشاهی بهرام دوم صورت گرفته و بنام «درست دینی» اعلام شده بود ودر واقع نخستین‌بار اوستارا بصورت احکام دینی درآورد . بقول مؤلف همین کتاب اوستا دست‌کم سه‌بار در زمان ساسانی تفسیر شده ۱ ــ در زمان کرتیر ۲ ــ در زمان آتورپات مهراسپندان ۳ ــ پس از نابودی مزدکیان (نقل‌ازلوکونین ص ۱۵٦ ــ ۱۵۷) .

یکی دیگر از کسانی که دربارهٔ حیات سیاسی ودینی کرتیر اطلاعاتی به ما میدهد پ ــ ژ دومناسه (مناژ) است نویسندهٔ مزبور دربارهٔ این روحانی مشهور اوایل دورهٔ ساسانیان گوید :

«کرتیر ، هیربد نامدار و روحانی بزرگ طی مدت سی سال اعمال قدرت خویش که معاصر با سلطنت شاپور اول ، هرمزاول وبهرام دوم بود فقط به طرد نمایندگان مذاهب متنوعه از قلمرو ساسانیان اکتفا نکرد . چه بهتر رشتهٔ سخن را به خود وی واگذار کنیم : «آئین مزدائی به دست من تحکیم یافت ومردان فرزانه بحق مقام والا و نیروی شایسته یافتند . ازبین مغان آنها که دچار وسواس و تردید بودند بدست من تنبیه شدند یا با اعتراف به خبط و خطای خویش گناهانشان بخشوده شد . آتشکده‌ها بدست من ایجاد ومغان برآن گماشته شد بفرمان آفریدگار شاهنشاه و من منصب آنرا تأیید نمودیم : درسراسر کشور ایران آتشکده‌های متعدد ساخته شد . ازدواج با اقارب دوباره ممنوع گردید ، آنها که پیروی از دیوان می‌نمودند به

---

۱۵ ــ تاریخ اجتماعی ایران راوندی ص ٤۷٦ .

۱٦ ــ ص ۷۳ .

۱۷ ــ این مطلب جای بحث است که چطور موبد مذکور در زمان هفت پادشاه می‌زیسته ؟ لوکونین روسی درکتاب تمدن ایران ساسانی (ترجمه دکتر عنایت‌الله رضا ص ۹٦ ــ ۱۹۵) نوشته است که : «از آخرین روزهای زندگی کریتر آگاهی درست نیست نمیدانیم بهنگامی که نرسی شهریاری را در دست گرفت این رجل مشهور سالخورده مذهبی آخرین روزهای زندگی را چگونه بسر آورد . گمان میرود که هنگامی که نرسی بر اریکه شاهنشاهی نشست کرتیر حدود هشتادسال داشت . راست است که درکتیبه نرسی ازکرتیریادشده ولی مضمون این بخش را نمیتوان فهمید درچهار کتیبه «موبد اهورامزدا» (لقب کرتیر) از کوششهای کرتیر در راه دین یاد شده است این کتیبه‌ها تاکنون برجاست ولی در روزگار ساسانیان نام این شخص ازگزارشهای رسمی و کتابهای دینی زدوده شد .

۱۸ ــ نقل از مقالهٔ کرتیر و سنگنبشتهٔ او در کعبه زرتشت ــ والترهینتس ــ ترجمه ونگارش دکتر پرویز رجبی ــ مجلهٔ بررسیهای تاریخی شماره مخصوص ، ص ۳ تا ٦٦ .

۱۹ ــ همان مقاله بطور اختصار .

راهنمائی من به سوی یزدان بازگشتند . افسر از سر بسیاری از تاجداران برگرفته شد ، کیش وآئین رونق وجلال یافت وامر خدا برهمه جا سایه‌افکن شد اگر تمام کارهائی را که انجام گرفته بنویسم بسیار بدرازا خواهد کشید .»[20] .

باین ترتیب می‌بینیم که دومناژ هم مانند هینس با قرائت سنگنبشته‌های کرتیر به حقایقی دربارهٔ زندگانی وفعالیتهای این مرد پی برده است .

درکتاب اقلیم پارس استاد محمدتقی مصطفوی مطالب مبسوطی دربارهٔ کتیبه‌های پهلوی کرتیر در نقش رستم و نقش رجب و کعبهٔ زردشت و سرمشهد نوشته‌اند که مطالعهٔ آنهارا به دانش‌پژوهان وکسانی که مایلند دربارهٔ موبد مشهور مزبور اطلاعات بیشتری کسب نمایند توصیه می‌نماید .

***

با مرگ کرتیر اقلیتهای مذهبی نفس راحتی کشیدند و گذشت واغماض نرسی شاهنشاه ساسانی که مخالف اقدامات کرتیر بود به آنها فرصتی داد که دست به تبلیغ دین خویش زنند ودر پیشرفت اشاعهٔ آن بکوشند بدستور نرسی پرستش ایزد اناهیتا دیگربار معمول شد ومعابد بسیاری برای این ایزد بنیاد نهاده شد نرسی شاهنشاه ساسانی به مانویان که هنوز درایران‌زمین کم‌وبیش وجود داشته روی خوش نشان داد . این وضع تا زمان سلطنت شاپور دوم ذوالاکتاف (۳۷۹ ــ ۳۱۰م) ادامه داشت ودر طول این مدت در جائی نخوانده‌ایم که از جانب روحانیان زرتشتی و زمامداران وقت اذیت وآزاری به فرق مختلفهٔ مذهبی درایران وارد آمده باشد . زمانی که قیصر روم کنستانتین (قسطنطین) فرمان میلانو را به سال ۳۱۳ م صادر کرد و برطبق آن فرمان آزادیهای لازم را به مسیحیان امپراطوری خویش داد ، مسیحیان خارج از قلمرو امپراطوری روم چون این بشارت به آنها رسید آرزو کردند همان آزادیهائی را که نصاری در روم بدست آورده‌اند ایشان هم تحصیل کنند . از اینرو به امپراطوری روم متمایل شدند و جانب آن مملکت را گرفتند . این مسئله با منافع دولت ساسانی بهیچوجه سازگار نبود که اتباع مسیحی ایران یکشور رقیب و گاهی دشمن بدیدهٔ تحسین بنگرند و طرفدار آن باشند . بنابراین خواهیم دید که چگونه برخی از سلاطین مقتدر ساسانی سیاست‌خشنی در قبال مسیحیان در پیش می‌گیرند وروحانیون زرتشتی ایشان را در اتخاذ چنین روشی تشویق وتحریض می‌نمایند .

۷ ــ بهك Bahak

یکی از روحانیون مشهور زمان سلطنت شاپور دوم که مقام موبدان موبدی داشت «بهك» بود که در کتاب بندهش شجرهٔ نسب او به اختصار ذکر شده است[21] بهك پسر اورمزد ظاهراً در اتخاذ سیاست ضد نصارای حکومت ساسانی دست داشته است ...

۸ ــ آذربد (آذرباد ــ آذربادمار اسپند ...) Ataro-Pad

آذرباد فرزند مار اسپند (مار اسفند ــ مارسپندان) داداردا ، پسر دادبراد ، پسر هوبدنو ، پسر آذربد ، پسر منوچهر ، پسر وهومن کیهار ، پسرفریانو ، پسر بهك ، پسرفریدون ، پسر فراشائیتار ، پسر بوزوسپ ، پسرویتاسپ ، پسر نیوارز ، پسروخش ، پسر واهیدروس ، پسر فراست ، پسر گاك ، پسر وخش ، پسرفریان ، پسرراگان ، پسر دورواسروب ، پسر منوچهر .

البته منظور ازذکر شجره نسب کامل آذرباد از کتاب بندهش این بوده است که بگوئیم موبدان یا مغان معمولاً نسب خودرا به منوچهر پادشاه سلسلهٔ پیشدادی می‌رساندند .

آذرباد یکی از بزرگترین روحانیان زرتشتی عصر ساسانی است . شهرت او از جهات مختلف است ، نخست از جهت اختیارات وسیعی که درامور مذهبی و سیاسی داشته (بعقیدهٔ مورخان مسیحی نفوذ و اقتدار او در دستگاه حکومت ساسانی زندگی را به اقلیتهای مذهبی تلخ وناگوار ساخته بود) .

دوم در مورد تصویب متن اوستا وتدوین کتاب خرده اوستا .

سوم از بابت اندرزنامه‌هائی که از او مانده ویا منسوب به اوست .

اکنون بطور اختصار مطالبی دربارهٔ موبدان موبد مزبور واقدامات و فعالیتهای او ذکر مینمائیم : بهترین شرحی که دربارهٔ آذرباد نوشته شده از شادروان دکترمحمد معین است ، نویسندهٔ مزبور درکتاب مزدیسنا و ادب پارسی دربارهٔ این روحانی بزرگ می‌نویسد :

«آذرباد پورمار اسپند از موبدان بزرگ زمان ساسانی واز پیروان متعصب آیین زرتشت پیامبر است . آذرباد وآذربات و آذربدکه از اسامی معمول ایران‌باستان بوده در اوستا «آترپاته» Ataro-pat آمده ، در فروردین‌یشت ، بند ۱۰۲ فروهر پاکدین آترپاته ستوده‌شده‌است . لغت این کلمه بمعنی پناهنده آتش است ودر نوشته‌های مورخان یونانی (آتروپاتس) ضبط شده ، در پهلوی آتورپات Aturpat (بهیأتهای مختلف) آمده نام دوم که مار اسپند و مارسپند و مار اسفند هم نوشته شده در اوستا منثره سپنته Manthra Spenta آمده و این لغت بمعنی کلام مقدس می‌باشد .

بیست‌ونهمین روز هرماه مارسپند یا مهراسفند نامیده می‌شود انوری گوید :

تا که در قطع دهر دربازیست ……… رخ بهـرام و اسب مهراسفند

در کتب دینی غالباً از آتورپات مارسپندان یاد شده ، در فصل ۳۳ بندهش که سلسله نسب برخی ازموبدان بزرگ ذکر شده در بند سوم آن سلسله نسب آذرباد مهراسپندان را بـه منوچهر می‌رساند نظر به این نسب‌نامه ، آذرباد به بیست‌وهشت به منوچهر نبیره فریـدون می‌پیوندد و چنانکه می‌دانیم سلسله نسب پیامبر ایران زرتشت نیز به چهارده پشت به منوچهر می‌رسد . در روایات داراب هرمزدیار مندرجست «موبدان موبد آذرباد مهراسفندان از سوی پدر از تخمه زراتشت اسفنتمان بود واز سوی مادر از خاندان گشتاسب شاه»[22] .

همین مؤلف دربارهٔ تهیه وتنظیم متن اوستا که اززمان اردشیربابکان توسط تنسر به انجام رسیده بود نوشته است که مجادلات واختلافات میان روحانیون در مورد نسخه صحیح این کتاب هنوز کم وبیش موجود بود بفرمان شاپور برای پایان دادن به اختلاف آرای میان روحانیون رونوشتی از اوستای تنسر را در معبد آذرگشنسب درشیز نهادند اما اختلاف نظرها به پایان نرسید، شاپور دوم برای ختم این گفتگوها مجمعی به ریاست آذربدی مهراسپندان که موبد بزرگ بود تشکیل داد این انجمن متن صحیح و قطعی اوستا را تصویب کرد و آن را به بیست‌ویك نسك یا کتاب تقسیم نمود که معادل عدد کلمات دعای‌مقدس یثا اهوویرو Yatha Ahu Vairyo باشد.

بنا بسنت آذربد برای اثبات اینکه اوستای مذکور به این صورت نص صحیح‌است خود را به معرض امتحان (ور = Ordalie) آتش درآورده رخصت داد تـا فلز گداخته برسینهٔ او ریزند .

درکتب روایات داراب هرمزد نوشته شده موبد آذرباد مهرسفند گفت :

«اگر شما را براستی ودرستی دین پاك و نیاك مزدیسنا شکی است من سوگند یاد کنم، کسانیکه اندك تردیدی داشتند گفتند که چگونه سوگند یاد کنی ؟ آذرباد گفت آنچنان که نُه من روی بگذارید و من در نزد شما سروتن بشویم ، آنگاه روی گداخته بروی سینه من بریزند، اگر من سوختم شما راست می‌گوئید واگر نسوختم من راست کردارم و شما باید دست ازکجروی بدارید و بدین مزدیسنا پایدار مانید پس گمراهان این شرط پذیرفته آذرباد در پیش هفتادهزار مرد سروتن بشست و نه من روی گداخته بر سینه او ریختند واورا هیچ رنجی نرسید پس ازهمه

---

۲۰ ــ نقل ازکتاب تاریخ تمدن ایران ترجمه جواد محیی ص۱۹٤ .

(21) Pahlavi texts part I E. W. West P. 145-146.

۲۲ – مزدیسنا و ادب پارسی ص ۱۵۲ و ۱۵۳ .

شبهه برخاست وبدین پاك بیگمان شدند واعتراف كردند.»[۲۳]

نویسنده كتاب مزدیسنا نقل قولهائی هم دربارهٔ آزمایش الهی آذرپاد ازكتاب ورسالات دینكرت وبهمن‌یشت وشایست ونشایست ومجمل‌التواریخ و غیره كرده است كه از ذكر آن می‌گذریم وازپندهای منسوب به او صحبت می‌داریم.

درمیان پندنامه‌های متعددی كه باقیمانده و به زبان پهلوی می‌باشد پندنامه‌ای به‌آذرپاد منسوب است كه به قول كریستنسن حاوی نتایج عملی است مثلاً : «هرگز نباید راز خودرا به زنان گفت و با احمقان بحث‌كرد و نباید چیزهای شنیده را چنان بازگوئیم كه پنداری دیده‌ایم، ودرموقع نامناسب نباید خندید ، خواسته خویش را در برابر مردمان حسود نباید عرض كرد ، پیش از گفتار باید اندیشید ، زیرا كه سخن نیندیشیده گفتن ، چون آتش است ، كه ویران كند. نباید دشمن قدیم را چون دوست جدید پنداشت زیرا كه دشمن چون مار است ، اگر صدسال بگذرد دشمنی را از یاد نبرد ، ولی باید دوست قدیم را دوست جدید نبود چون دوست كهن چون شراب است : هرقدرسال براو بگذرد ، لطیفتر و گواراتر گردد ، غم وشادی جهان‌شایسته اعتنا نیست جهان را چون كاروانسرائی باید دانست كه مردمان را بدان راه گذر افتد» .

دركتاب خرده اوستا كه بوسیله آذرپاد تدوین شده مطالب مربوط به نماز و دعا واعیاد مذهبی وایام متبرك وغیره ذكر گردیده است .

باید باین مطلب اشاره كرد كه آذرپاد سوای مقام و منصب موبدان موبدی ، مهمترین شغل سیاسی را پس از شاه دارا بوده یعنی سمت بزرگفرمذاری (نخست‌وزیری) را داشته است .

وباید دانست كه آذرپاد مهراسپندان را پسری بوده بنام زرتشت و اورا نیز پسری بود بنام آذرپاد كه هردو در زمان ساسانیان موبدان بودند در چهار قرن نیم پس اززمان آذرپاد مهراسپندان باز موبدانی از خاندان وی پیشوای دینی ایران بودند بنا برنامهای اخلاف وی : زرتشت ، آذرپاد وآذرپاد زرتشت و همچنین كرامات منتسب به آذرپاد مهراسپندان و تدوین خرده اوستا توسط او وخدماتیكه در راه احیای آئین انجام داده بوده ونیز انتساب سلسله نسب وی به پیامبر ایران همه این موجبات باعث شد كه اورا با زرتشت سپنتمان خلط كردند[۲۴] بحث دراین باره بسیار شده و نتیجه گرفته‌اند كه زرتشت آذرپاد را نمی‌توان بجای زرتشت سپنتمان (زرتشت اصلی) پیامبر دانست .

دانشوران پورداود دربارهٔ آذرپاد مهراسپندان مطالبی بشرح زیر نوشته است :

«آذربد مهراسپندان از مشهورترین موبدان عهد ساسانی وازمقدسان زرتشتی است درسنت مزدیسنان معجزات و كراماتی برای او قائل شده وبسیاری از كتب ادعیه پهلوی وپازند را بدو نسبت داده‌اند . بنا به سنت كهن خرده اوستا گردآورده همین موبدان موبد است»[۲۵] دربارهٔ پند واندرز موبدان موبد مزبور كه برخی بنظر درآمده‌است قبلاً صحبت كردیم اكنون با ذكر چند بیت از اشعاری كه دربن خصوص سروده شده است از روایت بهمن پونجیه ، به این بحث خاتمه می‌دهیم .

آذرپاد مارإسفند این بگفت ... بدانگه كه گیتی اوبانیرزخفت

كه برروی گیهان قضاوقدر ... بود بیست‌وپنج هر پنج در

بـود پنج دراختر مردمان ... كنش پنج دیگر همی تو بدان

همانا دگر پنج بـاشد بخوی ... زگوهر دگرپنج باشد بگوی

اورماند ما در دگر پنج عان ... كه این بیست‌وپنجست‌بامردمان

خدائی وفرزند و زن‌هم‌عرض ... همان زندگانی‌وصحت ومرض

مراین پنج یكسر زاختر بود ... كنش از همه پنج دیگر بود

آشوئی ودروندی از روزگار ... اثورنان ودیگرش ارتیشتار

دگرواستریوش كه‌برزیگراست ... كنشی‌بود این نه ازاخترست

برآن كاركان‌می‌كند مردرای ... ازین پنج آرایش آرد بجای

دگر پنج كان گفت دانا بخوی ... بود خوردن‌ورفتن‌و راه‌كوی

چوبسیار شهوت ایاكم بزن ... كنندبگرخواب وقت آنجمن(؟)

دگر كاروكسب كم‌وبیش‌دان ... مرابنها بخوی است نه اززمان

دگرمهر(سخم) ومهروبی راستی ... ز باوی تو گوهر بیاراستی

مراین پنج از نسل گوهر بود ... نه این پنج از راه اختر بود

هش وویر وفن باخرد تیزفهم ... مرا پنج دانا چنین زد رقم

یقین دانی از شیر مادر بود ... نكوتر اگـر نیز بدتر بود

اورماند[۲۶] مادر ز اصل ونژاد ... مراین را چنین نام دانا نهاد[۲۷]

۹ ــ مهروراژ

۱۰ ــ مهراكاوید

دركتاب بندهش فصل سی‌وسوم نام این دونفر ذكر شده البته با ذكر نام نیاكانشان وهردوموبدان موبد بودند، نام مهروراژ درمتن‌انگلیسی‌كتاب (میترو ــ واراز Mitro-Varaz) ونام مهراكاوید (میترو ــ آكاوید Mitro - Akavid) آمده است .

از زندگانی و فعالیت آندو اطلاعی نداریم لاجرم‌به‌ذكر شجره‌نسب آنها قناعت می‌كنیم.

۱ ــ مهروراژ (میترو ، واراز) پسر نیگاس ، افزود ، داك ، پسر شیرتاشوسب ، پسر پرستو ، پسر اورواد ، گا ، پسرتهم ، Taham پسر زریرو و پسر دوراسروب ، پسر مانوس (منوچهر؟) .

۲ ــ مهر اكاوید (میترو ــ اكاوید) پسرمردان ــ وه ــ پسر افروباگ ــ ویندادــ پسر ویندادای پداك ، پسر وای بوخت ، پسر بهك ، پسر وای بوخت ...

سایر موبدانی كه در كتاب بندهش نام آنها ذكـر شده است عبارتند از دورنامیك Durnamik وپوئیسن ــ شاد Puyisn - Shad ویودان ییم Yudan - Yim .

موبدانی كه ذكر آنها گذشت اغلب در زمان شاپور دوم می‌زیسته‌اند در زمان سلطنت طولانی این پادشاه بعلت جنگ با رومیان اوضاع واحوال مسیحیان تعریفی نداشت همانطوری كه قبلاً اشاره كردیم ایشان بعلت همكیشی با رومیان جانب آنها را می‌گرفتند و این مسأله خشم وغضب زمامداران ایران را برمی‌انگیخت ، شاپور دوم به عیسویان پیام فرستاده بود كه چون دربن مملكت زندگی میكنند وازنعمات آن برخوردارند ازدشمن‌ایران یعنی روم هم جانبداری می‌كنند مجازات آنها این است كه مالیات بیشتری بپردازند والبته گفتیم كه دراتخاذ این‌سیاست خشن نسبت به نصاری ، روحانیون زرتشتی دخالت بسیار داشتند . مؤلف كتاب مسیحیت درایران نوشته است كه وقتی سیمون رئیس مسیحیان را به حضور شاه می‌آورند موبد موبدان كـه همیشه كشیشان نصاری را جـادوگـر خطاب می‌كرد این‌بار هم به پادشاه ساسانی گفت : «سرجادوگران را آوردند» ما نام این موبدان موبد را نمی‌دانیم .

درهمین كتاب از موبدان موبدآدیابن (هدیابینه) بنام آذربره ــ اذرشاپور موبدان موبد (بسال ۳۷۸) وآذرشك موبد اربل ودوموبد دیگر به نامهای زرتشت و تهم شاپور

۲۳ – مزدیسنا وادب پارسی ص ۱۸۰ و ۱۸۱ و همچنین ۱۵٤ و ۱۵۵ .

۲٤ – همان كتاب ص ۱۵٦ – ۱۵۷ .

۲۵ – خرده اوستا – پورداود ص ۳۰ – ٤۱ .

۲٦ – Awarmand

۲۷ – نقل از كتاب روایات داراب هرمز دیارج ۲ – چاپ بمبئی سال ۱۹۰۰ ص ۵۵ (ازرساله اندرز دانایان به مزدیسنان واندرز خسرو قبادان متن پهلوی با ترجمه فارسی از ماهیار نوابی – نشریه دانشكده ادبیات تبریز شماره بهار سال دوازدهم .)

یاد می‌کند[28] .

نویسنده کتاب موبدان فوق‌الذکر را در کشتار ترسایان شریک وسهیم می‌داند .

چون شاپور دوم در سال ۳۷۹ میلادی دیده از جهان فرو بست برادر کهنسالش اردشیر سلطنت را از شاپور سوم پسر وی گرفت و خود به پادشاهی رسید (۳۸۳ ــ ۳۷۹ م) .

این اردشیر بگفته مورخان از شاپور دوم برادرش بزرگتر بود برخی از محققین معتقدند که نامبرده برادر شاپور دوم نبوده بلکه بطورجنبی ازدودمان ساسانی‌پدیدار آمده‌بود.وقبل از ولادت وی کوشش بسیار کرد تا تخت و تاج را تصاحب کند ولی به مقصود نرسید وبعداز مرگ شاپور با طرد پسر او از سلطنت خود به شاهی رسید در اوایل سلطنت روش ملایمی درپیش گرفت ولی او کینه موبدان و بزرگان را از قدیم در دل داشت دراولین فرصتی که بدست آورد جمعی از بزرگان ومنجمله موبدان موبد را به هلاکت رسانید نام این موبدان موبد را هم نمی‌دانیم .

بلعمی به این مسأله این چنین اشاره می‌کند :

«چون هرمز بمرد[29] این اردشیر گفت مهتران عجم وموبدان راه ملك بدودهند که کسی دیگر نبود زیرا که شاپور هنوز اندر شکم مادر بود ، ایشان نکردند و وصیت هرمز نگاه داشتند و ببودند تا شاپور ازمادر بزاد و ملك بدو دادند واین اردشیر بدین مردمان عجم کینه داشت و چون شاپور بزرگ شد اورا نیکو همی‌داشت وچون شاپور بمرد اردشیر بملك برادرش بنشست ومردمان عجم براو گرد آمدند وکه پسر شاپور هنوز خرد بود پس از اردشیر هرمز برادر شاپور بملك بنشست و تاج برسر نهاد و مردمان را یکسال عدل و داد کرد پس چون ملك بدو راست شد یکایکان را از آن مهتران پارس بکشت و موبدان عجم را همچنین بکشت و کین خود همی خواست وچهار سال ملك بود . پس اورا از ملك باز کردند و شاپور را بملك بنشاندند .»[30] .

البته این داستان با حقیقت وفق نمی‌دهد چون اگر اردشیر از شاپور بزرگتر بوده وقبل از ولادت وی دعوی سلطنت داشته باید دراین زمان حداقل ۸۵ تا ۹۰ سال را داشته باشد (با احتساب ۷۰ سال سلطنت شاپور دوم) و آن موبدان و بزرگانیکه در آن زمان مخالف اوبودند باید در زمان سلطنت وی بین ۹۰ الی ۱۲۰ سال سن داشته باشند ! ؟

۱۱ ــ آذربوزی (آذربد ؟)

آذربوزی موبدان موبد یزدگرد بزهگر (اثیم ــ گنهکار ــ دبهر Dabhr (بزهگر وفریبکار) بود . می‌دانیم در زمان سلطنت این پادشاه نسبت به اقلیتهای مذهبی چه مسیحی و چه کلیمی و غیره با مهربانی و عطوفت رفتار می‌شود و همین رأفت ومهربانی واغماض شاه اورا اثیم یا گنهکار میان موبدان و بزرگان ساخت . چون مسیحیان شاه را طرفدار خویش دیدند شروع به تبلیغ شدید آئین خود کردند و پیروان بسیاری حتی از میان بزرگان ودرباریان برای خویش دست‌وپا نمودند این امر خشم وغضب موبدان را برمی‌انگیخت ودر مقابل شاه قادر به مقاومت نبودند تا اینکه درسالهای آخر سلطنت یزدگرد اول فرصتی یافتند تا انتقام خودرا از نصاری بگیرند و آن بهانه این بود که کشیشان مسیحی از محبت شاه نسبت به خود غره شده ویکی ازآنان در خوزستان آتشکده‌ای را که در جنب نمازخانه مسیحیان بود خراب وویران ساخت . فوراً خبر این کار زشت با آب و تاب بسیار بوسیله موبدان بگوش شاه رسید و اورا خشمناك ساخت و به اصطلاح ورق برگشت واذیت وآزار مسیحیان دوباره آغاز شدموبدان‌موبد این زمان یعنی آذربوزی برای سرکوبی کشیشان و جلوگیری از پیشرفت آئین آنها موقع را غنیمت شمرد ودر دربار شاه نفوذی که موبدان قبل از یزدگرد داشتند دیگربار بدست آورده وشاه را برعلیه مسیحیان برانگیخت. دراین هنگام موبدی که آذربوزی نام داشت به یزدگرد شکوه برد که بجا از دین مغان برمی‌گردند و بدین ترسایان می‌گروند یزدگرد که رهسپار

سفری برای جنگ بود باو اجازه داد هرکاری را که برای برگرداندن آذربوه (یکی ازنجبای ایران در آن زمان بود که بکیش نصاری روی آورده بود) مناسب می‌داند بکند آذربوزی موفق شد شخص مذکور را دیگربار به کیش زرتشتی برگرداند و زمینی را که او برای ایجاد کلیسا به یکی از کشیشان داده‌بود بازستاند کلیسای مزبور به آتشکده مبدل شد ولی نرسی کشیش بدون نیت قبلی آتش را خاموش ووسایل کلیسارا دوباره به آن مکان آورد ودوباره آتشکده کلیسا شد !؟ چون این خبر به موبدی که در حول وحوش آن کلیسا یا آتشکده می‌زیست یا برای سرکشی آمده بود رسید بقول نویسنده کتاب مسیحیت درایران مردم را برانگیخت ، مردم محل نرسی را دستگیر و تحت‌الحفظ به پایتخت (تیسفون) فرستادند . کشیش مزبور به‌حضورموبدان موبد یعنی آذربوزی برده ووی از نرسی خواست که کلیسا را به آتشکده مبدل سازد و چون کشیش زیربار نرفت بدستور موبدان موبد زندانی شد و بعد جریانهای دیگری پیش آمد که از ذکر آن صرفنظر می‌کنیم .

۱۲ ــ زروانداذ (هیربدان هیربد)

در زمان سلطنت بهرام پنجم (ملقب به گور) (۴۳۸ ــ ۴۲۱) موبدان و بزرگان دربار نفوذ و قدرت فراوانی کسب کردند[31] وسردسته آنها مردی بود مهرنرسی نام که مقام وزارت داشت ویکی از فرزندان او به مقام هیربدان هیربد که به قول طبری همپایه مقام موبدان موبد بود[32] رسید نام اورا زرواندار نوشته‌اند ، مهرنرسی بزرگترمدار برای فرزندانش آتشکده‌هائی ساخت از آنجمله آتشکده زرواندادان و غیره که بقایای آتشکده‌ها هنوز در جنوب فارس موجود است .

از هیربدان هیربد ، زروانداذ و فعالیتهای مذهبی او به ما خبری نرسیده فقط به این نکته اشاره می‌کنیم که اقتدار روحانیان زرتشتی درزمان بهرام بحدی بود که اورا به اتخاذ سیاست خصمانه‌ای برعلیه مسیحیان برمی‌انگیختند . ومهرنرسی وزیر هم که نام اورا مورخان اسلامی بلند آوازه ساخته‌اند تعصب شدیدی بدین زرتشتی داشت ودر آزار مسیحیان می‌کوشید البته این مسأله را مورخان مسیحی خیلی با آب وتاب نقل کرده و از مهرنرسی به بدی یاد کرده‌اند .

۱۳ ــ مهرشاپور

موبدان موبد مشهور ایام سلطنت بهرام‌گور مهرشاپور نام داشت ، نویسندگان مسیحی از او بدگوئی کرده‌اند . زمانی که گروهی از مسیحیان به زندان افتاده بودند بدستور دولت آنهارا به کارهای شاق و طاقت‌فرسا وامیداشتند و هدف ومنظور از اینکار این بود که ایشان‌را وادار کنند دست از آئین خویش بردارند و زرتشتی شوند ولی آنها بقول عیسویان رنج و عذاب را بجان می‌خریدند و حاضر به ترك دین خود نبودند ، مهرشاپور بشاه گفته بود پایداری واستقامت ایشان سایر مسیحیان را قویدل و جسور خواهد کرد بهرام پاسخ داده بود بیش ازاین

---

۲۸ – مسیحیت درایران – سعید نفیسی – ص ۷۲ .

۲۹ – منظور هرمز دوم پدر شاپور است که از سال ۳۰۲ تا سال ۳۰۹ پادشاهی کرد .

۳۰ – ص ۹۱۸ .

۳۱ – درباره بهرام‌گور نوشته‌اند که : «او به هر زبانی سخن گفتی ، بوقت چوگان زدن پهلوی گفتی واندر حربگاه ترکی گفتی ، واندر مجلس با عامه دری گفتی ، و با موبدان واهل علم پارسی گفتی ، وبا زنان زبان هریو (هراتی) گفتی وچون اندر کشتی نشستی زبان نبطی گفتی و چون خشم گرفتی تازی گفتی !!» نقل اززین‌الاخبار گردیزی ص ۲۸ .

۳۲ – تاریخ‌الطبری القسم‌الاول ۲ ص ۸۷۱ .

چه می‌توان کرد ؟ دارائیشان ضبط شد ، خانه‌هایشان را مهروموم کردماند ، خودشان شکنجه می‌کشند . مهرشاپور بشاه گفت «اگر شاه اجازه دهد بی‌آنکه آزار دهم و بکشم ایشان را از دینشان برمی‌گردانم» شاه هم ایشان را باو سپرد اما دستور داد آنهارا نکشد[33] بعدهم مطالبی دربارهٔ شکنجه‌های سخت وطاقتفرسای که مامورین بدستور موبد بزرگ بمسیحیان دادهاند صحبت می‌کنند واز پایداری واستقامت شماری تمجید می‌نمایند شاید می‌خواهند با ذکر مصائب همکیشان خود دیگران را به گرویدن به آئین خود تشویق نمایند .

همین داستانها را در خصوص معصومیت مسیحیان کریستنسن در کتاب ایران در زمان ساسانیان و میلر در کتاب تاریخ کلیسای قدیم ذکر کردهاند .

۱٤ ــ همگدین Hamaghden (داننده همه احکام دین)

در زمان سلطنت یزدگرد دوم فرزند بهرام‌گور موبدان موبدی بودکه از علم ودانش بهره کافی داشت احاطه او در علوم مختلف بخصوص در امور فقهی بحدی بود که او همگدین لقب داده بودند ، نوشته‌اند موبد مزبور بحدی درآذیت و آزار مسیحیان می‌کوشید که حدی نداشت استقامت عیسویان درقبال رنج و آزار او سبب شد که همگدین که وجدان بیداری‌داشت دگرگون شود و تغییر رویه دهد ، وکمی بعد به حقانیت مذهب مسیح پی ببرد ودست ازکیش زرتشتی بردارد . شکی نیست که این بارهم مورخان مسیحی گزافه‌گوئی کرده باشند ، الیشاوس مورخ ارمنی موبدان موبدی را ذکر می‌کند که بواسطه اطلاع و خبرتی که در دانش دین داشت به لقب‌همگدین (یعنی دانائی همگی دین) ملقب شده بود وی هرپنج‌نامه‌ای را که حاوی کلیه شرایع و عقاید مغان بود خوانده بود ...

نام آن پنج قانونامه بقرار ذیل است : انپرتک‌اش Anpartk ash (درزیر این‌صورت ارمنی ظاهراً کلمه پهلوی‌امبردکیش Ambard - kesh مختفی است که معنی آن تقریباً «مجموعه کامل عقاید دینی» است.) وبزپیت Bozpayit (بپهلوی بزپتت Bazpatit بمعنی اعتراف گناهان ، اعتراف‌گناهان‌که درعهد ساسانیان معمول شد بدعتی بود که ظاهراً بتقلید ادیان خارجی (عیسوی ؟ مانوی ؟) شیوع یافت) و پهلوگ (قانونامه) پهلوی ــ وپارسیگ دین (دین پارسی) و علاوه براینها رسوم «مخصوص» موبدان را هم می‌دانست[34] .

بهرحال گرویدن موبدی عالیمقام به آئین نصاری چیزی نبود که از نظر روحانیون متعصب زرتشتی قابل گذشت واغماض باشد از اینرو برای نابودی او نقشه‌ای طرح شد و آن این بود که گفتند همگدین نسبت به شاهنشاه خیانت روا داشته و مستحق مرگ است و با این بهانه به مقصود رسیدند و روحانی مزبور را از میان برداشتند .

«بنا بر روایت الیزئوس ، ناظر ارزاق که ریاست انجمن تحقیق و تفتیش دینی را داشت چون از این واقعه آگاه شد (جریان مسیحی شدن همگدین را) ترسید که به مسئولیت خود خون یکی از روحانیان بزرگ را بریزد قصد را بشاه عرض کرد ، شاه فرمود تدبیری کن تا مردم آن ناحیه موبد را متهم به خیانت نسبت به سلطنت نمایند ، وی چنین کرد وآن موبد گرفتار و محکوم به‌مرگ به وسیله گرسنگی شده ، دربیابانی دور وبی‌آب‌وعلف جان سپرد»[35] .

۱۵ ــ داد هرمز

دراواخر سلطنت قباد اول ودر واقعه از میان برداشتن مزدك و مزدکیان ، نام چند موبد مشهور بگوش ما میرسد ، اینان درمحاکمه وسپس‌درقلع وقمع فرقه مذهبی‌واجتماعی‌مذکور دخالت مستقیم داشته‌اند . اکنون اسامی چندتن از آنها را ذکر می‌نمائیم :

پسر ماهداد ــ ویه‌شاپور ــ دادهرمزــ آذرفروغ‌بغ‌ــ آذربلت آذرمهر ــ بخت‌آفرید، که از میان آنها مشهورتر وسرشناستر ، دادهرمز بود که به مقام موبدان موبدی رسید ودرزمان خسرو اول انوشیروان قدرت زیادی به دست آورد . نکته قابل تذکر اینکه دراین زمان استقلان

مسیحی درنابودی مزدکیان با زرتشتیان همداستان شدند وظاهراً از خصومت ودشمنی نسبت به یکدیگر دست برداشتند . دربارهٔ اختیارات موبدان در دورهٔ سلطنت قباد اول چند کلمه‌ای از قول مورخ رومی پروکوپیوس نقل می‌نمائیم : «قباد سخت بیمار گردید ویکی ازندمای خود موسوم به موبد را که اعتمادی کامل به وی داشت نزد خویش طلبید ودربارهٔ خسرو واوضاع آینده کشور با او مشورت نمود وگفت می‌ترسم ایرانیها پس از من به وصایای من عمل نکنند و حاضر به پذیرفتن پادشاهی خسرو نشوند ، موبد بوی گفت که وصایای خودرا بنویس ومطمئن باش که ایرانیان هرگز جرأت نخواهند کرد که آن را نادیده انگارند ، به این جهت قباد وصیت کردکه پس ازاوخسروجانشین وی‌می‌شود وبرایرانیان سلطنت‌خواهدکرد وصیتنامه‌را موبدبه‌خط خود نوشت و به امضای شاه رسانید وطولی نکشید که قباد از دنیا رفت (۱۳ سپتامبر ۵۳۱) پس از آنکه مراسم به خاك سپردن پادشاه مطابق رسوم و قواعد معمولی ایران انجام یافت کاوس به پشتگرمی قانون کشوری کــه حق پادشاهی را به پسر بزرگ شاه می دهد دراندیشه تصرف تخت و تاج برآمد ولیکن موبد مانع انجام مقصود وی گردید و گفت هیچ‌کس نمی‌تواند به پادشاهی ایران برسد مگر آنکه بزرگان کشور همگی به انتخاب او رأی دهند ، باین جهت کاوس انجمنی از بزرگان و سران ایران ساخت و می‌پنداشت که همه آنها بی‌مخالفت به پادشاهی او رأی خواهند داد ، لیکن درحینی که انجمن برپا بود موبد وصیتنامه قباد را خواند وحاضرین را از رأی شاه متوفی دربارهٔ پادشاهی خسرو آگاهی ساخت ، بزرگان ایران چون از مضمون وصیتنامه قباد آگاه شدند به پاس خدمات و نیکیهای گذشته او وصیتش را محترم شمردند و خسرو را به پادشاهی برگزیدند[36]» .

به این ترتیب ملاحظه می‌کنیم که نفوذ و قدرت موبدان در اواخر سلطنت قباد و اوایل سلطنت نوشیروان فزونی می‌گیرد ولی بعداً خواهیم دیدکه چگونه انوشیروان ازقدرت این جماعت می‌کاهد و آنهارا تحت نفوذ وسیطره خویش درمی‌آورد .

مؤلف تاریخ اجتماعی ایران نوشته است[37] که خسرو به زبان پدر خود با موبدان یاری می‌کرد موبدان وبرا بسیار بزرگ داشتند ولقب انوشگ‌روان ودادگر به او دادند .

برمی‌گردیم به فعالیتهای موبد بزرگ دادهرمز در زمان انوشیروان . البته این بارهم آگاهی ما دربارهٔ این شخص از منابع مسیحی است که نوشته‌اند زمانی‌که مارابا[38] سرپرستی روحانیان مسیحی را درایران برعهده داشت به علت گذشت واغماض شخص شاه در مسائل‌مذهبی، فرصتی بدست وی و کشیشان افتاد تا دراشاعه مذهب خویش بکوشند ودرأقصی نقاط شاهنشاهی ساسانیان پیروانی برای خود بدست آورند این مسأله موبدان موبد وسایر روحانیان زرتشتی‌را که از ترس شاه چندان جرئتی برای مقابله با مسیحیان در خود نمی‌دیدند به شدت رنج می‌داد بقول کریستنسن قدرت پادشاه نسبت به روحانیون فزونی گرفته و آن را تحت‌الشعاع خود قرار

---

۳۳ - مسیحیت درایران ص ۱۳۳ - ۱۳٤ .

۳٤ - ایران در زمان ساسانیان ص ۱٤۲ - ۱٤۳ .

۳۵ - همان کتاب ص ۳۳٦ .

۳٦ - جنگهای ایران وروم تألیف پروکوپیوس ترجمه محمد سعیدی ص ۱۰٦ و ۱۰۷ .

۳۷ - تاریخ اجتماعی ایران - از انقراض ساسانیان تا انقراض امویان - سعید نفیسی ص ۱٦ .

۳۸ - میلر مؤلف کتاب تاریخ کلیسای قدیم در امپراتوری روم وایران (ص ۳۰٤) درباره مارابای اسقف نوشته است : «مارابا عضو یك فامیل معروف زرتشتی ودر جزو مغان بوده و نایب‌الحکومه ایالت بیت ارمای بوده است ، روزی می‌خواست داخل قایقی شود واز دجله عبور نماید که دید که یکنفر جوان مسیحی از اهل نصیبین در قایق نشسته و منتظر حرکت است ، مارابا نخواست پیش این پسر مسیحی بنشیند ، اورا از قایق بیرون کرد ، قضا را طوفانی برخاست وقایق ازحرکت بازایستاد ، مارابا از کار خود پشیمان شد واز جوان دلجوئی کرد ودرباره مسیحیت از وی سؤالاتی کرد و پاسخ مناسب شنید وآنگاه مسیحی شد ؟! .

داده بود و خطری که از جانب روحانیون درگذشته ممکن بود سلطان را از تخت و تاج بهزیر آورد از میان برخاست[39] .

ولی با این حال گهگاهی به علت وقوع جنگ میان ایرانیان ورومیان فرصت تسفیه حساب دست می‌داد وموبدان با رنج دادن مسیحیان تسکین خاطر می‌یافتند ، مثلاً زمانی که انوشیروان برای فتح لازیکا عازم آن خطه شد موبدان موقع را مناسب یافته به زجر و آزار مسیحیان و پیشوایان آنها پرداختند و گاهی هم با وجود حضور شاه در پایتخت وقتی اوضاع را مساعد می‌دیدند پیشوایان مسیحی را برای بازجوئی فرا می‌خواندند :

«هنگامی که مارابا تازه از نواحی دور دست که برای بطلان بدعتهای منافقان کلیسیای شرق بدانجا رفته بود بازگشته بود ویرا بزور وادار کردند که در جلسه انجمن مغان در «بیت آرامائی» حاضر شود ... چنان می‌نماید که جاثلیق آزادانه به این جلسه رفته باشد ، موبدان موبد «داد هرمزد» ریاست جلسه را داشته است دوتن از سرکردگان آذرپره (شهرداور) وداستان ایران اسقف را بدین متهم کردند که در سفر خود در دامنه‌های جنوبی نجد ایران بهره‌مند شده ومعتقدان بدین مزدیسنی را جلب کرده و با تهدید به کیفرهای مذهبی ترسایان را ازادامه برخی از اعمال بت‌پرستان از آنجمله خوردن گوشت جانورانی که مغان‌ برآنها اوراد‌می‌خوانده‌اند بازداشته است»[40] .

مارابا چندین‌بار دستگیر وزندانی شد ولی هربار بدستور نوشیروان از حبس رهائی یافت ، موبدان را آن قدرت نبود که فرمان قتل اورا از شاه بگیرند واز طرفی بیم آن می‌رفت که با نابودی وی آن هم در زمانی که شاه سرگرم جنگ با رومیان بود ، مسیحیان بیشمار ایران قیام نمایند واوضاع مملکت پریشان گردد البته این استنباطی است که مورخان مسیحی از وضع آن زمان می‌کردند وشاید هم چنین نبود . وقتی مارابا به مرگ طبیعی درگذشت بعلت رنجهائی که در راه گسترش مسیحیت متحمل شده بود پیروانش به او عنوان شهید راه دین دادند چون رنج ومرارت وی را کمتر از شهادت نمی‌دانستند .

درهرصورت دوران موبدان موبدی دادهرمز هم با مبارزات زرتشتیان و مسیحیان همراه بود واز شرح زندگانی و سایر فعالیتهای وی بیخبریم (شاید هم نگارنده بیخبر باشد) .

کریستن‌سن نوشته است که موبدان موبد آزادشاد در زمان خسرو اول مقام موبدان موبد را داشته است ودیگر چیزی دراین‌باره ننوشته ودر منابع دیگر هم از موبد مذکــور و کارهایش ذکری بمیان نیامده است .

***

وقتی خسروپرویز به پادشاهی رسید به علت توجهی که به مسیحیان داشت و برخی از همسرانش چون مریم و شیرین مسیحی بودند کار دوفرقه مسیحی ایران یعنی نسطوری ویعقوبی بسیار پیشرفت نمود وایشان بدون توجه به مذهب رسمی کشور با یکدیگر رقابت ودشمنی داشتند. هرچند نوشته‌اند که خسرو برای جلب قلوب زرتشتیان جهت ایشان آتشکده‌ها ساخت ودرآنها دوازده هزارتن هیربد برای تلاوت ادعیه جای داد (؟) و یا با هوشترین موبدان را مأمور کرد که تفسیری نو برکتاب اوستا بنگارند . با این حال موبدان را قدرتی نمانده بود که در مقابل امتیازاتیکه شاه به نصاری داده است مخالفت نمایند . تنها در اواخر سلطنت این پادشاه است که به علت شکست از رومیان ، روحانیان واشراف دست به دست هم می‌دهند و خسرورا از سلطنت خلع می‌نمایند .....

۱۶ ـ فرخان موبدان موبد یزدگرد شهریار

درباره موبد مزبور آگاهی ناچیزی داریم ، درمقدمه شاهنامه ابومنصوری که قریب شش سال زودتر از ترجمه تاریخ طبری که در سیصدوپنجاه‌ودو باتمام رسیده و به قول شادروان

محمد قزوینی فعلاً قدیمترین یادگار نثری خواهد بود که اززبان فارسی بعداز اسلام تاکنون مانده است ذکر شده که موبد نامبرده در زمان یزدگرد و پس از او می‌زیسته است اکنون عین آن مطلب «.... واز فرخان موبدان موبد یزدگرد شهریار وازرامین بنده یزدگرد شهریار بود آگاهی همچنین آمد واز فرود ایشان بدویست سال برسد که یادکنیم ازگاه آدم بازچندست.»[41]

چون تازیان برایران دست یافتند گروهی از موبدان به همراه یزدگرد ویا فرزندانش ترک وطن گفتند و چون یزدگرد هلاک شد موبدان باتفاق گروهی از زرتشتیان راهی چین‌شدند ودسته عظیمی ازآنها به هند رفته درآن خطه رحل اقامت افکندند درکتاب ایران شاه مرحوم پورداود چگونگی مهاجرت زرتشتیان به هند ذکر شده است ، گروهی از موبدان باوجود همه مصائب ودشواریهائی که به علت تسلط بیگانه برآنها وارد آمده بود در میهن خویش باقیمانده وبه نیایش اهورمزدا وراهنمائی زرتشتیان همت گماشتند .

۳۹ - ایران در زمان ساسانیان ص ۲۸۵ و ۲۸۶ .

۴۰ - مسیحیت درایران ص ۲۲۳ و ۲۲۴ .

یادآوری

درشمارهٔ صدوهفتادوپنجم مجلهٔ هنرومردم ، اردیبهشت ماه ۲۳۶۵ ، شرح تصاویــر صفحهٔ ۸ بهاشتباه سردر مسجد علی ودرب امام ـ گنبد چاپ شده بود. از خوانندگان ارجمند انتظار داریم این اشتباهات را به‌گونهٔ زیر اصلاح فرمایند :

نادرست	درست
سردر مسجد علی	مسجد جامع اصفهان
درب امام ـ گنبد	گنبد هارون ولایت

اُستاد میناس نقّاش مشهور جُلفا

لئون میناسیان

رئیس موزه ارامنه جلفا

نقاشی داخل کلیسا که تصور میشود کار میناس باشد



ارامنه جلفا ازقدیم‌الایام هنرمندانی داشته‌اند که درزمان حیات‌خود شهرت‌آنان ازمرزهای کشور ایران نیز گذشته است ولی امروز ما درباره آنها اطلاعات‌زیادی نداریم . یکی ازهنرمندان که شهرت بسزائی داشته است ودر کاخهای صفویه شهر اصفهان هنرنمائی میکرده است نقاش میناس میباشد که دراوایل قرن هفدهم در جلفای اصفهان متولد شده است .

میناس درسنین کودکی بشهر حلب سوریه میرود ودرآنجا درمحضر یك هنرمند فرنگی (اروپائی) هنر وفن‌نقاشی میآموزد وبجلفا مراجعت کرده ودر خانه خود مشغول نقاشی میشود . متأسفانه‌درباره شرح حال این نقاش چیره‌دست اطلاعات کافی نداریم جز مختصری که مورخ‌ارمنی مشهوربنام اراکل‌داوریژتسی (Davridjetsi) (تبریزی) درکتاب «تاریخ ارامنه» خود ازاو یادکرده است ⁂. باینکه در زمان خود ، نقاش میناس شهرت بزرگی را در فن نقاشی کسب کرده است وکاخهای سلطنتی ومنازل تجار ارامنه وکلیساهارا نقاشی کرده است ولی اثر کتبی ازخود باقی نگذاشته است وکوشش محققین در این راه بی‌ثمر مانده است تااینکه بعداز جستجوی زیاد خدا بمن یاری دادتابتوانیم دربین یك کتیبه که درموقع تعمیر قسمتی ازنقاشیهای کلیسای بتلهم که توسط اداره فرهنگ وهنر انجام میگرفت پیدا کنیم که نام میناس درآنجا ذکر شده است واین اولین وآخرین سند کتبی میباشد که‌دربین نقاشیها پیدا شده است . اول ما بطوری که داوریژتسی (Davridjetsi) نوشته است ازنظر خوانندگان میگذرانیم وبعد کتیبه را چنانکه هست میآوریم .

داوریژتسی مینویسد «نقاش میناس بعداز بازگشت ازحلب‌درمنزل خودمشغول نقاشی میشود ودرکمترین مدت نام او سرزبانها میافتد بدین‌جهت تجار وبزرگان ارمنی او را برای نقاشی کردن و زینت بخشیدن به‌خانه‌های خود میبردندهمچنین خواجه سرفراز ، فرزند خواجه نظر اورا به‌خانه خود میبرد تاآنرا بانقاشی عکس وگل وبوته زینت بدهد .

درآن موقع که هنوز نقاشی خانه‌باتمام نرسیده بود شاه صفی پادشاه ایران بمنزل خواجه‌سرفراز میرودونقاشیهای گوناگون در ودیوار را مشاهده کرده ازنقاشیهاکه بامهارت تمام کشیده شده بودند لذت‌میبرد وازخواجه سرفراز میپرسدکه این نقاش ازکجا است او پاسخ میدهدکه او ازارامنه جلفا واکنون‌هم دریکی ازاتاقهای خانه مشغول کار میباشد . شاه صفی ، میناس‌را بحضور میخواند وازاو پرسشها کرده ، آگاهیهای کافی پیدا میکند آنگاه شاه به‌یکی ازوزرای حاضر خود باسم چراغ خان که صورتی زشت داشته است ، اشاره کرده فرمان می‌دهد تصویر اورا برای شوخی وخوشمزگی‌حاضران بکشد. چراغ خان وقتی می‌بیند هدف جز شوخی نیست سر وصورتش‌را بچپ وراست حرکت می‌دهد و چشم و دهانش‌را بحرکت درمی‌آورد تاشاید تصویر نظیر خودش نباشد ولی نقاش‌میناس‌بفرمان شاه درهمان آنا بین شوخیهای حضار تصویر اورا بی‌نهایت مانند او نقاشی می‌کند بطوریکه همه حاضران هم انگشت حیرت به دهان می‌مانند . ازآنروز ببعد شاه و وزرا برای تزیین قصرهای خود نقاش میناس را از دست ندادند .



کتیبهٔ کلیسای بتلهم که اسم نقاش میناس درآن نوشته شده است

درآن روزگار پادشاه روسیه‌نماینده‌ای جهت دوستی وهمسایگی بدربار شاه‌صفی پادشاه ایران فرستاد . در میان هدایای زیاد یك پرنده نیز بودکه ما به‌آن شونقار (Shoonghar) می‌گوییم . مردی نیز وظیفه نگهداری ازپرنده‌را بعهده داشت . مرد روسی وپرنده جلب نظر شاه‌را کرده بود بطوری‌که شاه بنقاش محمد باك‌رئیس کل نقاشان وهنرمندان دربار فرمان داد که تصویر آندورا آنطور که هستند بکشد.

این نقاش باهمهٔ شهرت فراوانی‌که داشت پس‌از چندروز نتوانست تصویرآنها را آنطورکه شایسته بود بکشد . شاه بنقاش میناس فرمان داد باز وپرستارش‌را نقاشی‌کند . او درمدتی کوتاه تصویری نقاشی ، چون اصل موضوع تحویل داد که شاه واطرافیانش‌را درتعجب فرو برد . بهمین جهت شاه دستور داد تا استادمیناس را انعام دهند وخلعت بپوشانند وهمچنین نام اورادر ردیف‌سربازان بنویسندتاهرساله چون‌سربازان دیگر مقرری دریافت‌نماید.

پس‌ازچندی میناس بخانهٔ خود برگشت ومشغول کار شد . بسیاری ازنقاشان‌برای کسب فیض نزد او میآمدند ولی هیچیك ازآنها همردیف استاد خود نشد . مهارت استاد میناس درهنر نقاشی بحدی بودکه حالات فکری فردرا براحتی می‌توانست درتابلوهایی که‌ازافراد گوناگون‌می‌کشید بقدرت ذوق خویش تصویرکند .

استاد میناس درتزیین کتب مهارتی ویژه داشت وازطب عامیانه‌هم آگاه بود وبادقت تمام داروهایی برای درمان‌زخمها

⁂) کتاب تاریخ اراکل داور تبریزی در قرن هفدهم نوشته شده و در زمان حیات او چاپ شده چاپ‌اول درسال ۱۶۶۹ در آمستردام وچاپهای دوم و سوم درسالهای ۱۸۹۴ و ۱۸۹۶ در اچمیادزین بچاپ رسیده‌اند .

طالب آملی سخنی دیگر پیرامون زندگی این شاعر

نگارش : پیر حسام‌الدین راشدی (پاکستان)
ترجمه : محمد جعفر جوان

نام کامل طالب یا پدرویرا هیچ تذکره‌نویسی ننوشته ، و نه آنچنانکه جزء نام وی‌است منعلق بشهر آمل دانسته‌است . بقول خود او روستازاده[1] بوده ویکی‌از روستاهای اطراف آمل‌زادو بوم وی بوده است .

تاریخ تولد صحیح طالب‌معلوم نیست، ولی‌طالب درقصیده‌یی که درمدح میرزا ابوالقاسم[2] حاکم آمل (۱۰۰۷ هجری) سروده سن خودرا ۲۰ ساله نموده است :

با برد و مین پایه اوج عشرتم	وینك عدد عمر از آلاف زیاد است

(ص ۹ — ص ۱۳) دیوان طالب

وقتی که ابوالقاسم در سال (۱۰۰۷) ه به سمت حاکم آمل تعیین شد طالب ۲۰ساله بود با این حساب تاریخ تولد او باید در حدود سال ۹۸۷ ه (۳ سال پس‌ازمرگ شاه طهماسب) باشد.

دراین قصیده طالب‌ازقدرت خوددرعلوم رایج نیزذکری کرده‌است وازآن چنین‌برمی‌آید که‌او ازخانواده‌یی بوده‌است که چراغ علم ازچندنسل پیش‌ازاو درآن خانواده روشن بوده وبنابه روایات خانوادگی تحصیل علوم رایج (منطق، هیأت، فلسفه، تصوف، حکمت، خط) برای پسران تا ۲۰سالگی الزامی بوده است :

بر هندسه ومنطق وبرهیات و حکمت	دستی است مرا، کش یدبیضا زعباد است
وین جمله‌چوطی شد، تمکین علم حقیقت	کاستاد علوم است، براین جمله مزاد است
تیر حکمی، چون به کمال آورم، اول	بسر طبع فلاطون الهیم گشاد است
باهیأتیانم ، چه کشاکش ، که بهحیم	اقلیدس‌شان عامی نشنیده سواد است

---

۱ — دگر آئین بمفهوم نیست معذور / که ضایع کرده‌ام در روستا عمر
ندارد طاقت طنازی عقل / چه‌ماردعقل‌مسکین، روستائیست

۲ — ابوالقاسم بن میرعزیزخان (برادرزاده خیرالنساء بیگم مادر شاه عباس‌کبیر / ۹۸۵–۱۰۳۸ ه) . میرزا شفیع خراسانی ملقب بمیرزای عالمیان حاکم مازندران اورا منصوب نموده بود ، طالب درمدح میرزا شفیع چند قصیده دارد ، در مدح ابوالقاسم یکی از قصاید وی چنین آغاز میشود :

سحرکه غنچه گشاید گره ز پیشانی	زنـد دم از دم عیسی نسیم بستانی

مولانا شبلی نوشته است که در قصیده سرائی این اولین قصیدهٔ طالب است (شعرالعجم ۳ : ۱۴۹) قصیده‌را درصفحه ۱۱۰ – ۱۱۲ دیوان چاپ‌شدهٔ وی ملاحظه میفرمایید .



داخل کلیسای بتهلم – زیر گنبد وطاقها

ازگیاهـان میساخت متأسفانه همچنانکه پیش از این ذکر شد دربارهٔ نقاش میناس جز آراکل داوریژتسی کسی سخن بمیان نیاورده‌است، ونیز یگانه سندی که‌تاکنون دراین‌زمینه یافته شده است کتیبه‌ایست در دیوار شرقی کلیسای بتلهم که ترجمهٔ آن این است :

«تصاویر توسط میناس ومارتیروس و گل و بوته‌هـا بوسیلهٔ استوازادور Astvazadour نقاشی شده‌است».

بااینکه قسمت آخر کتیبه خراب‌شده وتاریخ آن معلوم نیست اما کلیسا درسال ۱۶۲۸ میلادی بنا شده واین چند کلمه‌هم کافی است که نشان‌دهد درنقاشی کلیسا ، نقاش میناس جای بسزائی داشته است .

قابل توجه اینکه نام میناس در ردیف اول وقبل‌ازاسامی دیگر نقاشان ذکرشده است.

درکتاب آراکل داوریژتسی نام نقاش دیگری‌هم باسم نقاش هاکوبیان ذکر شده که متأسفانه درباره آن هنرمند نیزکه باز جلفائی بوده است اطلاعات دیگر تاحال نتوانستیم پیداکنیم .

از بعضی از کلمات دیوان اشعار طالب، طاهری شهاب چنین نتیجه گرفته است: طبیعت به طالب طبع شعر داده و تا اندازه‌یی هم استعداد علمی داشته است و گرنه در علوم هیچ مرتبتی را دارا نبوده است. (دیوان دیباچه ص ۳ – ص ۹) مولانا شبلی نیز استعداد علمی را برای طالب قائل است ولی قبول این ادعا را مشروط است. تذکره‌نویسان معاصر طالب استعداد علمی و کمال فنی را در طالب قائل‌اند که از جمله نظر سه نفر از آنان دربارهٔ طالب در برابرم موجود است. مثلا صاحب خیرالبیان که تذکرهٔ خود را در سنه ۱۰۱۹ ه به اتمام رسانیده است (هنگامی که طالب در قندهار و خود مؤلف در هرات بوده) نوشته است:

از غایت علو ادراک و سخن‌فهمی و فراست دست تصرف با اکثر علوم و فنون زده بهرهٔ کلی از علوم رسمیه حاصل نموده. خط نستعلیق را به‌نوعی می‌نویسد که خوشنویسان انگشت از حسن خطش بدندان گرفته اتفاق می‌دهند (خیرالبیان صفحهٔ ۳۱٤ – ۳۱۵).

مؤلف عرفات العاشقین نوشته است:

با آنکه هنوز در عنفوان شباب بوده بر صفحهٔ عذار خطی نداشت رقم خط و نظم دلپذیرش چون زلف دلبران صید قلوب عارفان میکرد، الحق خوش می‌نویسد (میخانه گلچین معانی ص ٥٥٤) مصنف میخانه نوشته است:

آنقدر اهلیت و استعداد که با اوست با دیگر شعرای این ایام نیست (میخانه گلچین ص ٥٤٥). میرزا محمد شفیع و میرزا ابوالقاسم هردو ممدوحین طالب از لحاظ بذل و بخشش کاملا خسیس بودند و بهمین جهت طالب بواسطه تنگی معیشت در سنه ۱۰۱۰ ه (مقدمه دیوان طالب به حواله محمد عارف شیرازی ص ۱۹) که ۳۰ ساله بود از آمل یا قصبه‌یی[4] که خانواده‌اش در آنجا بودند برای تلاش معاش به کاشان رفت که بنا به‌قول محمدشفیع مرحوم (ر.ک دیو ص ٦۷۹ میخانه ص ۳۸٤) خاله وی زوجهٔ حکیم نظامی کاشی بود.

مؤلف مآثرالامرا در شرح احوال عاقل‌خان عنایت‌الله نوشته است زنی که در عقد نصیرائی کاشی بود، ستی‌النساء خانم خواهر طالب بوده نه خاله وی – ولی این مطلب صحیح نیست زیرا از مثنوی و میخانه که بنام بکتاش نوشته شده چنین برمی‌آید که خواهر وی در مازندران سکونت داشته و خاله او در کاشان (مآثرالامرا ۲ : ۷۹۹۰).

چند سالی در آنجا نزد عزیزان خود اقامت نمود و بعد رو بسوی اصفهان نهاد و در آنجا دو قصیده در مدح شاه عباس کبیر سرود:

ز ضرب تو می لعل فام را شرف است   پیاله را زتو فخر است و جام را شرف است

* * *

بلبل نطقم چو آهنگ غزل خوانی کند   نغمه، جان در پیکر گلهای بستانی کند

(دیوان ص ٦۱٥)

دراصفهان نیز بهیچوجه از او قدردانی بعمل نیامد ازاین‌رو رنجیده خاطر گشته به مشهد رفت و ترجیع بند پرسوز و گدازی تقدیم پیشگاه حضرت رضا نمود:

باز خاطر ز عیش دلگیر است   نفس راست بر جگر تیر است

(دیوان ص ۱٦۰)

از مشهد به مرو شاهجهان رسید. در آنجا بکتش‌خان حاکم مرو او را نزد خود نگهداشت و به خوبی از او سرپرستی نمود و اورا نواخت. (بکتاش‌خان دافلو استاجلو از سنه ۱۰۰۸ ه تا سنه ۱۰۱۷ ه حاکم مرو شاه جهان بود و در همانجا در سنه ۱۰۱۷ به مرگ طبیعی درگذشت). طالب یک سال را با آسودگی خاطر در آنجا گذرانید هرچندگاه قصیده‌یی درمدح خان نوشت، یک مثنوی هم بنام «سوز و گداز» (دیوان ۱۹٤ – ۲۰۳) در بحر خسرو شیرین

---

۳ – شعرالعجم ص ۱٦۷ ازاحمد علی سندیلوی.

درسلسلهٔ وصف خط، این بس که ز کلکم   هر نقطه سویدای دل اهل سواد است

پوشم سلب شعر، چودانی که تو دانی   کاین‌پایه مرا، ثامن این‌سبع شداد است

(دیوان دیباچه ٤ متن ص ۹ – ص ۱۳)

ولی مؤلف مخزن‌الغرائب احمدعلی سندیلوی اشجه که بملاقات فیروز منشی شاهجهان وطالب، درسنه (۱۰۲۹ ه) اشاره کرده چنین ابراز میدارد که طالب درعلوم آن‌اندازه که ادعانموده اطلاعاتی نداشته است، مولانا شبلی ملاقات طالب با ملافیروز را چنین بیان نموده است:

هنگامی که در سنه ۱۰۲۹ ه پادشاه به «فتحپور» آمد درمن‌شوق دیدارطالب پدیدآمد. درکنار استخر خیمه‌یی قرارداشت که طالب‌درآن‌خیمه‌بود. وقتی که به‌خیمه داخل‌شدم‌دیدم که طالب درحال‌اعتکاف‌است ودرپیش‌او قسمتهائی ازدیوان بود پس‌ازمصافحه ومعانقه سؤال‌نمودکه چطور شد به‌اینجا تشریف‌آوردید، گفتم: چندشعرشمارا شنیده بودم ازشنیدن آن شوق‌دیدار شمارا درخود احساس کردم پرسید کدام شعربود، این‌شعررا خواندم:

لب‌ازگفتن چنان بستم، کــه گوئی . . . .

وقتی این شعررا خواندم:

لب برلبش گذارد و قالب تهی کند   مردم‌زرشک، چندبه بینم که جام‌مــی

ازفرط خوشی بی‌اختیار شد ودست درگردنم انداخت واز ذوق وسخن شناسیم بی اندازه تعریف‌کرد وگفت کمربند را بازکن و باکمال آسودگی تشریف داشته‌باش تابکی‌دوروزبه‌خوشی با هم باشیم. درست درهمین حالت یک مغولی آمد که دردست اودیوان خاقانی بود میخواست که طالب برای او بخواند طالب گفت امروز معذورم بدار که پس‌ازمدتی یکی درمآشنا یافته‌ام ازاین سخن لطف هم‌نشینی افزوده شد. ولی آن‌مرد مغول دست‌بردار نبود. دیوان‌را بازکرده‌این‌قصیده خواند:

درپردهٔ دل‌آمد دامن کشان خیالش   جان‌شد خیال بازی در پرده وصالش

درمرکز مثلث‌بگرفته ربـــع مسکون   فریاد اوج مریخ ازتیغ مـــه مثالش

طالب این شعر را بیان نمود ولی چندان مایه علمی نداشت سخنان درهم‌برهم گفتن آغاز کرد. بی‌اختیار خنده‌ام گرفت، عصبانی‌شده‌گفت‌که این نوع اشعاررا شما در هندوستان‌قابل‌تعلیم میدانید من‌این‌گونه اشعاررا باناخن پا می‌نویسم. گفتم که شاعری چیزدیگری است وسخن فهمی چیزی دیگر. طالب‌مکدر گشته ساکت‌شد منهم ناراحت شدم ازاینکه بی‌جهت اورا دل‌آزرده کردم برای‌دلخوشی او رشتهٔ سخن‌را تغییر دادم و گفتم که دیروز دردربار بعضی برشعرشما معترض‌بودند طالب گفت که این‌شعر بود.

عنبر افسرده‌ام درپرده دارم بوی خوش

براین شعر آصف‌خان اعتراض نمودکه نمی‌توان عنبرافسرده‌گفت دیگران نیز گفتار اورا تصدیق نمودند. من گفتم که خاقانی سنگ‌را افسرده گفته‌است بنابراین عنبر چه‌گناهی کرده است که‌افسرده نباشد. شعر خاقانی این است:

کز فیض او بهسنگ فسرده رسد نما

طالب خیلی خوشحال شد و بمن گفت که این شعر را بر روی یک ورق کاغذ بنویس[3].

* * *

طالب در مدح میرزامحمد شفیع قصیده‌یی سروده است‌که مطلع آن، اینست:

بیا که شاهد شوخ بهار چهره گشاد   کنون غمی که به جان بسته‌یی‌بده برباد

بیت دیگر ازاین قصیده این است:

من آن‌مجسم فیضم که بی‌تأمل و غور   توان در آب و گلم دید جوش استعداد

ندیده لذت یک زخم سیلی ناصح   نکرده نوبر، یک چنین جبهـــه استاد

همین به فیض جبلی و نشئهٔ ذاتی   گرفته طنطنهٔ شهرتـــم دیـــار و بـــلاد

نام وی سروده است . مدت اقامت طالب در مرو شاه جهان ۲ سال بود چنانکه خود او درمثنوی بدان اشاره نموده است :

دو سال آمد که از محنت کشانت — تـرا چـون بـوسه فـرش آستانت

بکتاش‌خان هنوز زنده بود که طالب بظاهر اجازه رفتن به مازندران را برای دیدار عزیزان خود از او کسب نموده و رفت . از قرار معلوم از سال ۱۰۱۴ هـ تا ۱۰۱۶ هـ طالب در مرو سکونت اختیار نموده ، در آخر سال ۱۰۱۶ هـ وقتی که از آنجا خارج شد بجای رفتن بمازندران به سمت هندوستان روی نمود ، آنجائی که صیت شهرت بذل و بخشش دربار مغولان و امرای آنان شعرا و هنرمندانی را که از دوران صفویه بتنگ آمده بودند به سوی هندوستان جلب می‌نمود .

اینکه طالب درچه‌سالی وارد هندوستان‌شد غیر از مؤلف خیرالبیان تذکره‌نویس‌دیگری در این‌باره چیزی ننوشته است . او چنین می‌نویسد :

بتاریخ سنه ست و عشر و الف (سنه ۱۰۱۶ هـ) به جانب هندوستان شتافته بعد از وصول در آن دیار ، میرزا غازی‌ترخان مولانای مذکور را به مصاحبت خویش بازداشته : الحال به خدمت میرزای مزبور مکرم است (خیرالبیان ۳۱۵ الف) از این بیان کاملا روشن میشود که طالب از سنه ۱۰۱۴ هـ تا سنه ۱۰۱۶ هـ در مرو اقامت داشته و در سال ۱۰۱۶ از آنجا بیرون‌آمده مستقیماً به سوی هندوستان رهسپار شده است .

برخی از تذکره‌نویسان معتقدند که طالب از مرو مستقیماً نزد میرزا غازی به قندهار رفته و بعضی معتقدند که ابتدا به هندوستان آمده و وقتیکه در آنجا مکنتی نیافت از آنجا به اگره ، سر هند ، لاهور و ملتان رفته سپس به قندهار رسید . در اینجا به اسنادی اشاره می‌کنیم که در روشن شدن موضوع به ما کمك می‌نماید :

۱) خیرالبیان ۳۱۵ ــ الف : بجانب هندوستان شتافته بعدازوصول درآن دیار میرزا غازی‌ترخان مولانای مذکور را بمصاحبت گرفته .

۲) عرفات‌العاشقین : وقتیکه از ایران به هند عزیمت کرده بود در سند به خدمت‌میرزا غازی ترخانی . . . قیام نموده . . . بعد از آن به‌هند آمد و رفت در ملازمت اعتمادالدوله کمال ترقی کرده و می‌کند .

۳) میخانه : اما چون طالب ازبکتش‌خان جدا گردید اول‌بار به قندهار در آن اوان میرزا غازی‌ترخان . . . حاکم قندهار بود . . چون زبدهٔ دودمان ترنیان در قندهار از دست ساقی اجل ساغر مرگ گرفت آن بلبل دستان‌سرای در همان سال که سنهٔ عشرین و الف (۱۰۲۰ هـ) بود به دارالخلافه آگره آمد .

٤) لطایف‌الخیال : از مازندران به عراق رفت . . . . بعد به قندهار رفت نزد میرزا غازی‌ترخان وقتی که بساط سلطنت او بهم خورد به‌هند رفت .

اینها از تذکره‌های معاصر طالب می‌باشد و بعضی از این تذکره‌نویسان خود با طالب ملاقات هم نموده‌اند . نتیجه حاصله از مجموع مطالب ذیل اینست که طالب از خدمت بکتش‌خان خارج شده قبل از همه چیز در (سند یا) قندهار در زمرهٔ شعرای میرزا داخل شده است و در سنه ۱۰۲۰ هـ از آنجا مراجعت نموده با دیگر امرای هندوستان ارتباط پیدا کرده است .

آن تذکرهی که معتقد است طالب ابتدا به هندوستان آمد و بعد به قندهار رفت و وقتی میرزا غازی درگذشت دوباره روی بجانب هند نهاده است مربوط بزمان خیلی بعد از آنست . از تذکره‌نویسان موخر نیز واله داغستانی‌خان آرزو و علی ابراهیم‌خان معتقد به این مطلب نیستند .

٥) مجمع‌النفائس : اول در سند به خدمت میرزا غازی . . . . قیام می‌نمود . . . بعد از وی به هندآمده . . . .

٦) ریاض‌الشعرا : بطور تفصیل موضوع را بیان ننموده ولی درآن نیز مطلب این است که :

مدتها در خدمت میرزا غازی به سرکرده ترقیات نموده پس از آن به خدمت جهانگیر شاه رسیده کامیاب گردید .

۷) صحف ابراهیم : از آمل . . . رخت سفر بربسته اوائل میرزا غازی وقاری تخلص حاکم سند پیوسته ، زمانی در خدمت آن حاکم والامرتبت گذرانیده و آخر بر دارالخلافهٔ هند رفته .

اولین تذکره‌نویسی که از یك قصیده چنین استنباط نموده و نوشته‌است که طالب از راه آگره ، لاهور ، سر هند و ملتان به خدمت میرزا غازی‌خان رسیده میرغلام علی آزاد می‌باشد :

۱) سرو آزاد . . . . از ولایت خود برآمده به ترهتکدهٔ هند خرامید چون میرزا غازی وقاری از پیشگاه جهانگیر شاه به استانداری قندهار مأمور گردید . . . . طالب خود را به آستان میرزا غازی کشید . . . طالب قصیده طولانی در مدح میرزا غازی میطرازد و در آن قصیده رفتن خود را از هند پیش میرزا مفصل می‌نماید . . . . و بعد رحلت میرزا غازی ، کرت ثانی به گل گشت‌هند شتافت .

۲) خزانهٔ عامره : سری به گلگشت هند کشیده چندی در اینجا بهسر برده نزد میرزا غازی . . . . شتافت . . . بعد فوت میرزا غازی دوباره رخت به دیار هند کشید .

با توجه به‌آن دو تذکرهٔ این مؤلف و استناد به‌قصیدهٔ طالب ، در بین متأخرین مولانا شبلی در شعر العجم نوشته است :

اشتباه صاحب میخانه در اینست که می‌نویسد ابتدا طالب به خدمت میرزا رسیده (شعر العجم ۳ : ص ۱۵۰) .

در این مورد بعضی از سال‌های لازم و ضروری در جدولی درج میشود تا برای وصول بهنتیجه سهولتی ایجاد شده باشد :

۹/محرم سنه ۱۰۱۵ هـ : از طغیان قندهار جهانگیر در لاهور اطلاع حاصل نمود و در این تاریخ میرزا غازی را برای انجام کار مهمی منصوب نمود (تزك ص ۳٤) .

۹/ربیع‌الاخر سنه ۱۰۱۵ هـ : در بخشش ۳ میلیون دام نصیب میرزا شد (تزك‌ص ۳۵) .

۱۳/رجب سنه ۱۰۱۵ هـ : به بهادرخان ــ جهت امداد و کمك دستور حرکت داده شد و ۲۰۰ هزار روپیه هم داده شد (تزك ص ٤۰)

۱۲/شوال سنه ۱۰۱۵ هـ : میرزا غازی فاتحانه وارد قندهار شد (تزك ص ٤۲) .

۲۲/ذیقعده سنه ۱۰۱۵ هـ : هنگام جشن نوروز بود از فتح قندهار جهانگیر اطلاع حاصل نمود (تزك ص ٤۲) .

شوال سنه ۱۰۱۵ هـ : تا رجب سنه ۱۰۱٦ هـ : غازی بیگ ۱۰ ماه در قندهار ماند و بنا بهدستور جهانگیر بهمحل مراجعت نمود .

۱۰/شعبان سنهٔ۱۰۱٦ هـ : در روز پنجشنبه جهانگیر ، میرزا غازی‌را بهمنصب‌پنج‌هزاری ذات و سواری فائز گردانید و علاوه بر تتهٔ در ملتان نیز زمینی به عنوان بخشش به او عطاکرد و به‌جای سردارخان دوباره حکومت قندهار را به‌او تفویض نمود (تزك ٦٤) .

---

٤ - طاهری شهاب نوشته است که در مازندران شعری عامیانه است که خواهر طالب (ستی‌النساءبیگم) ازسنگهای دهکده کوچك سراغ برادر گمشده‌اش‌را میگیرد : (سنگ کوچك طالب ، ندی) - این‌قصبه‌کوچك ، در ۹ کیلومتری شمال آمل واقعشده است . - اما طاهری شهاب درباره چنین زن تحصیل‌کرده‌ای شك می‌کند که چگونه شعر دهاتی می‌سراید ، شاید این تصور را ندارد که زنان باد عزیزان خودرا بهاشعار عامیانه می‌سرایند . بهرحال ممکن است که همین قصبه کوچك زاد و بوم طالب باشد .

۱۲/شعبان سنه ۱۰۱۶ ﻫ : روز دوشنبه میرزا غازی در باغ دلانگیز لاهور با جهانگیر ملاقات نمود (ترك ۶۳) .

۱۴/رجب سنه ۱۰۱۷ ﻫ : میرزا غازی دستور حرکت بسوی قندهار را دریافت داشت و ترتیب و تنظیم اسباب وغیره را تهیه دیده آماده حرکت بود که خبر فوت سردارخان واصل شد (ترك ۷۳) .

۸/صفر سنه ۱۰۱۹ ﻫ : میرزا تقاضای تکمیل هزینه لشکر را به کرات درخواست کرده بود که روز دوشنبه دستور داده شد از خزانه لاهور ۲۰۰ هزار روپیه فرستاده شود (ترك ۸۴) .

۱۶/محرم سنه ۱۰۲۱ ﻫ : هفتمین سال‌جلوس جهانگیر باسه‌شنبه اول‌فروردین (نوروز) شروع شد (ترك ۱۰۱) .

۱۱/صفر سنه ۱۰۲۱ ﻫ : شب جمعه میرزا غازی در قندهار وفات یافت (ترخان‌نامه) .

۱۰/ ربیع‌الاول سنه ۱۰۲۱ ﻫ : روز ۲۵ اردیبهشت پادشاه از مرگ میرزا غازی‌اطلاع حاصل نمود (ترك ۱۱۰) .

مصنف تاریخ طاهری محمد طاهر نسیانی تتوی اولین مرتبه که میرزا غازی به قندهار رفته همراه وی بوده است (شوال ۱۰۱۵ — رجب ۱۰۱۶ ﻫ) و ضمن بیان شرح حالات ، قحط و مصیبتی که از این امر بر لشکر و مردم میرزا وارد شده مفصلاً ذکر کرده است :

«فقیر نیز در آن کمك از تته به ملازمت ایشان می‌آمد تعیین گردیده بود . بعدازداخل شدن ایشان سپاه مذکور رسید ، قحط سالی بمرتبه‌یی بود که اکثر غربای آن سرزمین (قندهار) گوشت جیفه‌های اسب وشتر می‌بریدند ومی‌خوردند . . . .»

و همچنین ضمن بیان شرح حال همراه می‌گوید :

«الحق همچنان وقت بود ، ما و یك یار محمد هاشم نام هم منزل بودیم آنچه ماحضر می‌بود باتفاق تناول می‌کردیم چون سفر گذرانده ، در قندهار حضر داشتیم ، آذوقه‌ای که‌همراه برداشته بودیم تمام گردید کار بر خرید افتاد» .

پس از آن میر طاهر بهای اشیاء خوردنی را ذکر می‌نماید و می‌نویسد که با وجود پرداختن چنین بهائی یافتن اشیاء خوراکی غیر ممکن بود و ضمن بیان شرح حال همراه خود می‌نویسد :

«آن عزیز را پارهٔ روغنی در دبه مانده بود . عاقبت معاملهٔ او بجائی کشید که طعام از یاران که همجوار بودیم نهان کرده در طهارت خانه می‌خورد» حالت لشکریان و خدمتگزاران میرزا غازی هم زار بود و از سردارخان و میر بزرگ قرض نموده گذران می‌نمودند و — حالت سپاهیان آنچنان سخت شد که اطراف اقامتگاه میرزا غازی جمع شده فریاد می‌زدند داد — داد .

«چون می‌پرسید و کلا از ترس ، احوال سپاهی عرض نمی‌کردند» روزی خود فهمید و ایشانرا پیش کشیده آنچه دفینه نهاده بودند حکم داشت که بدین غریبان بدهند و مرا از آزار ایشان خلاصی دادند» .

این حالات تا شوال سنه ۱۰۱۵ ﻫ که میرزا برای بار اول آنجا بود ادامه داشت . میر طاهر نوشته است که در چنین حالتی طالب آملی و شمسای زرین‌قلم در قندهار بخدمت میرزا رسیدند .

دراین حالت طالب آملی و شمس به قندهار رسیده به ملازمت ایشان مشرف گردیدند . صاحب خیرالبیان می‌نویسد که طالب در سنهٔ ۱۰۱۶ ﻫ مرو را رها نموده قبل از همه بملازمت میرزا درآمد . تاریخ طاهری نیز این امر را تأیید می‌کند .

لذا میتوان چنین استنباط نمود که ضمن حرکت از مرو بسوی هندوستان چون‌قندهار در بین راه واقع شده بود ، طالب با رسیدن بدانجا بیشتر نرفت بلکه ملازمت میرزا را اختیار نمود. میرزا غازی در شرح حال دربار نوشته است که بواسطه توطئه درباریان بجای دریافت

پول ، دستور مراجعت فوری و اقامت در آنجا تا دستور ثانوی را دریافت نمود .

واضح است که اگر از قندهار خارج شده باشد طبعاً همراه تمام متعلقین بوده است . او در شعبان سنه ۱۰۱۶ ﻫ به لاهور آمده با جهانگیر ملاقات نمود . طالب نیز در این سفر همراه وی بود و هنگامی که میرزا غازی در رجب سنه ۱۰۱۷ ﻫ دوباره — حاکم قندهار شد ، طالب همانجا در هندوستان اقامت نمود .

قصیده‌ای‌را که میرغلام علی آزاد ومولانا شبلی مدرك قرار داده اظهار داشته‌اند که‌طالب ابتدا بهندوستان آمده ، بعد بهآگره ولاهور وملتان ، وازآنجا برای بار اول بهقندهار رفته‌است این درحقیقت زمانی سروده شده است که بنابمعطالب فوق طالب یك نیمه سال‌را درآنجا مانده بخت خودرا آزموده وچون چیزی عایدش نگردید دوباره بیاد میرزا غازی افتاده به‌او پیوسته است (چنانکه خواهد آمد) چنین بنظر میرسد که طالب درسال ۱۰۱۸ ﻫ این قصیده‌را سروده وبسوی قندهار رهسپار شده است ، درسال ۱۰۱۹ ﻫ نزد میرزا غازی درقندهار بوده است که صاحب تذکره خیرالبیان شرح حال ویرا نوشته ونشان داده است که درآن هنگام (سنه ۱۰۱۹ ﻫ) طالب درالتزام میرزا غازی بوده است .

برای طالب این سفر بسیار گران تمام شد . اوبه‌مرض آبله مبتلا شده ۶ ماه تمام درتب بیماری بود وسرانجام بهمان علت چشمش‌را ازدست داد . طالب وضع خودرا درحالت بیماری در این اشعار بیان کرده است :

ز باد آبله شش ماه شدکه خاك تنم — بهم برآمده زان چون غبار می‌پیچم

حجاب‌جوشش‌لب میکنم زموی‌بروت — نقـاب درد بهروی سرار می‌پیچم

درباره ضایع شدن چشمش نوشته‌است :

باری خوشم که گر گل چشمم بیادرفت — دردست شیشه شیشه گلاب سرشك‌ماند

* ★ *

ای‌کاش‌گوش‌رغبتم احول‌شدی‌چوچشم — تاهرچـه گفتی ازتو مـکرر شنیدمی

طالب درایام اقامت خود درقندهار ۱۱ قصیده و ۲ ترکیب بند درمدح میرزا غازی گفته وبعضی ازغزلیات‌را نیز درجواب میرزا سروده است ومعلوم میشود که درنتیجه آبله وازدست‌دادن چشم ، شکسته‌خاطر گشته است . اگرچه میرزا غازی ازبذل وبخشش وسرپرستی وقدردانی وی بهیچوجه کوتاهی ننموده ولی او ازآب وهوای آنجا دلگیر شده بود . ازسوی دیگر وضع مالی میرزا غازی نیز درآن اواخر خوب نبود . بهمین سبب طالب دوباره راهی هندوستان شد ودرآنجا برای ادامه حیات به‌تلاش معاش پرداخت .

قصیده‌یی که در مدح میرزا سروده خیلی محکم و باحرارت‌است چنانکه بعضی اوقات ازمداحی گذشته ادعای عاشقی کرده است :

تکلف نیست معشوق من است او نیست مخدوم

ازآن این شعر عشق‌آمیز درمدحش سرائیدم

آنچنانکه مؤلف میخانه نوشته است طالب درسنه ۱۰۲۰ ﻫ درحیات میرزا ، قندهار را رها کرده بهندوستان رسیده بود . وبهمین سبب است‌که در دیوان طالب دروفات میرزا غازی هیچ رثائی مشاهده نمی‌گردد . حال آنکه شعرائی‌که تازمان وفات میرزا غازی (۱۰۲۱ ﻫ) درخدمت او بودند — ازجمله مرشد یزدجردی — مراثی دردناکی سروده‌اند .

طالب بدینجا که رسید دوباره به مصائب روزگار مبتلاشد ، ابتدا دیانت‌خان(ماثرالامرا ۲ : ص ۸) خود ، اورا به دربار رسانید . طالب درآن وقت ماده نشئه‌آور «مفرح» خورده‌بودلذا دردربار شاهی هیچ نتوانست بگوید . دیانت خان شرمنده شد . پس‌از رسیدن به‌منزل وقتیکه اثر نشئه زایل شد طالب یك قطعه شعر به‌معذرت‌خواهی نوشت وفرستاد . دیانت خان بعدازآن بالاجبار

او را نزد عبدالله‌خان (متوفی ۱۰۵٤ ه) (ماثرالامرا ۲ : ص ۷۷۷) به گجرات فرستاد. عبدالله خان شعردوست بود ولی گشاده دست نبود. طالب بتنگ آمد ودوباره به اگره آمد. بطریقی (۱۰۲۵ ه) (تقی‌اوحدی طالبرا درسنه ۱۰۲۵ دیده‌است درآن وقت او وابسته به‌اعتماد الدوله بود) بااعتمادالدوله ارتباط حاصل نمود ومنصب مهرداریرا بدست آورد. ولی نتوانست آنرا به‌کمال برساند. لذا مستعفی شد وازآن مخمصه نجات یافت (ترك ص ۲۸۹).

اعتمادالدوله میرزا غیاث‌الدین (متوفی ۱۰۳۱ ه) بالاخره طالبرا بدربار پادشاه رسانید. جائی که برای اولین‌بار بخت طالب بیدار شد وستارهٔ اقبالش درخشیدن گرفت ومورد توجه پادشاه واقع گردید، درسفر وحضر همیشه همراه او بود تاجائی که درسنه ۱۰۲۸ ه به‌بلندترین مقام شاعری یعنی ملك‌الشعرائی رسید.

جهانگیر درترك خود وقتیکه بسوی کشمیر رهسپار بود ودر کلانور منزل کرده، طالب هم همراه‌او بود ازاو یادکرده است : «دراین تاریخ روز شنبه دهم دیماه ازچهاردهمین سال جلوس (برابر بااواخر محرم سنه ۱۰۲۸ ه ق) به‌خطاب ملك‌الشعرائی خلعت امتیاز پوشید، اصل او ازآمل است، یك‌چندی بااعتمادالدوله می‌بود، چون رشته سخنش ازهمگنان درگذشت درسلك شعرای پایتخت منتظم گشت (ترك ص ۲۸۹).

دراواخر عمر چندسالی بیماری جنون برطالب عارض گشت وبکلی ساکت شد (تذکره شعرای کشمیر تألیف سید حسام‌الدین راشدی ص ۷۰٤ — رجوع شود به‌صحف ابراهیم) یك سال قبل‌از درگذشت جهانگیر یعنی درسنه ۱۰۳۶ ه (ریو، ریحانةالادب، قاموس‌الاعلام، شمع انجمن، خلاصةالاشعار، شعرالعجم، خزانهٔ عامره یدبیضاء، تتایج‌الافکار، صحف ابراهیم، میخانه، همه همین سال‌را ذکر کرده‌اند، طبقات شاهجهانی وماثرالامرا سال ۱۰٤۰ ه نوشته است که ناصحیح است — باغ وبهار، مراةالعالم وآیته سال ۱۰۳۵ ه‌را ذکر کرده است. «تذکره کشمیر ص ۷۶۱») درعین جوانی به‌سن ٤۹ سالگی دار فانی‌را وداع گفت، ملاشیدا بایکسال کمتر تاریخ وفات اورا چنین سروده است :

داد ای‌فلك ازمردن‌طالب هان‌داد	امروز بنای نظم از پای افتاد
تاریخ وفاتش ازخرد جستم‌گفت	حشرش اجلی ابن ابی طالب باد

(تذکره شعرای کشمیر تألیف حسام‌الدین راشدی ص ۷۲۱).

(این تاریخ به ملاصبوری مشهدی نیز منسوب می‌باشد و چند کلمهٔ آن فرق دارد. نظر من آنست که این گفته ملاشید است و به‌غلط به‌نام ملاصبوری نسبت داده شده است).

جهانگیر درترك نوشته است که درماه اردیبهشت سال ۱۱۳۶ ه خبر وفات طالبرا دریافت داشته است. طالب در «فتح‌پور» مدفون است ولی تاریخ ادبیات فارسی «اته» آنرا به‌غلط «فاذپور» نوشته است (اته ترجمه شفق ص ۱۹۵).

حکیم رکنائی کاشی (متوفی سنه ۱۰٦٦ ه) خالهزاده طالب بوده درمرگ او چنین سروده است :

فرزانه عزیز و طالب خویشم رفت	زین واقعه تاچه بادل ریشم رفت
من بودم وآن عزیز درعالم خاك	خاکم برسرکه آنهم از پیشم رفت

در حواشی کلمات‌الشعرای سرخوش (طبع لاهور) مذکوراست‌که طالب با دختر امیر شیخ حاکم جهانگیر درسنه ۱۰۲۵ ه یا سنه ۱۰۲۲ ه ازدواج کرده ازاو صاحب ۲ اولاد شدکه ستی‌النساء خواهر طالب آنانرا سرپرستی می‌کرد.

ستی‌النساء به‌طالب فوق‌العاده علاقه داشت وبرای دیدار او موطن خودرا ترك کرد وبقیه عمررا بااو گذرانید. او زوجهٔ نصیرالی کاشی وزن بسیار تحصیل کرده ولایقی بود. وقتی به‌آگره

رسید طالب درالتزام شاه درسفر بود. این قطعه شعررا نوشته ازپادشاه اجازه خواست تاخواهررا ببیند :

صاحبا ذره پرورا عرضی	به زبان سخنور است مرا
پیر ، همشیره‌ایست غمخوارم	که به او مهر مادر است مرا
چارده ساله بلکه بیش گذشت	کز نظر در منظر است مرا
دور گشتم ز خدمتش به عراق	وین گنه جرم منکر است مرا
او نیاورده تاب دوری من	که به مادر برابر است مرا
آمده اینك به آگره وز شوق	دل طپان چون کبوتر است مرا
میکند دل به سوی او آهنگ	چه کنم شوق رهبر است مرا
گر شود رخصت زیارت او	به جهانی برابر است مرا

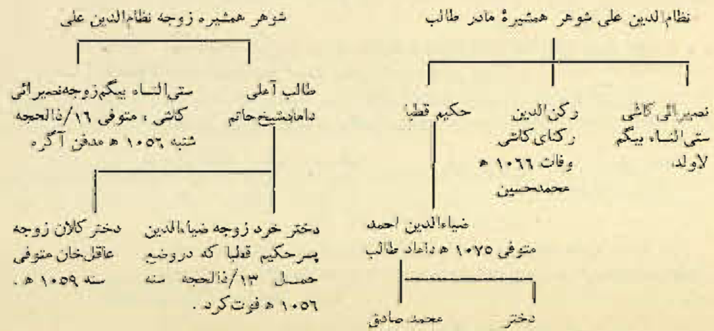
(۲ تذکره شعرای کشمیر ص۷۱٦ تألیف نویسنده ودیوان طالب ص۱۲۲).

ستی‌النساء بیگم پس‌از فوت شوهرش درخدمت ممتاز محل (زوجه شاهجهان) به‌منصب مهرداری وتمشیت امور خانه فائز گشت وشاهزاده جهان‌آرا (متوفی سنه ۱۰۹۲ ه) را نیز آموزش می‌داد وقتیکه ممتاز محل درسنه ۱۰٤۱ ه فوت شد شاهجهان بداو توجه خاص مبذول داشت واورا بسمت مدارالمهام رئیس کل امور حرم شاهی فائز گردانید. (محمرآبادی ازعزیز دیگری ملا محمد شریف ولد شیخ حسن آملی نیز ذکر کرده است که به‌هندوستان آمده ونزد ابراهیم خان ولدعلی مردان خان «حاکم کشمیر» بوده) (مقدمه دیوان طالب ص ٤٤).

درتاریخ ۱۳ ذی‌الحجه سنه ۱۰۵٦ ه دختر طالب پس‌از وضع‌حمل ازدنیا رفت وستی‌النساء بیگم ۱۳ روز بعدازآن یعنی روز شنبه ۲٦ذی‌الحجه سنه ۱۰۵٦ ه ازشدت تأثر درلاهور دار فانی را وداع‌گفت وشاهجهان ابتدا اورا بطور امانت درلاهور بخاك سپرد وبعداز یکسال وچند روز جسد اورا در آگره درسمت غرب تاج محل درمقبرهٔ خاصی به‌ارزش ۳۰ هزار روپیه دفن کرد (تذکره شعرای کشمیر ص ۷۱۹).

مولانا شبلی برای اشعار طالب ۲ صفت خاص بیان می‌کند : «درشاعری امتیاز طالب صرفاً در دو چیز است : ۱ — ندرت تشبیه ۲ — لطف استعاره. نزاکت دراستعارات قبل‌ازاو شروع شده بود ولی او لطافت بیشتر و استعارات نادری‌را بوجود آورد. کلام اورا ازهرجاکه بخواهید بردارید وملاحظه کنید درآن استعارات نوی بنظر میرسد واکثر آنها لطیف وظریف هستند وبرخی معماسازی است (شعرالعجم ۳ : ۱٦۸).

سلسله نسب طالب چنین است :



وقایع وحوادث زندگانی طالب برحسب سنین مختلفه به‌ترتیب درجدول ذیل ذکرمیگردد تاوقایع وجریاناتی که قبلاً ذکر شده به‌آسانی فهمیده شود .

۹۸۷ ه درکرچك یکی از قصبات آمل تولد یافته است .

۱۰۰۷ ه در ۲۰ سالگی ۲ قصیده و یك ترکیب‌بند درمدح میرابوالقاسم حاکم آمل گفت ویك قصیده هم درمدح میرزا محمدشفیع حاکم مازندران سرود .

ــ (درمدح ابوالقاسم این قصیده هست .

۱ – آنرکه ضمیرم بصفا صبح نژاد است . دیوان ص ۹

۲ ــ سحرکه غنچه گشاید گره ز پیشانی . «ص ۱۱۰

۳ ــ چون برگ گل زدیده کوچکش فتاده‌ام «ص ۱۶۳ .

ودرمدح میرزا محمدشفیع :

ــ (بیاکه شاهد شوخ بهار چهره‌گشاد .

(دیوان ص ۱۸) .

۱۰۱۰ ه در۲۳سالگی از مازندران به‌کاشان رفت وپس‌از آن دراصفهان اقامت‌گزید وباتقی‌اوحدی ملاقات‌کرد .

تقی اوحدی می‌نویسد : درعنفوان شباب بود ودرصفحه عذارخطی نداشت. رقم خط‌ونظم دلپذیرش چون زلف‌دلبران صیدقلوب عارفان می‌کرد .

درمدح شاه‌عباس قصایدی‌گفت ولی نتیجه‌یی حاصلش نگردید . ازآنجا مایوس‌گشته به‌مشهد رسید وترجیع‌بندی باسوزوگداز سروده وصف‌حال‌زار خودرا درآن بیان نموده .

قصاید اینست : (۱) ز مشرب تو می لعل‌فام را شرف است . دیوان ص ۱۵ .

(۲) بلبل نطقم چوآهنگ غزلخوانی‌کند دیوان ص ۱۶ .

ــ ترجیع‌بند نیز چنین آغاز می‌شود : بازخاطر زهیش دلگیراست دیوان ص ۱۶۰

۱۰۱۴ ه اکبروفات یافت وجهانگیر برتخت نشست ومیرزاغازی درآن هنگام در دربار بود .

ایضاً طالب نزد بکتاش‌خان حاکم مرو شاه جهان رسید وبرای اویك ترکیب‌بند ویك مثنوی سرود .

ترکیب‌بند اینست : بازگل‌کرده گلستان خیالی که مراست ص ۱۶۷ .

مثنوی سوزوگداز اینست : سرمرا بازشوری درکمین است . ص ۱۹۴ .

۱۰۱۵ ه درتاریخ ۱۲/شوال میرزاغازی بقندهار رسید .

۱۰۱۶ ه پس‌از۲ سال اقامت اجازه عزیمت برای دیدار عزیزان خود ازبکتاش خان گرفت .

ایضاً وبجای رفتن به آمل به سوی هندوستان رهسپار شد و قبل ازرجب ۱۰۱۶ ه به قندهارکه دچار قحطی سختی بود رسید و به میرزا غازی پیوست .

ایضاً درماه رجب همراه میرزا غازی ازقندهار روانه شد وبه «بکر» رسید .

ایضاً این بیت از مثنوی سوزوگداز است :

دو سال آمدکه ازمحنت نشان است ترا چون بوسه فرش آستان است

دیوان ص ۲۰۲

۱۰۱۷ ه پس‌ازآمدن طالب بکتش‌خان درهمان سال فوت نمود .

ایضاً میرزا غازی در ۱۴ رجب به سمت حاکم قندهار تعیین شده بدانجا رهسپار شد .

۱۰۱۸ ه طالب ازرجب سنه ۱۰۱۶ ه درهندوستان گردش می‌کرد تااینکه بالاخره مایوس شده ازآگره بقندهار رفت .

ایضاً درلاهور با ابوالمعالی (متوفی سنه ۱۰۲۴ ه) بیعت‌کرده ومدتی درآنجا ماند وقطعه

شعری دروصف لاهور سرود .

خوشا لاهور وفیض‌آب لاهور به طاعت میل شیخ وشاب لاهور

که پیر دستگیر و مرشد من یکی قطب است از اقطاب لاهور

(ص۴۱)

به قول شبلی مراد از قطب‌الاقطاب شاه ابوالمعالی لاهوری است .

ایضاً از اگره به‌لاهوروسرهند وملتان رفته وازآنجا بقندهاررسید وباردیگر به‌ملازمان میرزا غازی پیوست وقصیده‌ای نوشت (دیوان ص ۹۸) .

۱۰۱۹ ه درقندهار بمرض آبله مبتلاشد وچندماه بستری‌گردید وآبله یك‌چشم اورا کورکرد .

ایضاً وقتیکه صاحب خیرالبیان درهرات تذکره اورا نوشت طالب درقندهار بود .

۱۰۲۰ ه پریشان شده قندهار را رهانمود ودوباره به‌هندوستان رفت .

ایضاً در همین سال با ملا عبدالنبی صاحب «می‌خانه» ملاقات کرد .

۱۰۲۱ ه میرزا غازی در۱۱ صفر درقندهار وفات یافت .

۱۰۲۳ ه قلیج‌خان پدرچین‌قلیج وفات یافت .

۱۰۲۵ ه دراین وقت چین قلیج‌خان درملازمت انجانی بوده ودر همین‌سال به بندر «سورت» رفت .

آمل ز یـاد رفت مرا از التفات او تا خویش را به بندر سورت کشیده‌ام

شبلی درجلد ۳ (صفحه ۱۶۷) ازقول آزاد نوشته است که‌قلیج‌خان درخدمت حاکم لاهور بود ودر مدح اوقصایدی سرود ، قصیده‌یی که به‌عنوان سند ارائه‌گردید مربوط به‌مدح چین قلیج‌خان است نه در مدح پدر وی ..

گل بهارسخاچین قلیج‌خان ، که سپهر . . . .

(ص ۱۶۶)

۱۰۲۵ ه به خدمت خواجه قاسم دیانت‌خان رسید واو آنرا نزدعبدالله‌خان فیروز جنگ به‌گجرات فرستاد . درآنجا طالب قصیده‌یی برای عبدالله‌خان سرود و دوباره به‌نزد دیانت‌خان رفت .

(قصاید ص ۳۲ ــ ص ۷۹ ــ ص ۱۰۴ ــ ص ۱۸۲)

ایضاً تقی اوحدی اورا درسنه ۱۰۲۵ ه که اودرخدمت اعتمادالدوله‌بود درآگره ملاقات نمود. دیانت خان‌کوشش‌کرد کداورا به‌دربار برساند ولی چون‌باده مخدر استعمال‌کرده بود چیزی نتوانست بگوید. ازدربار بیرون‌آمد وبعداً وقتیکه اثرآن‌نشئه زایل‌شد نامهٔ معذرت‌خواهی به دیانت خان نوشت. (معذرت‌نامه را درص۱۴۶ ملاحظه فرمایید) پس‌ازآن اعتمادالدوله اورا به‌دربار رسانید .

ایضاً بطور یقین اعتمادالدوله در «اجمیر» اورا به دربار نزدیك‌کرد. قصایدی‌که درباره‌اعتمادالدوله نوشته‌شده‌است درصفحات۱، ۷، ۴۸، ۱۱۸، ۹۹۷، ۹۸۹، ۹۹۴، ۱۰۰۹، ۱۰۲۵ ، ۱۰۲۸، ۱۰۳۰، ۱۰۵۳، ۱۰۴۲، و ۱۰۶۶ است .

۱۰۲۶ ه قطعه شعری برای نورجهان‌بیگم نوشت و تقاضای ازدواج کرد چنین برمی‌آید که‌این ازدواج درسنه ۲۵ــ۱۰۲۶ ه رخ‌داده باشد واز اوصاحب دواولاد شد. این‌بانو دخترشیخ خانم بود .

(قطعه ص ۱۲۴ را ملاحظه فرمایید دیباچه طاهری شهاب ص ۰۳۸ دیباچه طاهری‌شهاب

ص ۳۷ وکلمات الشعرا طبع لاهور س ۰۲۹) .

۱۰۲۸ ه شنبه اواخر محرم (سعم ماسی) جهانگیر طالب را به منصب ملک‌الشعرائی فائز گردانید .

۱۰۲۹ ه باملافیروز در «اجمیر» ملاقات نمود.

۱۰۳۴ ه درحدود همین‌سال بودکه حالت جنون براو مستولی‌گشت وازآن پس به‌حالت سکوت فرو رفت .

۱۰۳۶ ه در «فتح‌پور» آگره فوت نمود و درهمانجا دفن شد . درآن‌وقت ۴۹ سال از عمروی می‌گذشت .

۱۰۵۶ ه یکی‌ازدختران طالب که باضیاءالدین پسرحکیم‌قطبا ازدواج کرده بود درتاریخ ۱۳ ذیحجه درلاهور هنگام زایمان درگذشت .

ایضاً روزشنبه۲۶ ذالحجه ستی‌النساء ازشدت تاثر درلاهور درگذشته جسدوی به‌امانت درهمانجا بخاک سپرده شد .

۱۰۵۸ ه جسدستی‌النساء بیگم‌را ازلاهور به‌آگره انتقال دادند ودرمقابل تاج‌محل درمقبره خاصی‌که برای اوترتیب داده شده بود دفن کردند .

ماهیگیری در روستای «رمین»

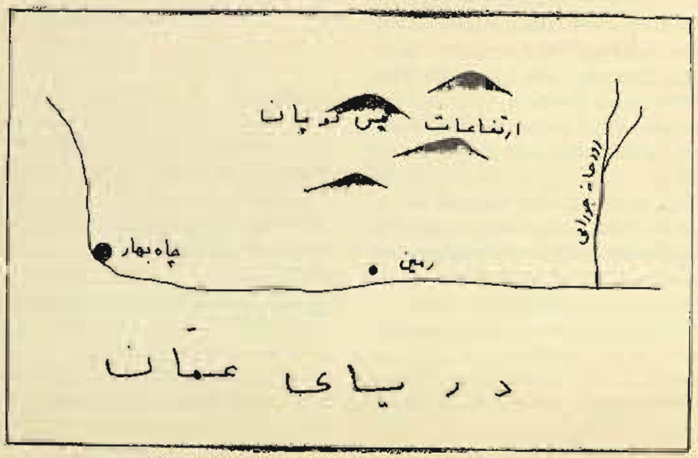
محمدعلی احمدیان

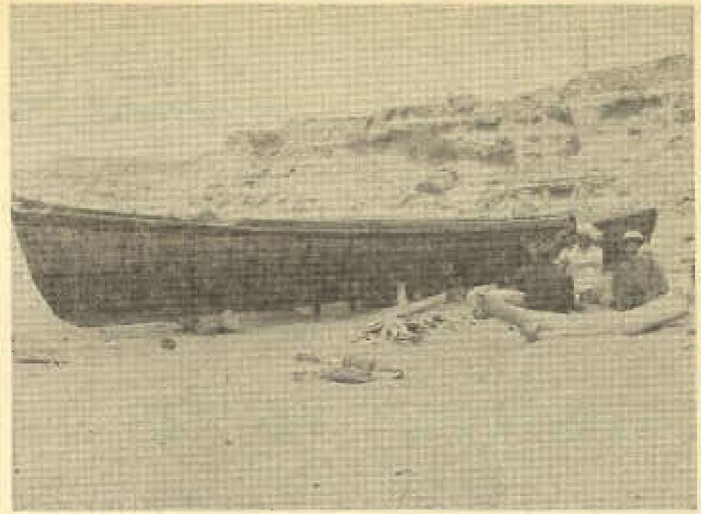
مرکز مردم‌شناسی ایران

اگر «ازچاه‌بهار» درخط ساحلی دریای عمان بسوی مشرق حرکت کنیم ، پس‌از پانزده کیلومتر به‌مشتی خانه‌ی ساکت وآدم‌هایی صبور برمی‌خوریم که نه‌تنها بابیگانگان بلکه باخودشان جز به‌ضرورت سخن نمی‌گویند. اینجا روستای رمین (Ramin) است با عرض شمالی ۱۸ ـــ ۲۵ و طو شرقی ۴۰ ـــ ۶۰ ازبخش دشتیاری شهرستان چاه‌بهار .

کسانی که درفاصله‌ی صبح تاغروب آفتاب به‌این روستا سفر می‌کنند ، جز یکی دو پیر ازکارافتاده وناتوان ؛ مردی نمی‌یابند، مگر به‌هنگام غروب‌آفتاب که هر کدام باکوله‌باری‌از ماهی ، ازپس تپه‌هایی که دریای عمان‌را ازچشم روستائیان‌پنهان داشته است ظاهر می‌شوند وقبل‌ازآنکه به‌فکر استراحت باشند وسایل صید فردارا تدارک می‌بینند . زنان و کودکان «رمینی» بنزدیک غروب چشم به‌راه می‌دوزند اما اگر تأخیری حاصل شود وحتی دوسه‌روزهم بگذرد وازماهیگیران خبری نیابد

موقع جغرافیائی روستای «رمین» Ramin





نجار چاه‌بهاری درحال ساختن «اوری».

نگران نمی‌شوند چراکه می‌دانند این صیادان مغرور دوست ندارند با دست خالی به‌خانه بازگردند .

✶

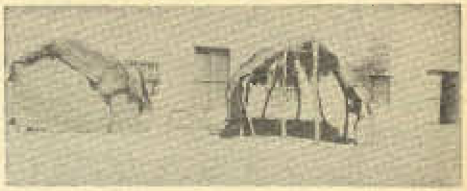
کم‌آبی ازدیرباز کشاورزی‌را دراین منطقه بامشکلی بزرگ مواجه ساخته است . ازمقایسه‌ی درجه حرارت متوسط سالیانه‌ی این منطقه که ۲۵ درجه سانتیگراداست بامیزان ریزش باران که رقمی معادل ۸ سانتیمتر درسال است روشن می‌شود که کشت‌وکار جز به‌صورت دیمی امکان‌پذیر نیست . بهمین دلیل هم درحال حاضر مجموع زمینهای زراعی این روستا که درآن مختصری گندم و جو وذرت وماش وارزن دیمی کشت می‌شود ازهفت هکتار تجاوز نمی‌کند ، بعلاوه بسیار اتفاق می‌افتد که قبل‌از برداشت محصول ریزشهای تند وناگهانی به‌صورت سیلابهای شدید و ویرانگر ، همه‌ی زحمات کشتکاران‌را به‌یغما می‌برد . دامداری نیز به‌علت کمبود ریزش باران وضعف پوشش گیاهی منطقه ، شرایطی همسنگ زراعت دارد . به‌غیراز تعدادی بزکه به‌جرم قناعتشان به‌این منطقه‌ی کم غذا تبعید شده‌اند وخوراك روزانه‌ی خودرا به‌هرزحمت که هست ازحول وحوش روستا بدست می‌آورند ، پرورش سایر دامها مستلزم تهیه‌ی خوراك آماده است ومقرون به‌صرفه نیست . درگیرودار چنین مشکلاتی ، صدای مهربان دریا ازفاصله‌ی دوکیلومتری ، اهالی «رمین»‌را به‌سوی خود خواند و روستائیان سرخورده از زمین به‌دنبال یافتن معیشتی مناسب ، چشم به‌دریا دوختند . شکی نیست که دراین راه ، وجود بندر چاه بهار به‌عنوان مرکزی برای کسب تجارب لازم‌وتهیه‌ی ابزار صیدماهی ونیزبه‌مثابه‌ی بازاری برای فروش ماهی ، ازاهمیت فراوانی برخوردار بوده است .

هم‌اکنون روستای «رمین» ۱۳۵ نفر جمعیت داردکه تماماً بلوچند وازمذهب تسنن پیروی دارند[1] . رهبران مذهبی خودرا «مولوی» می‌نامند وعلاوه برحل مشکلات دینی برای رسیدگی به‌شکایات وحل اختلافات به‌آنان مراجعه می‌کنند .

ماهیگیری وانجام کارهای مربوط بدآن ـ مثل مرمت قایق وتعمیر تور و فروش ماهی ـ ویژه‌ی مردان است وبقیه‌ی امور زندگی به‌وسیله‌ی زنان صورت می‌گیرد . غیراز پنج‌نفر ازمردان کارآمدکه‌به کشاورزی اشتغال دارند، بقیه‌ماهیگیرند. هرسه چهار نفر به‌اشتراك قایقی خریده‌اند ودرمخارج ودرآمد شریکند . دو سه ساعت پس‌از نیمه شب ، سوار برقایق به‌دل دریا می‌تازند وبه‌هنگام غروب ، به‌مدخل درمی دریازده‌ی

کوچکی که مقر دائمی آنهاست بازمی‌گردند وقایق‌هارا باکمال احتیاط ازآب خارج می‌کنند . شاید بقایق بیش‌از خودشان توجه‌دارند زیرا قایق تنهاوسیله‌ی ارتزاق آنها ونسبتاً گران است.

مارنه‌های از ساکن داخل روستا.



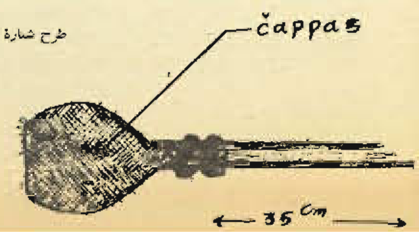
بهای هرقایق ـ به‌تفاوت حجم وجنس ـ ازبیست تاشصت هزار ریال متفاوت است . طول متوسط هرکدام هفت متر و عرض متوسط یك متر ونیم است ولی به‌هرحال صرفنظر از اندازه وقیمت ، همه‌ی آنها هوری (Huri) یا اوری (Uri) نامیده می‌شود.[2] قایق‌را سابقاً ازهندوستان می‌خریده‌اند لکن امروز فقط به‌خریدن چوب مخصوص آن بنام «گال» (Gal) ـ که حدوداً شصت سال دوام دارد ـ اکتفا می‌کنند وباکمك نجاران چاه‌بهاری ، درهمان ساحل دست‌به‌کار ساختن می‌شوند (تصویر شماره ۱).

فن قایق‌سازی خود بحث مفصلی است که دراین مختصر نمی‌گنجد ولی همین‌قدر باید گفت درساختن قایق فنون بسیار دقیقی رعایت می‌شود ازجمله حفظ تعادل وجفت‌وجورکردن تخته‌ها به‌طریقی که هیچگونه منفذی برای ورود آب باقی نماند . درساختن قایق ضرورتاً جائی بـرای نشستن وفضایی به‌عنوان انباری و اجزائی جهت چادر و پارو و موتوروغیره تعبیه می‌شود . برای سالم نگهداشتن چوب قایق نیز نکاتی معمول است ازجمله مالیدن روغن جگر کوسه‌ماهی به‌بدنه‌ی قایق هرچند روز یك بار ازخارج وهرماه یك‌بار ازداخل .

سابقاً قایق‌هارا صرفاً باپارو ، یابه‌کمك چادر به‌حرکت می‌آوردند وامروز باوجود آنکه استفاده ازموتورهای انفجاری که‌درگویش محلی مکینه[3] (Makine) نامیده می‌شود رایج گردیده است معهذا هنوز پارو وچادر ، اعتبار گذشته‌رامحفوظ داشته‌اند . پاروهای متداول که طولشان از ۳٫۵ ـ ۲٫۵ متر تجاوز نمی‌کند ازدوقسمت تشکیل شده‌اند :

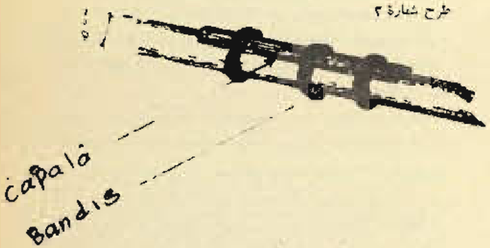
۱ ـ دسته ، که‌ازچوبی میان تهی به‌نام پلمن (Pelmen) درست می‌شود .

طرح شمارهٔ ۱



۲ ـ چپگ (Cappag) که همان سرپهن پاروست واز تنه درخت می‌سازندش (طرح شماره یك) . وقتی می‌خواهند پارو بزنند ، دسته‌ی آنرا بزائده‌های چوبی بیست سانتیمتری ـ که در دوطرف قایق تعبیه شده ـ می‌بندند . این زائده‌ها «ایستینگ» (Isting) نام‌دارد وبرای‌جلوگیری ازسائیدگی قسمتی ازدسته پاروکه باآن تماس می‌یابد ، دو تکه پلمن بیست سانتیمتری (چپلا Capalâ) که با دو برش طولی به دو نیم شده است ، دور دسته پارو می‌بندند وبارشته‌هایی بنام بندیگ (Bandig) محکمش می‌کنند (طرح شماره دو) .

طرح شمارهٔ ۲



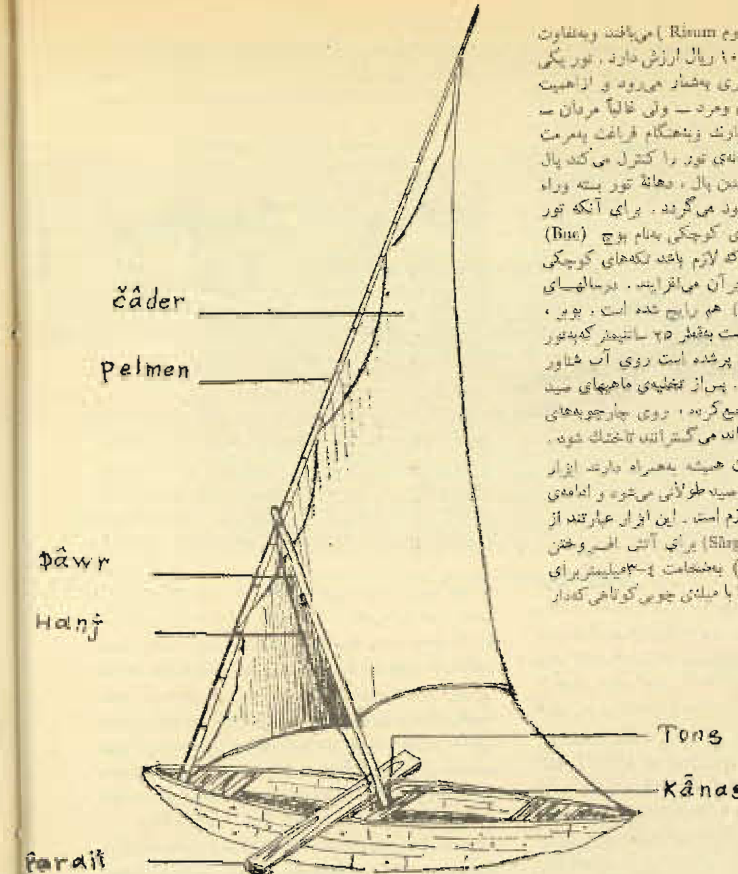
علیرغم پاروکه هنوز کم وبیش مورد نیاز است ، چادر تقریباً روی به‌فراموشی دارد زیرا برپاکردنش دشوار وحمل ونقل آن دست‌وپاگیر است معهذا هنوز گاه وبیگاه درسواحل این روستا می‌توان قایقهایی‌را یافت کـه باپرچم‌هـای سفید برافراشته ، هیبتی خاص یافته‌اند . برای برپاکردن چادرکه درگویش محلی چادر (Câder) نامیده می‌شود، ابتدا دروسط قایق ، چوبی به‌بلندی ٤ ـ ۳ متر بطور عمودی کارمی‌گذارند . این چوب که ۱۳ ـ ۱۲ سانتیمتر ضخامت دارد ودرمحل بدآن داور (Dâwr) می‌گویند ، ازبالا سوراخی درخود طناب‌دارد واز پائین، پای بسوراخی دیگر به‌نام تنگ (Tong) محکم می‌کنند . ساختمان چادر عبارتست ازمثلثی پارچه‌ای که یکی‌از اضلاع جانبی‌اش به‌پلمن بسته است . هرچه ازپایه‌ی این چوب سبك کـه ۸ ـ ۷ متر درازا دارد به‌نوك آن نـزدیك شویم ، ضخامتش کاهش می‌یابد واز ۱۵ تا ۵ سانتیمتر تغییر می‌کند . هنج (Hang) نام طنابی است که ازسوراخ بالای «داور» می‌گذرد وآنرا به‌چوب‌چادر می‌بندند‌وسپس این هردورا به‌چوبی که کانگ (Kânag) نام دارد محکم می‌کنند (طرح شماره سه).

ازآنجا که سنگینی چادر به‌یك سمت قایق متمایل می‌شود، برای حفظ تعادل ، چوب‌ضخیم‌و سنگینی رابقطر ۳۰سانتیمتر و طول چهار متر (پره‌یی Paraii) درجهت عرضی به‌نحوی سوار می‌کنندکه سنگینی‌اش درجهت مخالف چادر قرارگیرد.

تورماهیگیری‌راکه‌درگویش محلی دام (Dâm) نامیده

می‌شود از نخ ابریشمی (ریشوم Risum) می‌بافند و به‌تفاوت جنس و حجم از ۳۰۰۰ تا ۵۰۰۰۰ ریال ارزش دارد. تور یکی از ارکان بنای معیشت ماهیگیری بشمار می‌رود و از اهمیت فراوانی برخوردار است. زن و مرد — ولی غالباً مردان — در بافتن و تعمیر تور مهارت دارند و بهنگام فراغت بمرمت آنها می‌پردازند. طنابی که دهانه‌ی تور را کنترل می‌کند پال (Pâl) نامیده می‌شود. با کشیدن پال، دهانهٔ تور بسته و راه فرار بر ماهیهای صیدشده مسدود می‌گردد. برای آنکه تور درآب فرو نرود، چوب‌پنبه‌های کوچکی بنام بوج (Buc) بدهانه‌ی آن می‌بندند و هرگاه که لازم باشد تکه‌های کوچکی ازتخته (کرت Karat) نیز بر آن می‌افزایند. درسالهای اخیر استفاده از بوبر (Buber) هم رایج شده است. بوبر، توپ کائوچوئی تقریباً بزرگی است بقطر ۲۵ سانتیمتر که‌بدتور بسته می‌شود و چون از اکسیژن پرشده است روی آب شناور مانده، محل آنرا نشان می‌دهد. پس از تخلیه‌ی ماهیهای صید شده، تور را بانهایت دقت جمع کرده، روی چارچوبه‌های کوتاهی که نزدیک ساحل ساخته‌اند می‌گسترانند تاخشک شود.

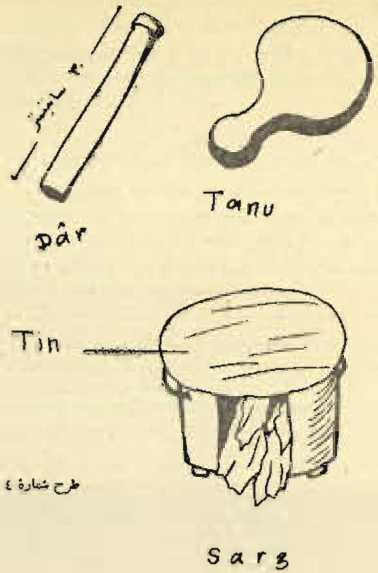
ازجمله وسایلی که صیادان همیشه بهمراه دارند ابزار نانپزی است چراکه غالباً زمان صید طولانی می‌شود و ادامه‌ی تلاش بی‌وقفه‌ی آنان را رمقی لازم است. این ابزار عبارتند از منقلی فلزی بنــام سارگ (Sârg) برای آتش افــروختن و صفحه‌ای فلزی (تین Tin) بضخامت ۱-۲میلیمتر برای سرخ کردن خمیر نان. خمیر را با میله‌ی چوبی کوتاهی که‌دار



طرح شمارهٔ ۳

(Dâr) نامیده می‌شود پهن می‌کننــد وسپس روی «تین» که باروغن چرب شده است می‌گذارند تاخوب سرخ شود. بدین ترتیب ازآرد گندم و جو ونرت نانی خوش‌مزه و مقوی بنام نگن (Nagan) بدست می‌آید که خوراک دائمی ماهیگیران بهنگام صید است (طرح شماره چهار).

فصل صید ماهی بـهبهار وپائیز وزمستان محدود می‌شود. طوفانهای شدید دریائی درفصل تابستان مانع ازصید است. بقول خودشان دریا در این هنگام مست می‌شود و صیادان ناگزیر برای تأمین معاش بچاه بهار روی می‌آورند وبه‌انجام کارهای ساده مثل عملگی و کارگری می‌پردازند. جدول زیر انواع ماهیهای صیدشده را دراین روستا باذکر فصل صید وبه‌تفکیک قیمت فروش در روستا وشهر چاه بهار نشان می‌دهد:



طرح شمارهٔ ٤

انواع ماهیهای صیدشده در روستای رمین

نوع ماهی	بهای واحد بریال در روستا	بهای واحد بریال در شهــر	فصل صید
سرخو	۳۰	۵۰	زمستان
کر	۱۵۰	۱۸۰	بهار و اوائل تابستان
هامور	۵۰	۷۰	پائیز وبهار وزمستان
سنگسر	۱۵	۲۵	پائیز و بهار وزمستان
کولی	۳۵	۵۰	زمستان و بهار
بتر	۵۰	۷۰	زمستان
سونام	۵۰	۷۰	زمستان
گیدیر	۳۵	۵۰	زمستان وبهار
شونگ	۱۰	۲۰	زمستان وبهار
کوپرس	۱۰	۲۰	زمستان وپائیز وبهار
گلو	٤	۱۰	زمستان وپائیز و بهار
سارم یا سلیمانی	۱۵	۲۰	زمستان وپائیز
شیر	۱۲۰	۱۵۰	زمستان وبهار وپائیز

علاوه برانواع ماهیهای مذکور، گاه وبیگاه یك دو «شاه میگو» نیز صید می‌کنند وبه‌بیست یا سی‌ریال می‌فروشند. ماهیهای صید شده‌را بهنگام غروب آفتاب بساحل می‌آورند ودرهمانجا بفروش می‌رسانند. قیمتهــا نه‌براساس عرضه وتقاضا بلکه به‌وسیله‌ی مشتریانی که ازچاه‌بهار آمده‌اند تعیین می‌شود وصیادان که حمل ماهی بچاه‌بهار برایشان مقــدور نیست، ناگزیر به‌این وضع تن می‌دهند. بعضی ازماهیها را که مورد پسند شهریان نیست، درهمان ساحل از امعاء واحشاء خالی می‌کنند وپس از نمك‌سود کردن، درون انبارهای ساحلی (گدپ یا اوتاگ Utâg) ذخیره کرده، بتدریج مورد استفاده قرار می‌دهند.

*

معیشت مبتنی برصید ماهی درسایه‌ی تحمیل شکل خاصی از نوع معیشت، بعنوان عاملی تعیین کننده، ابزاروفنون، حرکت وفعالیت، ساعات آمد وشد، برنامه‌ی خواب وخوراك، شکل داد وستد، تیپ مسکن وبسیاری مسایل دیگررا تحت تأثیر قرار داده است. گوشت ماهی یکی ازارکان عمده‌ی خوراك‌را تشکیل می‌دهد وبا آن غذاهای متنوعی مثل «آب ماهی» که جوشانده‌ی ماهی است و «بته‌ماهی» (Batte-Mâhi) که‌مخلوطی ازبرنج وماهی وادویه‌ی تند است، درست می‌کنند. عمده‌ترین انواع ماهی که بیشتر بمصرف خوراك اهالی می‌رسد عبارتست ازماهی سرخو (Sorxu)، شیر و کولی (Kuli). برای آنکه برنامه‌ی خواب وبیداری بابرنامه‌ی ماهیگیری منطبق شود کمی بعداز غروب آفتاب به‌خواب می‌روند وپیش از طلوع فجر برخاسته، راهی دریا می‌شوند. لزوم خرید ابزار صید ازهندوستان (مثل چوب گال Gâl برای‌ساختن قایق‌وچوب بلمن برای ساختن پارو و بادبان، وریشوم برای بافتن تور) و نیز ضرورت فروش نم وگوشت نمك‌سوده‌ی کوسه‌ماهی به‌این‌کشورها، پای دلالان متعددی‌را به‌این روستا بازکرده است. ازسویی‌هم فروش ماهی تازه، عده‌ای‌را همه‌روزه — بجز ماه‌های فصل تابستان — ازچاه‌بهار به‌این ناحیه می‌کشاند. فروش ماهی که ضرورتاً دربرابر پول نقد صورت می‌گیرد، قدرت خرید روستائیان‌را افزایش می‌دهد وبرای خرج کردن این وجوه هرچند یك‌بار راهی چاه بهار می‌شوند درحالیکه روستائیانی که اساس معیشت آنها برمبنای کشاورزی استوار است تااین حد باچاه بهار رابطه ندارند، یعنی نه‌چاه‌بهاری‌ها به‌آن اندازه‌که به «رمین» می‌روند، گذارشان بروستاهای

دیگر می‌افتد و به‌روستائیان کشاورز که پول نقش چندانی در زندگیشان ندارد اجازه می‌یابند که باندازهٔ «رمینی»‌ها به‌چاه بهار مراجعه داشته باشند.

معیشت مبتنی بر صید، به‌ضرورت انبارکردن ماهی ونگهداری ازوسایل صید، شکل خاصی از مسکن‌راهم درساحل دریا موجب شده است که ازمساکن روستا کاملاً متفاوت است. در روستای «رمین» دو نوع مسکن وجود دارد، یکی کاپر (Kâpar) هایی که استخوانبندی چوبی وپوشش حصیری دارند ودیگر اطاقهای خشت وگلی به‌نام «بان» (Bân) باسقفی ازچوب وحصیر وگل که برسکویی ازسنگ مستقر شده‌اند (تصویر شماره دو). درحالیکه درساحل دریا بناهایی با کیفیت دیگر شکل گرفته است مثل سایه‌بانهایی وسیع باپایه‌های چوبی وسقفی ازحصیر که برای محافظت قایق‌ها ازتابش شدید آفتاب ساخته شده است وانبارهایی ازسنگ وچوب بنام کد (Kod) یا اوتاگ (Utâg) که ماهی وابزار صیدرا درآنها انبار می‌کنند (تصویر شماره سه).

این انبارها معمولاً در گودالهای ساحلی ساخته می‌شوند وبه‌یك بریدگی طبیعی تکیه دارند. درساختن آنها هیچگونه دقتی به‌خرج نمی‌دهند، مقداری سنگ‌را بدون ترتیب روی‌هم می‌چینند وسپس باچوب وحصیر روی آنرا می‌پوشانند. بدین ترتیب اطاقك کم‌دوامی می‌سازند که درز وسوراخ فراوان دارد بادری که قفل وبست درستی درآن بچشم نمی‌خورد. به‌نظر می‌رسد پیش‌ازآنکه ناامنی آنانرا بساختن این انبارهای ساحلی واداشته باشد، ایجاد سرپناهی‌را دربرابر تابش شدید آفتاب منظور داشته‌اند.

★

بدین‌ترتیب، صید ماهی دراین روستا تنها به‌عنوان یك فعالیت ساده تلقی نمی‌شود وهرچه بیشتر جستجو کنیم نشانه‌های فراوانتری ازاثرات این نوع معیشت خاص‌را، دررفتار وپود زندگی روستائیان و روابط اجتماعی و اقتصادی آنها می‌یابیم که درخور مطالعه‌ای دقیق وهمه‌جانبه است.

---

۱ - طبق شمارش نگارنده در زمستان ۱۳۵۳.

۲ - درگویش بلوچی حرفی است که میان «ر» و «ل» تلفظ می‌شود مثل حرف سوم کلمهٔ «هوری».

۳ - این واژه را که معرب ماشین (Machine) است. بدون تردید از اعراب حواشی خلیج فارس گرفته‌اند.

تصویر شمارهٔ ۳



«چشمهٔ زندگانی» در تدبیر عمر طولانی

بررسی چند فصل از یك دستنوشتهٔ قرن دوازدهم هجری

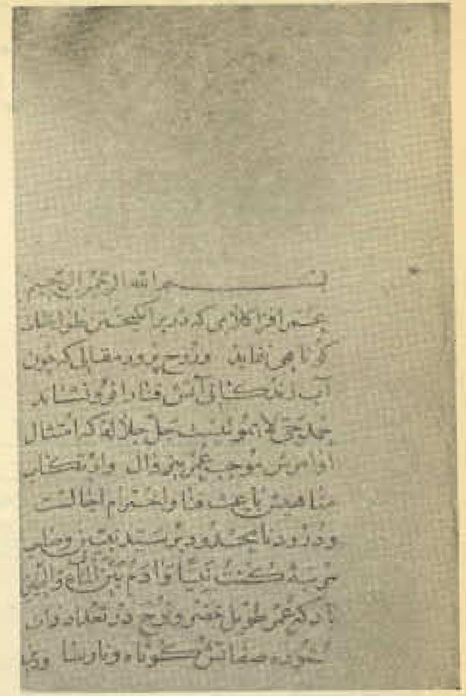
دکتر ابوالفتح حکیمیان
دانشگاه ملی ایران

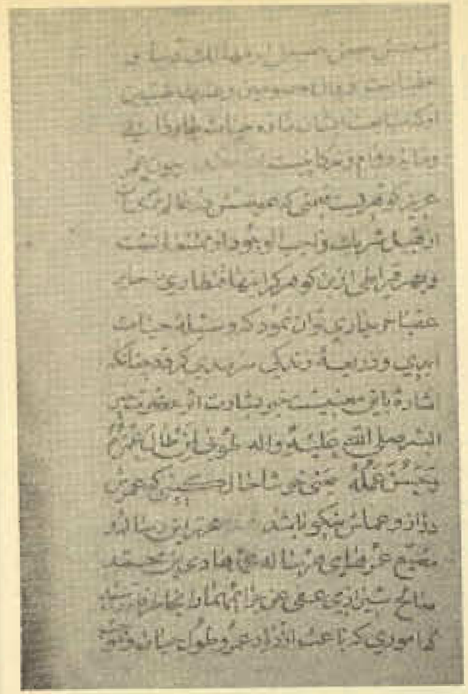
بسم‌الله الرّحمن‌الرّحیم

عمرافزا کلامی که در برانگیختن طول حیات، کوتاهی ننماید و روحپرور مقالی که چون آب زندگانی، آتش‌فنارا فرو نشاند حمد حی لایموتی‌است‌جل‌جلاله که امتثال اوامرش موجب عمر بی‌زوال و ارتکاب مناهی‌اش باعث فنا و اخترام آجال است ودرودنامحدودبر سیّدنبیّین و صاحب مرتبهٔ کنت‌نبیاً و آدم بین‌الماء والطّین بادکه عمر طویل خضر و نوح در تعداد ذات ستوده‌صفاتش کوتاه‌ونارسا و دین مبینش حصن حصین از مهالك دنیا و عقبات و برآل معصومین وعترت طیّبین اوکه متابعت ایشان مادهٔ حیات جاودانی و مایهٔ دوام زندگانی است.

اما بعد چون عمر عزیز، گوهری است قیمتی‌که عوضش در عالم‌ممکنات‌از قبیل شریك واجب‌الوجود از ممتنعاتست و به هر قیراطی ازاین گوهر گرانبها قنطاری ذخائر عقبا خریداری توان نمود که وسیلهٔ‌حیات ابدی و ذریعهٔ‌زندگی سرمدی گردد چنانکه اشاره[ای] بداین معنی است خبربشارت‌اثرحضرت‌خیرالبشر صلی‌الله علیه‌وآله: طوبی‌لمن طال‌عمره و حسن عمله یعنی خوشا حال کسی‌که عمرش دراز و عملش نیکو باشد لهذا محرر این رساله و مضیّع عمرهای هرساله محمد هادی‌بن محمدبن صالح شیرازی عفی عن جرائمها را به خاطر فاتر رسیدکه، اموری‌که باعث ازدیادعمر وطول حیات و موجب دوام زندگی و تأخیر ممات باشد از اقوال و افعال‌وادعیه وادویه و اطعمه و اشربه که از کلام احیا نظام‌الهی و احادیث اهل بیت رسالت پناهی صلوات‌الله علیه و علیهم اجمعین و سخنان معتبرین علما و حکما وتجربه کنندگان حقائق‌آزما [ملتفت] و مستنبط می‌گردد با اختصار کلام و ایجاز تمام چون آب حیات ازچشمهٔ ظلمات وات[؟] قلم خضر قدم عیسی دم مریم‌شیم‌درجداول سطور درست دستور صفایح معدود جاری و به «چشمهٔ زندگی» موسوم نموده بعرض بازیافتگان محفل بهشت‌آیین‌خاقان سکندرشان سلیمان نشان، خضر بقاء یوسف ضیاء، موسی آیات عیسی علامات، مصطفی مراتب مرتضی‌مناقب، حسن طویت و حسین نیت، سجاد سداد باقر استعداد، صادق کلام کاظم احترام، رضا مرتبت جواد منقبت. هادی هدایت‌عسکری‌رایت مهدی خلافت ظل‌الله رساند. شهنشاهی که ریزش سحاب نیسان‌مآب، دررفشان دریانشان عطایای متکاثرهاش: کافهٔ لب تشنگان و شایستگان کرم و احسان‌راامانند جدّ امجد خود ساقی کوثرصلوات‌الله‌علیه سیراب نماید و آب خنجر اژدر پیکرش درگلوی عدوی سرکش، آتش سوزانی است‌که بیکدم‌خاکستر شجرهٔ خبیثهٔ‌وجود مردودش را به باد فنا رساند. تیسر قضا[ی] تدبیرش در قلب لشکر اعدا اجلی است پرتوان و زلال عدالتش، لب تشنگان بیابان تظلم را جدولی است از چشمهٔ حیوان. هر مظلومی‌که به ظلم ظالمی گرفتار گردیده از عین عدالتش‌که چشمهٔ آب‌حیات است بزندگانی جاوید رسید و هر آتش طبیعت‌ابلیس‌صورتی‌که از طوق اطاعتش، گردن کشیده عکس فناء جود خود رادرآب‌شمشیرجهانگیرش دید. قطعةلمؤلفه:

آن سلیمان حشمتی کز عدل او در راحتند
مرغ و مور و ماهی دریا و صحرا و هوا
حاوی بّر و عدالت حامی شرع نبی
سرور کل سلاطین خسرو گیتی گشا





آنکه تیغ اژدها پیکر کشد چون ازغلاف
پوست می‌گردد ز جسم مار از هیبت‌جدا
آنکه بخشد از کرم در علت افلاس ناس
شربت دینار العاشی خـلایق را شفـا
آنکه آب دستشوی دست دریـا فیض او
آتش علت نشانـد همچو خـاك کربلا
هر کـه استشفا به آب دستشوی او نکرد
دست از جان بایدش شستن به دریای فنا
آنکه در عهدش نباشد هیچ دردی درد بی
غیر درد دین که آن هم دردها را شده دوا
شاه ارفع قدر اقـدس طینت اعلا نسب
شاه مردان را خلف همنام شاه کـربلا
بارالها تا بود از جان‌نشان ، وزجسم ، اسم
جسم و جان اشرف او را نگهدار از بلا
دوستانش را عطاکن صحت و نصرت، مدام
دشمنانش را فنا گردان به طاعون و وبا

السلطان‌بن‌السلطان‌بن‌السلطان‌والخاقان‌بن الخاقان‌بـن الخاقـان شاه سلطان حسین الصفوی الموسوی [الحسینی] بهادرخان ابقی‌الله دولته القاهرة الی یوم‌المعاد و احیی بعین عدالته‌العباد و البلاد . امیـد که پیوسته نخل‌سعادت‌ثمر حیات‌بابر کاتش از چشمهٔ زندگانی، شاداب‌وریان‌و گلبرگ زبان عالمیان به دعای دوام دولتش،بلبل خوش الحان‌باد و مثل فقیر ، به‌اهدای این هـدیه حقیر همان مثل تحفه‌بردن اعرابی ، خلیفه را از آب شور و حضرت سلیمان را ران‌آوردن مور است . امـا چون قبول هدیه از سنت سنیه و طریقهٔ مرضیهٔ جد امجد بزرگوارش صلی‌الله‌علیه وآله است و جای آن دارد[1] که ازکرم ، قبول فرمایند و خواست که این چشمهٔ حیات‌بخش... به مؤمنان تمام و به‌خلق الله، عام باشد از لغت عربی ، انزوا و به زبان فارسی ، انشا نمود ، یعلم کل اناس مشربهم و یـأخـذ کل فریق ماربهم . التماس زدانشمندان عظام و صافی طینتان خصلت فدام آنکه چون‌شایبهٔ کدورتی ازین‌چشمه به‌نظر صفا منظر درآورند در اصلاح آن کوشیده مثل کوزهٔ زرین در حجاب‌متین از عیوب مردم پوشند و بالله‌التوفیق‌واین





چشمه را مرتب ساخت بر منبعی و هفت جدول و ساقیه[ای] بدین تفصیل :

منبع : درتحقیق عمر وماهیت‌حیات.

جدول اول : در آنکه عمر ، قابل زیاده و نقصان می‌باشد و از بعضی چیزها طویل و از بعضی ، قیصر می‌گردد.

جدول دویم : درامورى که‌درعمر، افزاید .

جدول سویم : در چیزهایی کـه عمر را ناقص گرداند .

جدول چهارم : در تـدبیر ستهٔ ضروریه که در عمر ، دخیل است .

جدول پنجم : در نگاه‌داشتن قوت جوانی و حفظ موی از سفیدشدن .

جدول ششم : در تدبیر مردم پیر.

جدول هفتم : در اغذیه و ادویه معمره و در این جدول سه مورد است:

مورد اول : در غذاهایی که‌موجب طول عمر می‌شود .

مورد دویم : در ادویهٔ معمره .

مورد سیم : در ادویهٔ مرکبهٔ معمره.

ساقیه : در ذکر امور متناسبه .

اما منبع : در حقیقت عمر و تحقیق حیات :

بدانکه عمردرعبارت ازمدت تعلق گرفتن درنفس‌است به‌بدن وحیات، صفتی است‌که اقتضای حس و حرکت می‌کنـد بواسطهٔ حرارت غریزی که بسبب‌آن‌تمام می‌شود افعالی که حیوان‌درباقی‌ماندن‌خود به آنها محتاج است . مثل جذب‌نمـودن غذاها و چیزهای ملایم طبع ودفع‌کردن منافی آن و هضم‌کردن غذا و غیر اینها و مادهٔ حرارت غریزی ، رطوبت‌غریزی است‌که به منزلهٔ پیه و روغن چراغ‌است وحرارت غریزی بمنزلهٔ شعلهٔ چراغ.پس هرگاه چراغ از روغن ــ یعنی رطوبت غریزی ــ خالی شود شعلهٔ آن‌هم کـه عبارت از حرارت غریزی است منطفی گردد وازین بیان ، روشن گردید که طبیعت حیات ، گرم و تر و طبیعت‌موت

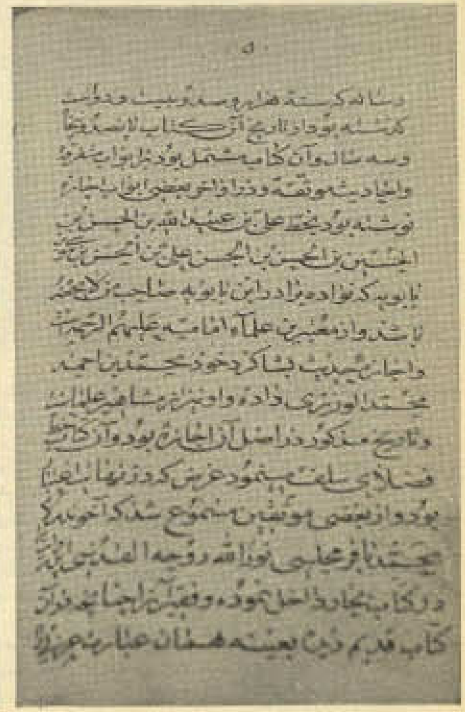
۱ – دراصل، دوبار «جای آن» نوشته‌اند یکی ازآندو حذف شد .

که نقیض آنست سردو خشك استوموت، عبارت از منقطع‌شدن نفس و روح است از بدن و اما تحقیق نفس و چگونگی تعلق‌اش به جسد که آیا علاقه‌اش علاقهٔ تدبیر و تصرف، چون تعلق پادشاه به مملکت یا از قبیل علاقهٔ شعله به چراغ‌یا از باب علاقهٔ عاشق به معشوق یا غیر اینهاست این مختصر راگنجایش آن‌نیست.

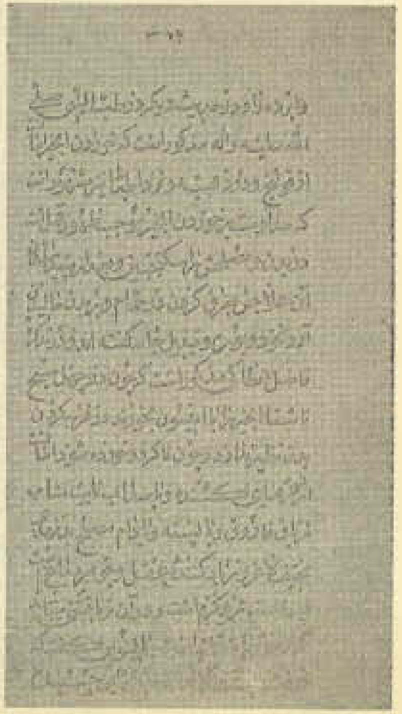
جدول اول : دربیان آنکه عمر قابل زیاده و نقصان می‌باشد:

و بعضی اشیاء بالخاصیته باعث‌طول حیات و برخی علت هلاك و سرعت‌ممات میگردد و بعضی مردم‌را بسبب‌بعضی وسیله‌ها و کارها عمرشان زیادمیشود وطایفه[ای]را بعلت اموری چند، خرمن‌وجودشان‌به‌باد فنا می‌رود . مخفی نماناد که بعضی آیات قرآنی و بسیاری از اقوال اهل بیت حضرت رسالت پناهی صلوات‌الله علیه وعلیهم اجمعین ، برین مطلب دلالت دارد از آن جمله این آیهٔ کریمه است که : یمحوالله‌و مایشاء و یثبت که علما چنین تفسیر کرده‌اند که رزق و اجلی که‌الله تعالی به جهت عباد ، تقدیر کرد محو می‌کند از آنها آنچه راکه میخواهد و اثبات می‌کند هرچه راکه می‌خواهد یعنی تغییر آنها میدهد و زیاده و کم می‌کند آنها را به مقتضای مصلحت‌های خودکه خود بهتر میداند . **و از آنجمله** ، این آیهٔ کریمه است در سورهٔ نوح که : و یؤخرکم الی اجل مسمی یعنی تأخیر میکند شما را تا اجل و وقت نام‌بردەشده. صاحب کشاف گفته که اگر گویی‌چگونه گفته « و یؤخرکم » باوجودآنکه‌درآیهٔ دیگر خبر داده که تأخیر اجل ، ممتنع و محال است و این نیست مگر تناقض ، و جواب ازین‌گفته که الله تعالی حکم





کرده است بەاینکه مثلا قوم نوح اگر ایمان بیاورند ایشان را هزار سال عمر عطا کند و اگر بر کفر و ضلالت باقی مانند هلاك گرداند ایشان را بر سرنهصد سال . پس از برای ایشان گفته شده‌که ایمان بیاورید تا [مؤخر] دارد شما راتا اجل مسمی و وقتی‌که خدا خبرداده که‌از آن تجاوز نمی‌کنید و درنمی‌گذریدوآن اجل اطول است‌که هزار سال باشد بعداز آن خبرداده‌که هرگاه آن وقت بیاید تأخیر نمی‌شود و چاره از برای شمانیست همچنانکه درآنوقت‌دیگر ... کمتر تأخیر ممکن است پس مبادرت‌وپیش‌دستی‌نمایید در اوقات مهلت و تأخیر و ازآن‌جمله، این آیهٔ شریفه است که : و ما یعمر من معمر ولاینقص من‌عمره‌الافی‌کتاب. یعنی عمر داده نمی‌شود صاحب عمری را وکم کرده نمی‌شود از عمر او مگر آنکه در کتاب است . صاحب‌کشاف ، در این آیه گفته که در آن تأویل دیگر هست وآن اینست‌که طول بهم نمیرساند هیچ عمر انسان و کوتاه نمی‌گردد مگر آنکه در کتاب است و صورتش آنست‌که نوشته می‌شود در لوح‌که اگر فلان شخص‌حج بکند یا جهاد نماید عمرش چهل‌سال‌باشد و اگر حج و جهاد ، هر دو را بجاآورد عمرش شصت سال باشد پس هرگاه آن شخص ، حج و جهاد هر دو را بعمل آورد عمرش به شصت‌رسد پس بدرستی که عمرش زیادش است و هرگاه‌یکی‌را بجا آورد و از چهل تجاوز نکند‌عمرش کم شده‌است آنچنان عمری‌که نهایتش شصت بود ... و بعضی محققین مفسرین راادرین مبحث تحقیقی هست آن اینستکه هرگاه علم خدای تعالی تعلق گرفته‌به اینکه زید در سنهٔ خمسمائهٔ خواهد مرد





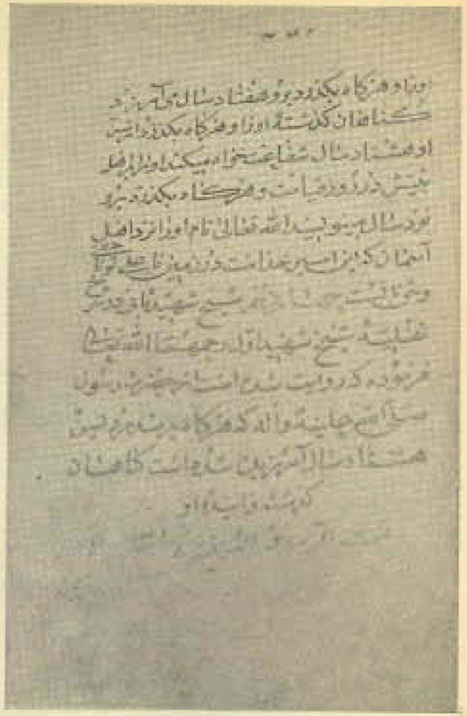
محال است که قبل از آن یا بعد از آن بمیرد پس محال است اجل‌هایی که علم خدای تعالی در آن جاری‌شده زیاد گردد یا کم شود پس متعین است تأویل زیاده‌و نقصان به‌اینکه آنها نسبت بملك‌الموت یا اعوان اوست از ملائکه کمو کلندبر قبض‌ارواح بنی آدم که حق تعالی امر کرده استایشان را بقبض آنها بعد از اجل‌های معین محدود ... و قول دیگرش که : اذاجاء اجلهم لایستاخرون ساعة و لایستقدمون و بعضی اصحاب تفسیر گفته‌اند که قضا بردو قسم است قضای جازم که قبول‌رد و تعویق نمیکند و قضای معلق و آن اینست که الله تعالی حکم می‌کند چیزی‌را که واقـع می‌شود مادامی که عـایقی او را برنگرداند و این عایق اگر یافت شود آن نیز از قدر مقتضی الهی است . این آیات دال بر زیاد و کم‌شدن اعمار که تفسیر آنها بیان شد به سبیل اختصار .

و اما احادیث وارده در این باب از آن جمله حـدیث حضرت رسالت پناه است صلی‌الله علیه‌وآله ، صلة‌الرحم‌تزید فی‌العمر . یعنی نیکویی کردن با خویشان و ذوی‌الارحام خود زیاده می کند عمر را و از آن جمله قول آن حضرت است ایضاً که فرموده که صدقه ، برمی‌گرداند بلا را و زیاد می‌کند عمر را و از آن جملـه آنست که در بعضی کتب نقل شده کـه آن حضرت صلی‌الله علیه وآله دعا کرده بعضی اصحاب را به طول عمر و علمـا گفته‌اند که اگر زیادتی عمر ممکن‌نمیبود حضرت در آن دعا نمی‌فرمود از اینجاست که مردم در دعاکردن به یکدیگر ، بسیار می‌گویند که :طول‌الله‌عمرك‌واطال‌بقائك.. و امثال اینها چنانکه در شرح بعضی‌ادعیهٔ مأثوره جهت زیادتی عمر ، وارد شده و حقیر درین رساله در موضعش به بعضی‌از آنها اشاره خواهم نمودن‌ان‌شاءالله‌تعالی... و مخفی نماناد که اطبا ، عمر طبیعی را درین زمانها صد و بیست سال می‌دانند و عمدهٔ دلیل ایشان آنکه مدت کمال‌انسان چهل سال است و زمان‌نقص ، سزاوار است که دو برابر زمان کمال باشد و آن‌هشتاد می‌شود که مجموع ، صدوبیست‌سال‌باشد . امـا این قول از قبیل اعمار این روزگار ناپایدار و بی‌اعتبار است و آن به حسب نـدرت واقع می‌شود بلکه آنچه غالب و مشاهداست - چنانچه حدیث نبوی بر آن شاهد است - اکثرعمر این‌امت،میانشصت و هفتاد میباشد ... و مخفی نماناد که‌این، وقتی است‌کـه‌سانحه[ای] ازخارج‌روندهد مثل غرق‌شدن و سوختن و ازبلندیهابه‌زیر افتادن و امراض صعبه عارض شدن...

جدول دویم : در ذکر اموری که باعث زیادتی عمر و طول حیات می‌شود :

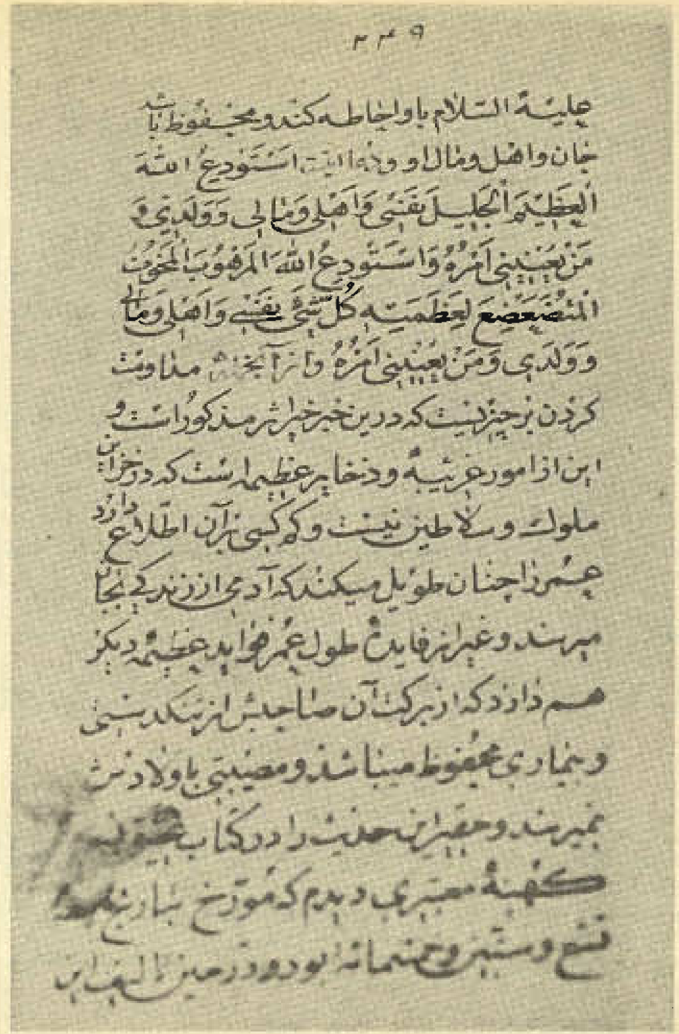
و غرض اصلی ازین چشمهٔ زندگی همین جدول بی‌بدل حیاتبخش است...

از جملهٔ معمرات و موجبات طول حیات شکر کردن‌زندهٔ‌بی‌جان وجان‌دهندهٔ خالق‌بی‌چون است برنعمت وجودوزندگی ... کـه در قرآن مجید فرموده : ولئن شکرتم لازیدنکم یعنی اگر شکر کنیدهر آینه زیاد می‌کنم نعمت شما را وازحضرت رسول صلی‌الله علیه‌وآله مروی است که : با لشکر یضاعف‌النعم یعنی به سبب شکر کردن [دو چندان]می‌شودنعمتهاوحضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیز فرموده که : من شکر دامت نعمته و من لم یشکرالنعمة عوقب بزوالها یعنی کسی که شکر می‌کند دایم و باقی می‌باشدنعمتش و کسی کهشکر نعمت نکندعذاب‌کرده میشود بزایل‌شدن نعمت‌ازو. ومخفی‌نیست که‌نعمت حیات از سایر نعمتها لذیذتر و گوهر درایزندگی از باقی گوهرها عزیزتر است و آن‌رادر رستهٔ شکر ، نگاهداشتن اولی و اهم‌است زیراکه حیات،اصل‌همهٔ‌نعمتهاست‌وبی‌زیور زندگی، صورت‌نعمت دیگر بی‌معناست**واز آن جمله** ، عدل و احسان و نفع‌رسانیدن به‌افراد و انسان و ترك اذیت رسانیدن‌به ایشان است ... و از آن‌جمله ، صلهٔ رحم است چنانکه در شهاب‌الاخبار ازنبی‌مختار صلی‌الله علیه‌وآله وسلم مروی است که: صلة‌الرحم تزید فی‌العمر یعنی‌احسان‌کردن بخویشان . زیاد می‌کند در عمر ...**واز آن جمله** ، تصدق نمودن است که‌ازحضرت پیغمبر صلی‌الله علیه‌وآله منقول است که صدقه برمی‌گرداند بلا را و زیاد می‌کند عمر را و در روایت دیگر چنین است که: صدقه خاموش می‌گرداند غضب‌پروردگار را و دفع می‌کند میتهٔ سوء راکه مرگهای بد باشد چون مرگ مفاجاة و غرق شدن و خانه بر سر فروه آمدن و غیر آن ... نقل کرده‌اند که روزی حضرت عیسی - علی نبینا و علیه‌السلام - با اصحاب خود نشسته بود مرد هیزم‌کشی از آنجا گذشت [حضرت عیسی علیه‌السلام بیان فرمود] که این مرد ، زنده برنخواهد گشت.ازین سخن ، مردمان از یار و اغیار از یمین و یسار در کمین و انتظار نشسته مترصدآن بودند که صدق و کذب این سخن‌برایشان ظاهر گردد ناگاه دیدند که آن مـرد هیزم‌کش ، پشتهٔ هیمه بر دوش و باصحت و سلامت از آنجا مراجعت نمود . گفتند یا نبی‌الله از شما هرگز دروغی صادرنشده و ایـن مردی که گفته بودید ازصحرا برنمی‌گردد اینك صحیح و سالم و حی و قایم برگشته . حضرت فرمودکه او رابه نزدیك طلبیدند و از او پرسیدند که‌امروز ازتوچه عمل شایسته[ای]صادرشده؟ آن مرد گفت کاری نکرده‌ام الا آنکه یـك قرص نانی که قوت جانم و قوت روانم‌بود بسائل گرسنه[ای] که از من درخواست کرد تصدق نمودم و او را بر خود مقدم داشتم . حضرت فرمود که این پشتهٔ هیمه‌بر زمین گذار و ریسمانش بگشا . چون هیمه را باز کرد ماری در آن میان دید بیرون آمد حضرت فرمود که آن تصدق، این بلیه را رفع نموده ... **و از آن جمله** احسان نمودن است در روز هجدهم ماه ذی‌الحجه که روز عید غدیر است ...**واز آن جمله** مطلق حسن‌عمل‌و کارهای‌شایسته و اعمال صالحه است‌خواه از عبادات بدنیه و خواه از مالیه و خواه مقالیه باشد ... **و از آن‌جمله** توقیر و تمکین و ادب‌نگاه





داشتن پیران است نـه ایشان را استهزاء کردن و آزارنمودن‌چنانچه عادت‌جاهلان است و از آن‌جمله حفظ‌نمودن و با خود داشتن تسبیح است و خصوصاً از خـاك کربلای معلا که سرچشمهٔ‌آب حضروهمدم مسیح است و از آن‌جمله حذرکردن از قطع‌نمودن درختان‌تر است مگر در حال ضرورت چنانچه گفته‌اند درخت‌افکن‌بود کم زندگانی - به درویشی کشد نخجیر بانی . مؤلف گوید این چهار چیز کهدر اینجا مذکور شد از آداب‌المستعلمین‌افضل المتقدمین والمتأخرین‌خواجه نصیرالدین طوسی نصره‌الله روحه‌القدسی نقل کرده شد **و از آن جمله** غایبانه دعاکردن است از برای طول عمر برادران مؤمن که‌دراین صورت ، عمر دعاکننده و آنکس که از برای او دعاکرده هر روز زیاد می‌شود... **و از آن جمله** دست شستن پیش از طعام و بعـد از طـعام است کـه از حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام منقول است که موجب زیادتی عمر وحفظ لباس ازچرك شدن و باعث روشنی چشم و صحت بدن و وسعت عیش‌است **وازآن‌جمله** دائم‌الطهاره بودن است یعنی همیشه با وضویاغسل‌بودن و دلیل این مدعا در این‌روایت واردشده که قال‌النبی صلی‌الله علیه‌وآله : [یـا «انس» بسیار طهارت باش تاخدای‌تعالی عمر ترا زیاد کند و تو اگر شب و روز با طهارت باشی هرگاه با طهارت بمیری شهید مرده‌ای] ... **و از آن جمله** باادب بودن است که بعضی فضلا گفته‌اند که عجب است که مردی را ادب‌نیکوبودودرجوانی بمیرد و عجب است نیز که مردی بی‌ادب باشد و بصن‌پیری برسد ... **و ازآن‌جمله** که بزرگترین تدابیر حکماء هند است افکندن پوست است همچه مار که هرسال



علیه السلام با و احاطه کند و محفوظ باشد
جان و اهل و مال او و دعا اینست استودع الله
العظیم الجلیل نفسی و اهلی و مالی و ولدی و
من یعنینی امره و استودع الله المرهوب المخوف
المتضعضع لعظمته کل شیء نفسی و اهلی و مالی
و ولدی و من یعنینی امره و از آنجمله مداومت
کردن بر چیزیست که درین خبر اثر مذکور است و
این از امور غریبه و ذخایر عظیمه است که در خزاین
ملوک و سلاطین نیست و کم کسی بر آن اطلاع دارد
عمر را چنان طویل میکند که آدمی از زندگی بجان
میرسند و غیر از فایده طول عمر فواید عجیبه دیگر
هم دارد که از برکت آن صاحبش از نکبت
و بیماری محفوظ میباشد و مصیبت باولادش
نمیرسند و حضرت [illegible] را در کتاب [illegible]
کهنه معتبری دیدم که مورخ [illegible]
[illegible]

پوستی می‌اندازد و تازه میشود و درازی عمر مار را از این کار دانسته‌اند ... و از آن جمله در مسکن‌های عالی و عمارتهای شمالی ، جای گرفتن است چنانچه شیخ ابوعلی به این معنی اشاره نموده و در جدول چهارم ، کلام تمامی درین باب خواهد آمد انشاءالله تعالی و ازآن‌جمله بر بدن مالیدن روغنهای خوشبوست چون روغن نرگس و روغن یاسمن و مانند آن خصوصاً بعد از حمام که تدارك می‌کند تحلیل را که در بدن واقع شده و قوت می‌دهد حرارت غریزی را و برمی‌گرداند قوت حیوانی را و در حدیث وارد شده که همچنانکه درخت در هر چند وقت به‌آب احتیاج می‌دارد شجرهٔ انسان بعد ازچند چند زمان به‌روغن مالیدن محتاج‌میباشد. و ازآن‌جمله مصاحبت نیکان و دوستان است که مفرح دل و قوهٔ جان است. قرشی گفته از جمله معالجات شافی که مفیداست در اکثر امراض ملاقات نمودن کسی است که به او مسرور می‌شود ... و ازآن‌جمله این سه چیز است که‌حکما گفته‌اند ثلثةتزید فی‌العمر : اکل‌التفاح بالاسحار والنوم بالیسار والاغتسال‌بالماءالحار یعنی سه‌چیز، عمر را زیاد می‌کند : خوردن سیب در سحرها و خواب کردن به‌جانب چپ‌وغسل کردن به آب گرم و از آن‌جمله تجدید وتازه کردن چیزهایی است که‌نو کردن آنها متعارف و ممکن است زیرا به مقتضای‌لکل جدید لذة موجب‌التذاذ می گردد و لذت، منعش روح و مقوی حرارت غریزی‌است. و ازآن‌جمله استماع صوت حسن‌است‌یعنی گوش داشتن به صدای خوش‌که آن رادر تقویت روح و انعاش‌حرارت‌غریزی‌دخل عظیمی است و تأثیرش دربعضی حیوانات از جملهٔ محسوسات است چه شتر به‌نوای حدی چون مرغ هوا به تندی می‌رود .. مؤلف گوید که صوت حسن ، غنا را لازم ندارد تا محذوری ازارتکاب محظوری لازم آید بلکه به حلّیت هم از آن منتفع می‌توان شد و در حدیث آمده که اقرؤا القرآن باحسن اصواتکم یعنی قرائت‌کنید قرآن را به نیکوترین آوازتان و ازآن جمله فرح و خوشحالی است و آن رااصل عظیمی است در تقویت قوتهای طبیعی و انعاش حرارت غریزی و شفای امراض ■ اما باید به قدر اعتدال باشد و افراطش ضرر دارد و بسا باشدکه هلاك سازد ...

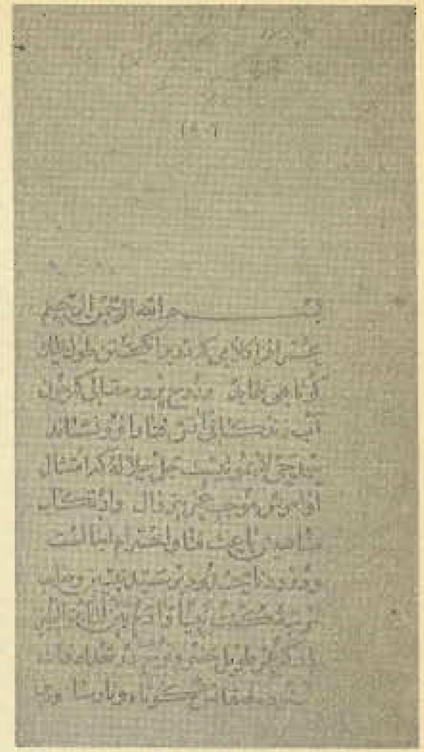
جدول سیم : در ذکر اموری که‌عمر راکوتاه و زندگانی را تباه می‌سازد :

و آدمی را آتش فنا در خرمن بقا می‌اندازد و به تعجیل و سرعت در ورطهٔ هلاك می‌رساند. مخفی نماند که‌دانستن‌این امور بر کافهٔ زندگان ضرور است که از آنها دایـم در حذر باشند تا درکمینگاه حوادث دوران، حلیهٔ‌حیاتش‌رانربایندواز لباس زندگی‌اش برهنه نسازند و از آن جمله ، جور نمودن‌وظلم کردن‌است‌چنانچه از حضرت امیرالمؤمنین و قاتل‌الظالمین علیه‌السلام در درر و غرر منقول است‌که: من جار قصم عمره یعنی هرکس که‌جور و ظلم‌کند شکسته می‌شود عمر او و در موضع دیگر بجای من‌جار ، من ظلم فرموده‌اند و در موضع دیگر بر همین عبارت ، کلمات دیگر افزوده‌اند که: من ظلم قصم عمره و دمر علیه ظلمه یعنی‌هر کس که ظلم کند شکسته می‌شود عمرش و هلاك کرده می‌شود برو ظلمش یعنی‌اثر آن ظلم به‌خودش برمی گردد چنانچه شیخ ابوسعید ابوالخیر گفته رباعی :

آنکس که به کوی ظلم خرگاه زند
خـود را به دم آه سحرگاه زند
ای راهزن از روز مکافات بترس
راهی که زنی ترا همان راه زنـد

... و از آن جمله ترك نمودن‌ورع و تقوی است از متعلم و کسی که‌تحصیل علم می‌کند ... و از آن جمله ، مطلق‌بد کرداری و کینه کاری‌ومردم‌آزاری‌است... و از آن‌جمله سد طریق و بستن راه‌است بر مترددین ... و از آن جمله زنا کردن است ... قال‌النبی صلی‌الله علیه‌وآله ... فرموده که زنا موجب درویشی می گردد و نـور وجه را می‌برد و عمر را کوتاه میکند ... و از آن جمله عقوق والدین و قطع نمودن رحم است... و از آن جملـه ترك تعشی است یعنی نخوردن طعام‌درشب و وقت عشا ... وحضرت‌امام‌جعفرصادق علیه‌السلام فرموده که ترك کردن طعام‌شب باعث زود پیرشدن آدمی میشود ...

و ازآن‌جمله مجامعت کردن است درحال گرسنگی و همچنین در حال پری معده‌از طعام ... و ازآن‌جمله اندوه و هم‌است که از قلب حزین ، دفعش اهم است .در حدیث وارد شده که : الهم نصف‌الهرم‌یعنی حزن و اندوه ، نصف پیری است و از کلمات حضرت امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام‌در کتاب درر و غرر مذکور است که : من کثر همّه سقم بدنه یعنی‌کسی که‌بسیارباشد اندوه او بیمارباشدبدن‌او.... وازآن‌جمله قسم دروغ یادکردن است... وازآن‌جمله با دشمن نشستن ومقارن‌اعداء بودن است چنانچه حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرموده که : لکل شیئی نکد و نکدالعمر مقارنة العدو یعنی از بـرای هر چیزی نقصانی می‌باشد و نقصان عمر ، قرین‌بودن وهمنیشن شدن با دشمن‌است ... و از آن جمله غضب‌نمودن است و آن کیفیت‌نفسانی است‌که روح حیوانی به‌یکدفعه از باطن میل به‌ظاهر می‌کند به جهت انتقام کشیدن و در کـتاب درر و غـرر از حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام این حدیث نقل شده‌که : من اطاع غضبه تعجل تلفه یعنی هرکس که اطاعت غضب‌خودکرده‌تعجیل در تلف خود کرده [است] ... و ازآن جمله ، حسد داشتن است وآن‌آرزو کردن زوال نعمت از دیگران است ... و حکما گفته‌اند که دو کلمه است که صحیح‌تراز آن دوکلمه در تجربه یافت نشده و آن اینست‌که حریص ، محروم‌و حسود،مغموم است و ازآن‌جمله ناشتا آب سردخوردن است‌که حرارت غریزی راخاموش‌می‌کند و همچنین است آب‌بسیارخوردن خصوصاً در نیمه شب و ازآن‌جمله بسیاری‌ملاقات





است با دود و بخار و گردوغبار و بوهای ناخوش که مخالطهٔ اینها ، هوا را مکدر می‌سازد و روح را اذیت‌می‌رساند افلاطون گفته که اگر بخار و دود در هوا نمی‌بود هرآینه انسان ، ایام‌بسیاری‌زندگی‌مینمود. و ازآن‌جمله ، بیماری است خصوصاً هرگاه که مزمن شود زیرا که مرض ، مضعف قوت و حرارت غریزی است واز آن‌جمله سموم و زهرهاست زیرا که سموم ، مخالف طبیعت است و بعضی‌سموم می‌باشد که به محض رایحه ، بدن‌را فاسد می‌کند ... و در قانون طب مقرر است... [که به] سبب خالی بودن معده ، زهر بزودی در عروق ، نفوذ مینماید که در اینجا علاجش مشکل‌می‌شود به خلاف آنکه معده و عروق از غذا مملو باشدکه دراین صورت، سورت‌سم، شکسته میشودوچندان تاثیری نمی‌کند ... و محمدبن زکریا گفته‌که جمع‌کثیری از حکما گفته‌اند و برین متفقندکه کسی‌که گردو وفندق‌پیش از غذا بخورد دواهای‌کشنده ، اوراضرر نمیرساند ... و ازآن‌جمله چیزی خوردن در تاریکی است زیراکه طبیعت ، تصرفی که میبایدنمی‌کند ... وازآن‌جمله خوردن غذاهای خارج از طبیعت است زیرا که طبیعت ، عاجز از تصرف آن می‌شود و همچنین خوردن‌طعامهای‌سوخته‌وچیزهای بسیار چرب و غذاهایی که فاسد و متعفن شده باشد و طعامهایی که بالفعل ، بسیار گرم باشد و به‌اعتدال ، سرد نشده باشد و همچنین بسیار خوردن چیزهای [؟]شور و تند و مداومت‌کردن بر ترشیها که[؟] سرعت ترشیده میشودچنانچه شیخ ابوعلی



تصریح نموده ... و ازآن‌جمله افراط تشنگی و آب نخوردن است راوی گوید که این ، باعث پیری و خشکی و لاغری می‌شود و از آن‌جمله کثرت حرکت و کثرت سکون و کثرت اکل و افراط در قلت آن و ... مجملا از اعتدال بیرون رفتن ...

جدول هفتم : در اغذیه و ادویهٔ معمره :

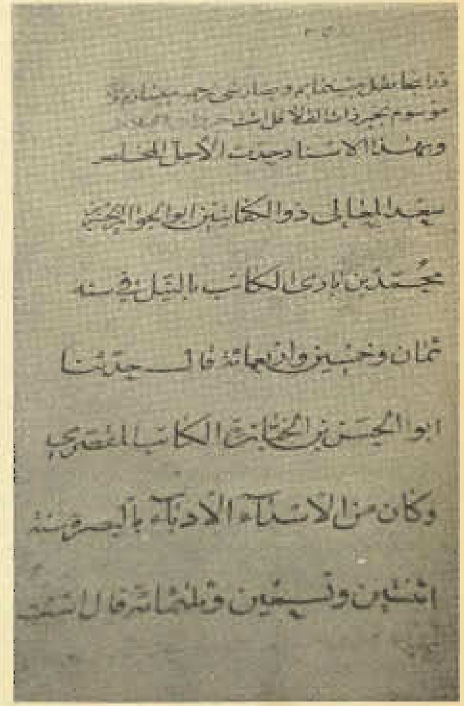
ودر آن سه مورد است : مورداول در غذاهایی که موجب طول عمر می‌شود وبهترین غذاهای مردم ، نان گندم است که امتیازش در میان‌انواع‌نعمتها ، مثل‌قرص ماه از سایر انجم است و ... لهذا حضرت رسول صلی‌الله علیه‌وآله فرموده که : بهترین طعام شما نان و بهترین میوهٔ شما انگور است. **گوشت** قوی‌تر از همهٔ‌غذاها و مادهٔ حرارت غریزی است و فضولش کم بود و زود مستحیل به‌گوشت بدن شود ... و از حضرت‌امیرالمؤمنین‌صلوات علیه و علی اولاده‌الطاهرین مروی است که پیغمبری از پیغمبران ، شکوه کرده‌به خدای عزوجل از ضعفاء امتش پس فرمود ایشان راکه گوشت را با شیربخورندچون چنین کردند قوت در ایشان‌ظاهر شد ... **وگوشت مرغ** : بدن را فربه و عقل‌رازیاد نماید و ... کبوتربچه ، حرارت‌غریزی‌را زیاد گرداند و کسانی راکه از چهل‌سال گذشته باشدموافقت‌تمامی دارد **برنج**غذائی نیکو و موافق طبع و سمن بدن و مختار حکمای هند است ... **تخم‌مرغ** نیم‌برشت غذای پسندیده‌وقوت‌دهنده و سریع‌الهضم و ماده خون صحیح‌وبه‌تعجیل‌تلافی‌کنندهٔ امراض مجلله و مولد جوهرروح‌ومقوی باه است و تخم کبك‌وکبوترو دراج‌ومرغ خانگی و گنجشك همه ممد روح و تخم اردك و قاز غلیظ ردی‌الغذاست **شیر** تازه دوشیده معمر و مقوی باه و مولد منی‌و سمن بدن و دافع ضررادویهٔ‌مسهله‌وسموم قاتله است .

رازی گوید که کسی که مداومت بر خوردن و آشامیدن شیر نماید به‌مقدار معتدلی که زیاده از حاجت نخورد نگاه میدارد صحت او را و طویل می‌گرداند حیات او را .

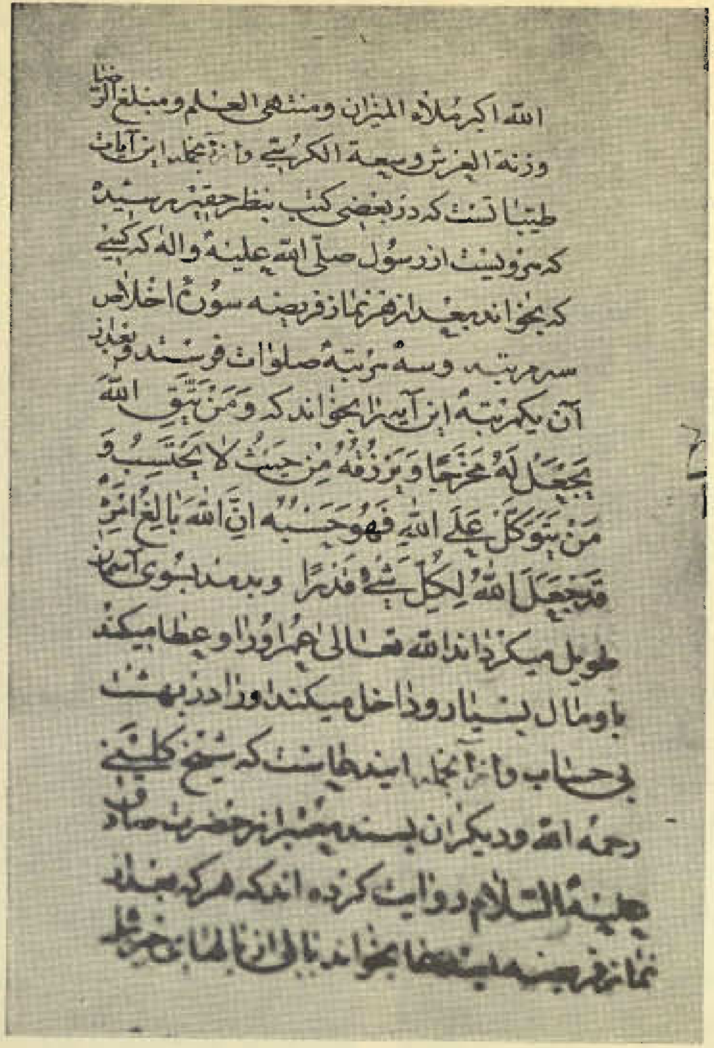
طبری گوید که خوردن وآشامیدن شیر ، آدمی را دیرتر پیر می‌کند و ابن شمحون گفته که شیر محافظت می‌کند رطوبات اصلیهٔ بدن‌را وبرمی‌گرداندعقل کسی راکه به سبب سودا فاسد شده‌باشد و زیاد می‌کند جوهر دماغ را و صاحب [ذخیره] گوید که در مزاجهای گرم و خشك، موافقترین‌مشروباتست و ازحضرت رسول صلی‌الله علیه‌وآله منقول است‌که شیرگاو ، شفای همهٔ بیماریهاست **نخود** ، بهترین حبوبات‌وطبعش‌طبع‌حیات‌ومقوی باه و مولد منی واز تعریف،مستغنی است. **عسل** در مزاج مشایخ و مبرودین وهنگام سردی هوا . حرارت غریزی را قوت‌دهد واز عجایب خواصش چنانچه اقرائی گفته آنست که چون با آب بیاشامندبدن‌را ترو تازه نماید و بدون آب ، بدن را خشك‌گرداند ... و دیموقریطن گویدکه کسی که تعهد کند ظاهر بدنش رابه‌روغن مالیدن و باطنش به‌خوردن عسل ، همیشه باصحت بود . **قند و نبات و شکر** طبع‌اینها رطب و قلیل الحرارت و آنچه‌کهنه باشد مایل به‌یبوست است. مقوی‌روح‌وحرارت غریزی و کل طبایع را موافق ودراینها فواید بسیار است . از حضرت امام جعفر الصادق علیه‌السلام مروی است که اگردر نزد مردی هزار درهم باشد و دگر هیچ نداشته باشد و با آن هزار درهم ، شکر بخرد ، مسرف نخواهد بود و درحدیث دیگر آمده که پنیر ، ضرر دارد به همهٔ چیز و هیچ نفعی ندارد و شکر نفع دارد به همه چیز و به هیچ چیز ضرر ندارد . **مویز** : جالینوس گویدکه جگر ترا قوت و اخلاط را نضج دهد زیاده بر منضجات دیگر و در حدیث ، وارد شده که هرکه هر روز بیست و یك دانه مویز سرخ‌ناشتا بخورد بیمار نشود مگر مرض‌الموت **انگور** ... مقوی حرارت غریزی و سمن بدن‌بود .

رازی گوید که خاصیت‌انگورآنست که در معده ، فاسد نمی‌شود . **انجیر** : جالینوس ، انگور و انجیر رسیده راسید میوه ها خوانده و غیر از این دو میوه ، دیگر میوه [ای] نمی‌خورده [است]واز حضرت رسول صلی‌الله علیه‌وآله منقول است که بخورید انگور تر و خوشك‌راکه بدرستی‌که ... قطع میکندبواسیر راونافع است نقرس و ابره‌را [۲] ...**پسته** : تروگرم است و در آن تر یا قیئی میباشد ...

بادام شیرین : ابن زهر گفته که خاصیت عظیمی در محافظت جوهر دماغ دارد و علامه گفته که نگاه می‌دارد رطوبت اعضا را نگاهداشتن عجیبی بدون اینکه احداث رطوبت غریزی نماید و خواب معتدلی آورد و به بدن مالیدن آن رطیب بدن نماید بی آنکه رطوبت غریبه [ای] احداث کند. **رطب :** گرم و تر است در اول یاد و دویم منی افزاید و بدن را فربه سازد و طبع را نرم دارد. ایلاقی گوید که حرارت غریزی را برانگیزد و تولید خون لطیف نماید. **خربزهٔ شیرین :** رطیب بدن نماید و رطوبت غریزی را از خشک‌شدن نگاه دارد و تن را زود فربه کند چنانچه از حضرت رسالت پناه صلی‌الله علیه و آله منقول است که هرگاه آن حضرت ، خربزه تناول می‌کردند به‌انگشتان مبارک خود نظر مینمودند و سبب آن را میفرمودند که میخواهم ببینم چه مقدار از خوردن خربزه بدنم فربه شده زیرا که خربزه ، لطیف و سریع النفوذ است و آنچه از آن جزء بدن می‌شود زود به اعضا میرسد و آنچه فضلات آنست به امعاء و احشاء میرود و حضرت امام رضا علیه السلام از برای خربزه ده صفت ذکر فرموده‌اند برین وجه که : آب است و حلوا و شامه و میوه و اشنان و طعام و نان خورش و پاک کنندهٔ مثانه و جلادهندهٔ رخسار و خوشبو کنندهٔ دهن است . **نار شیرین :** معتدل المزاج و مقوی حرارت غریزی و موافق روح طبیعی است که در جگر میباشد و نار میخوش ، محرورین را بسیار نیکوست و در احادیث مدح نار بسیار است. **سیب شیرین :** مفرح قلب و مقوی حرارت غریزی است خصوصاً هرگاه آنرا اگرفته با تخم ریحان و اندکی زعفران و عرق بیدمشک بپاشامند و همچنین مربای آن. **به:** صاحب جامع گوید تفریحش کمتر از تفریح سیب است اما دل را بیشتر از سیب قوت


... وبهذا الاسناد حديث الاجل ...
... ذو ... ابو ...
محمد بن ... الكاتب ... في سنه
ثمان وخمسين واربعمائة قال حدثنا
ابو الحسن بن ... الكاتب ...
وكان من الاستاد الادباء بالبصره سنه
اثنين وسبعين وثلثمائة قال ...


[illegible]
روایت کرده که خدای تعالی فرموده است که
[illegible]
بپیغمبر صلی الله علیه واله در وصیت خود
برای علی علیه السلام فرموده که یا علی
[illegible]
جنون و جذام و برص ...
[illegible]


الله اکبر ملاء المیزان ومنتهی العلم ومبلغ الرضا
وزنة العرش وسعة الکرسی و از جمله آن آیات
طیبات است که در بعضی کتب بنظر حقیر رسیده
که مرویست از رسول صلی الله علیه واله که کسی
که بخواند بعد از هر نماز فریضه سوره اخلاص
سه مرتبه و سه مرتبه صلوات فرستد و بعد از
آن یکمرتبه این آیه را بخواند که وَمَنْ یَتَّقِ اللّٰهَ
یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَیَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لَا یَحْتَسِبُ وَ
مَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللّٰهِ فَهُوَ حَسْبُهُ اِنَّ اللّٰهَ بَالِغُ اَمْرِهِ
قَدْ جَعَلَ اللّٰهُ لِکُلِّ شَیْءٍ قَدْرًا و بعد بسوی آسمان
طویل میکرد اند الله تعالی عمر او را و عطا میکند
با و مال بسیار و داخل میکند او را در بهشت
بی حساب و از جمله اینها است که شیخ کلینی
رحمه الله و دیگران بسند معتبر از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده اند که هر که بعد از
نماز فریضه ... بخواند ...

دهد. **گلابی و امرود** : مفرح و مقوی دل وموجب انتعاش حرارت غریزی‌اند ریباس: سرد و خشك است . محرورین را بسیار سازگار و دافع خفقان حار و مصلح هوای وبائی است . **سیر** : که به عربی ثوم گویند مقوی حرارت غریزی است . مبرودین و معمرین را ، وحافظ صحت ایشان ودافع تفهات . سمرقندی گفته که سیر ، بدن راگرم می کند گرم کردنی که مشابهت به حرارت غریزی دارد و این ، بهترین خصلتهای آنست . **مؤلف گوید** که : در سیر فواید کثیر میباشد از آن جمله مصلح هواء وبائی است ودفع اختلاف آنهامیکند وجمیع امراض بلغمیه‌بارده را نافع ورنگ روی را نافع و نیکو بود و چون آن را کوبیده بازیت کهنه آمیخته بر موضع گزیدن جانوران زهردار مثل عقرب و مار [بگذارند] جذب کنندهٔ سم باشد و صاحب تذکره گفته که با گردو و انجیر وسداب، زیاده بر فادزهر است و ضرر سیر ، تولید بواسیر و زحیر و خنازیر و صداع وظلمت بصر است ...

---

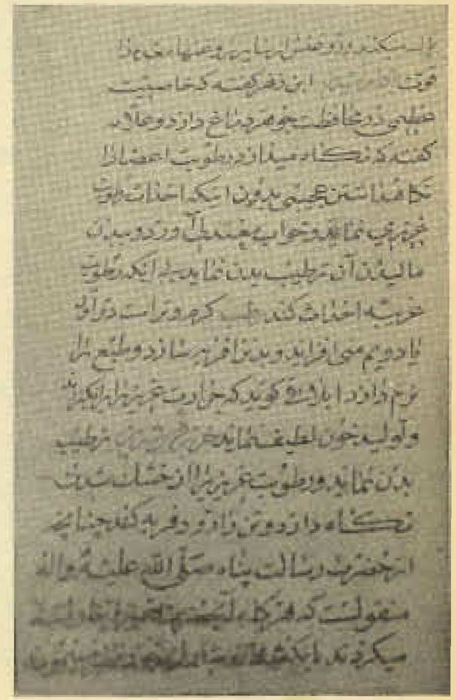
۱ — در اصل ، دوبار «جای آن» نوشته‌اند یکی از آندو حذف شد .

۲ — مبالهٔ این مطلب را در کلیشهٔ متن خطی مطالعه فرمایند .

مقدمه‌ای برای آشنایی :

این اثر باارزش مخطوط که اکنون در دسترس من قرار دارد یکی از تألیفات ارزندهٔ قرن دوازدهم هجری است کـه مندرجات آن با خط نسخی خوش تحریر یافته ، صفحاتش لابلای چند متن دیگردر قطع ربطی یکجا صحافی شده و به‌صورت مجلدی واحد درآمد است و به‌همین‌سبب است که صفحات کتاب در داخل مجلـد مزبور از ۱۹۸ آغاز می گردد ودرصفحه ۳۴۲ پایان می‌پذیرد .

نام مؤلف کتاب — چنانکه ضمـن همین مقاله ملاحظه میشود «محمدهادی بن





صالح شیرازی» استو پیداست که از خطی زیبا و ربطی شیوا برخوردار بوده ، در شعر طبعی متین داشته ، در نگارش فارسی و عربی صاحب قلم و در علوم ، صاحب نظر بوده است . کتاب او در اصل، «چشمهٔ زندگی» نام دارد اما من آنرا به اقتران کلمهٔ «طولانی» که جای جای در متن دستنوشته به چشم میخورد ، چشمهٔ زندگانی نامیدم تا عنوان مقاله از یك عبارت آهنگین و سجع دلنشین برخوردار باشد .



تاریخ تألیف کتاب را ذیل صفحهٔ ۲۴۹ و صدر صفحه ۲۵۰ مجموعهٔ حاضر، صریحاً ۱۱۲۲ آورده حال آنکه درصفحهٔ آخر ، پایان کار را ۱۱۴۱ اعلام داشته‌اند «به کلیشه‌ها عنایت فرمایند» . از اینجـا کاملا پیداست که تألیف کتاب – یا لااقل خطاطی و بیاض‌نویسی آن – بیست واند سال طول کشیده و من نمیدانم این همه تأخیر در تحریر چه سببی داشته است؟

کتاب ، از یك انشاء قوی ، منسجم، پخته و سلیس برخوردار است چندانکه انسان از مطالعهٔ عبارات ومرورمندرجات آن ، مطلقاً احساس خستگی نمی کند. از این گذشته ، احکام الهی ، سخنان پیامبر اسلام (ص) و ائمهٔ اطهار (ع) ونظریات بزرگمردان علم در زمینهٔ مسائل بهداشتی و بهزیستی چنان با ظرافت و تردستی در لابلای یادداشتها تعبیه‌شده‌است که‌خواننده را هرگز مجال تردید و تأمل باقی‌نمی‌گذارد .

بدیهی است که درروزگارما ، کتب بسیار و مقالات عدیده در زمینهٔ خواص گیاهان و اغذیه و ادویه و اشربه صورت تألیف یافته است که مستند به آزمایشهای عینی و علمی و محصول مطالعات دقیق وبررسیهای عمیق دانشمندان قرن پیشرفتهٔ حاضر می‌باشد و در بادی امر چنین به‌نظر میرسد که با وجودچنان تألیفات استوار، دیگر جای خالی در زمینهٔ مباحث مربوط به‌اینگونه مسائل باقی نیست اما ارجحیت کتاب مورد مطالعهٔ من درآنست که‌درعین بررسیهای علمی روی میوه‌ها و غذاها و آشامیدنیها ، از مسائل معنوی و اخلاقی نیز غافل نمانده است مثلاً آنجا که‌درداستان حضرت عیسی و یارانش می‌خوانیم پیرمرد هیزم کش یك قرص نان-تمام موجودیش را – به یك مسکین گرسته دادودرجریان «دعا»ی خیر او قرار گرفت و لاجرم از گـزند ماری که لابلای هیمه‌اش جای گرفته بود در امان ماند ناچار به مسائل معنوی باعث بر درازای عمر نیز ، ایمان و اعتقاد پیدا می کنیم .

از جانب دیگر برای آنکه سخن‌به‌درازا نکشد و ازحوصلهٔ مطالعهٔ خوانندگان ارجمند فراتر نرود فضولی از کتاب‌زهاشد مبالغی از آن نیز که با تعویذات وطلسمات و اوهام ارتباطی داشت محذوف گردید و تنها دستچینی از آن در دسترس همگان قرار گرفت تا حداقل به میزان اطلاعات و اعتقادات پیشینیان در زمینهٔ مسائل معنوی و تحقیقات علمی آگاهی یابند و در اینجا خود را موظف می‌دانم از شاعر ارجمند آقای جواد هجری (افصح) که «چشمهٔ زندگی» را در دسترس نگارنده قرار دادند صمیمانه سپاسگزاری کنم .

پیشینهٔ دهقان در ادب پارسی

دکتر محمد آبادی
استادیار دانشگاه آذرآبادگان

در عهد سلاطین ساسانی که اصول طبقاتی برقرار بود، مردم به پنج طبقهٔ شهرداران، شاهزادگان، بزرگان، آزادگان ودهقانان تقسیم میشد که سه طبقهٔ نخست یعنی شهرداران، شاهزادگان، بزرگان درحملهٔ اعراب ازمیان رفتند. وفقط دوطبقهٔ آخر که آزادگان ودهقانان باشند برجای ماندند، ودهقانان که تا استیلای مغولان برایران باقی بوده، اغلب طبقهٔ ملاکان ایران را تشکیل میدادند و بسیاری از مردان علم و ادب دورهٔ اسلامی دهقان* ودهقان‌زاده بوده‌اند و از معروفترین آنان می‌توان فردوسی و فرخی ونظام‌الملك طوسی را نام برد[1]. کریستنسن می‌گوید: دهقانان از طبقهٔ نجبای درجه دوم بودند که اقتدارشان بدین بود که ادارهٔ امورمحلی ارثاً به آنها میرسیده است، واگرچه اینان در حوادث تاریخی تظاهری نداشته‌اند لیکن ازجهت اینکه جزو ارکان کشوربشمار می‌آمدند دارای اهمیت فوق‌العاده‌ای بودند وخود دهقانان برپنج صنف بوده‌اند که بجامه‌های مختلف ازهم متمایز می‌شدند. بطور کلی دهقان شخص درجه اول دیه خود محسوب میگردید ولیکن اهمیت وموقعیت نجبای ملاك را نداشته‌اند، از لحاظ دیگرمی‌توان دهقانان را نمایندهٔ دولت درمیان رعیت خالصه گفت، وظیفهٔ عمدهٔ او دراین صورت وصول مالیات بوده است. نظر به اطلاعات محلی که دهقانان از اوضاع زمین ونفوذی که در میان رعایا داشتند، دولت ایران موفق میشد، که باوجود لم‌یزرع بودن اغلب نقاط کشور، مصارف فوق‌العادهٔ جنگها وهزینهٔ گزاف دولتی را تحمل نماید واز عهده برآید پس از فتح عرب نیز با وجود خشونتی که فاتحین در اخذ مالیات بخرج می‌دادند مادام که با دهقانان متحد نشدند نتوانستند عایدات خودرا به میزانی برسانند که شاهنشاهان ساسانی رسانده بودند[2].

کثیرالعده‌ترین دسته، زمین‌داران متوسط بودند که آزادگان نامیده میشدند، دستگاه دولتی ایران اینهارا که مستقیم و بلاواسطه از روستائیان بهره‌کشی می‌کردند لازم داشت. آزادگان مهمترین خدمت را انجام داده وهستهٔ مرکزی ارتش وسوارهٔ نظام مشهور وپرافتخار آن را تشکیل می‌دادند. دستجات یاد شده بطبقهٔ بهره‌کش جامعه تعلق داشتند طبقهٔ استعمار شونده (یا صنف مالیات دهنده) را روستائیان و پیشه‌وران شهری تشکیل می‌دادند. سوداگران نیز در شمار صنف مالیات دهنده محسوب میشدند[3].

فتوحات اعراب با تجدید تقسیم اراضی کشور همراه بود. قسمت اعظم اراضی یعنی اراضی دهقانی که برضداعراب جنگ کرده بودند و اراضی سابق دولت ساسانی و اعضای سلالهٔ مزبور و اراضی متعلق به معابد زردشتیان بملکیت اجماع مسلمین (فی) درآمد ودرواقع اراضی یاد شده ملك دولت عربی گشت[4] بدین طریق قسمت اعظم زمین و آب یعنی وسایل اصلی تولید بدولت تعلق داشت. این وضع موجب قدرت دولت گشته به ایجاد یك دستگاه اداری مرکزی مقتدر کمك می‌کرد.

گذشته از مالکیت فئودالی دولت، مالکیت خصوصی فئودالی اراضی (مُلك) نیز وجود داشت اینها عبارت از اراضی که به ملکیت بزرگان درآمده بوده وهمچنین اراضی دهقانان ایرانی که بر طبق پیمان سر به اطاعت فاتحان نهاده بودند واین اراضی قابل فروش وقابل توارث بود.

سکونت اعراب درایران با تنفر ودشمنی توده‌های مردم وزحمتکشان شهرها وروستاها مواجه گشت. ولی طبقه حاکمهٔ مالکان به این امر نظر دیگری داشت. مالکین بزرگ بشتاب تمام با فاتحان سازش کردند. زیرا اعراب می‌کوشیدند به دهقانان مستظهر گردندو به‌امتیازات پیشین (وپیش‌ازهمه‌چیز به اراضی ایشان) دست نزنند ودر امر بهره‌کشی از عامهٔ مردم ایشان را شریك خود می‌ساختند. جالب توجه است که بسیاری از آنان نه تنها با اربابان جدید میساختند بلکه درصدد نزدیکی و خویشاوندی با آنان برآمدند.

مردم به این عناصر به نظر بد می‌نگریستند و هربارکه

علیه اعراب عصیان می‌کردند به این خائنان به میهن نیز ترحم روا نمی‌داشتند. خلفای عرب انتقال اراضی را بدست اشراف تازی تسهیل می‌نمودند. مثلاً خلیفه یزید اول اراضی وسیعی را در ناحیهٔ دینور به حاکم عرب نهاوند ودینور وحلوان هدیه کرد. حاکم مزبورقلعهٔ مستحکم بزرگی بسبك ساختمان‌های محلی دراین نقطه برای خود ساخت.

بعضی از حکام عرب خود پیشی جسته می‌کوشیدند با اشراف محل مربوط شوند، سنت‌های محلی را می‌پذیرفتند: از سلیقهٔ اشراف محل در طرز پوشیدن لباس و تشریفات جشن‌ها و غیره تقلید می‌کردند مثلاً اسدبن عبدالله حاکم خراسان برخی از جشن‌های باستانی ایران را برگزار می‌کرد. طبری نقل می‌کند که اسد روزی در جشن مهرگان (جشن پاییز) پذیرایی رسمی باشکوهی از دهقانان محلی وسرداران عرب بعمل آورد. جالب‌تر اینکه در آن روز دهقانان‌ایرانی هدایائی را که بیشتر به خداوند یا شاه محل داده می‌شدبه‌اسدبن عبدالله پیشکش کردند.

دهقانان رفته‌رفته به‌مرکزقدرت نزدیك شده ودرکارهای مهم سیاسی وامور مربوط به خلافت دخالت می‌کردند، چنانکه درطی مبارزات داخلی سال ۸۱۳ م – ۱۹۸ ه. طاهربن‌حسین که یکی از افراد خاندان اعیان ودهقان‌ایرانی وصاحب‌پوشنگ ونواحی آن در خراسان بود طرفدار مامون شد. مأمون بپاداش خدماتی که دهقانان ایرانی در طی مبارزه با امین بوی کرده بودند ناگزیر بود اقطاعات و مشاغلی به ایشان واگذار کند. اما راجع به طاهربن حسین. مأمون وی را به حکومت جزیره (بین‌النهرین علیا) ورئیس نظامی بغداد و تصدی امور مالیات جنسی سواد (عراق) منصوب ساخت.

روابط مأمون با ایران و محیط دهقانان آن سامان در بادی امر چنان مستحکم بود که خلیفهٔ جدید نتوانست بی‌درنگ خراسان‌را ترك گفته به‌بغداد منتقل‌شود وتا سال ۸۱۹م–۲۰۴ه درمرو زندگی کرد.

بعد از ذکر این مقدمه به معانی مختلف واژهٔ دهقان در فرهنگهای پارسی و تازی می‌پردازیم:

۱ – برهان قاطع: کشاورز ومزارع، تاریخ‌دان ومردم تاریخی، ایرانی.

۲ – آنندراج: کشاورز، دهبان و کدخدا، رئیس ده، مورخ، ایرانی.

۳ – اقیانوس‌فی‌شرح‌قاموس: بزرگ‌ورئیس‌کشاورزان، رئیس ده و کدخدا، تاجر، علج وفرومایه، کسی که در تصرف امور قوی ونیرومند است.

٤ – دائرةالمعارف اسلامی: برگروهی ازمردم اطلاق میشده که بزبان فارسی سخن گفته ودر بلوچستان وجنوب افغانستان ساکن بوده‌اند. ودر روزگار قدیم به گروهی از مردم ایران گفته میشد که در خانه‌ها ومنازل ثابت سکنی داشته‌اند.

۵ – تاج‌العروس: رئیس کشاورزان عجم، رئیس‌اقلیم، صاحب و بزرگ ده، تاجر، وکسی که در تصرف امور قوی است.

٦ – فاکهته البستان: رئیس اقلیم، تاجر وبازرگان.

۷ – المعجم فی‌اللغةالفارسیة: مزارع، فلاح، مطرب، شاعر.

۸ – معجم‌البلدان: مالك وزمین‌دار.

۹ – مجمع‌البحرین: رئیس کشاورزان، رئیس ده.

۱۰ – المعرب‌الکلام‌الاعجمی: بزرگ ده، رئیس کشاورزان، ودر عهد اسلامی برخانهای ترکستان اطلاق میشده است.

۱۱ – اقرب‌الموارد: تاجر، رئیس اقلیم.

۱۲ – متن‌اللغة: تاجر، رئیس اقلیم، رئیس ده، مالك وزمین‌دار و شخصی که با حدت و شدت درامور تصرف نماید.

۱۳ – محیط‌المحیط: تاجر، رئیس اقلیم، رئیس کشاورزان عجم و آنکه در تصرف امور قوی است.

۱٤ – الالفاظ الفارسیة المعربة: زعیم کشاورزان عجم، رئیس ده و آنکه در تصرف امور قوی است.

حال با بررسی معنی واژهٔ دهقان درادب‌پارسی‌روشن‌میشود که علاوه بر معانی مذکور در کتب لغت این واژه در چند معنی دیگر نیز بکار رفته است که ذیلاً به موارد استعمال آن اشارت می‌شود:

۱ – ایرانی

از ایران و از ترك و از تازیان
نژادی پدید آید اندر میان
نه دهقان نه ترك و نه تازی بود
سخنها به کردار بازی بود

ج ۹ ص ۳۱۹ شاهنامه چاپ شوروی

باز در همین معنی در داستان شهریاری آزرم‌دخت آمده:

---

* – یکی ازبهترین تحقیقات در باب واژه‌ی دهقان و مفاهیم گوناگون اجتماعی وسیاسی آن، یادداشت‌های شادروان «مجتبی مینوی» درمقدمه‌ی داستان رستم‌وسهراب (چاپ بنیاد شاهنامه) است. (هنرومردم)

۱ – ر ك: تاریخ اجتماعی ایران – سعید نفیسی ص ۳ – ٤.

۲ – ر ك: ایران درزمان ساسانیان – کریستنسن.

۳ – تاریخ ایران تألیف چهاردانشمند روسی ترجمهٔ کریم کشاورز. ص ۸۹.

٤ – تاریخ ایران – تألیف چهار دانشمند روسی ترجمه کریم کشاورز ص ۱۸٤.

کسی کـو زپیمان من بگذرد
بپیچد ز آیین و راه خـرد
به خواری تنش را برآرم به دار
ز دهقان و تازی و رومی شمار
ج ۹ ص ۳۰۷ شاهنامه چاپ شوروی

سواران تازنـده را نیك بنگر
در این پهن میدان زتازی ودهقان
دیوان ناصرخـرو ۳۱۸

مأمون آن کز ملوك دولت اسلام
هرگز چون او ندید تازی ودهقان
ابوحنیفهٔ اسکافی بنقل از تاریخ بیهقی ص ۶۰۸

ودر تفسیر کبیر امام فخر رازی حدیثی وارد است که دهقان درست در معنی ایرانی بکار رفته است :

قال‌علیه‌السلام : سته یدخلون‌النار قبل‌الحساب، الامراء بالجور والعرب بآلعصبیة والدهاقین بآلتکبر والتجار بالخیانة واهل آلرستاق بالجهالة وآلعلماء بآلحسد .
تفسیر کبیر ج ۳–۲ ص ۲۳۷

۲ ـ زرتشتی

امیرمعزی در عین اینکه قبلهٔ دهقان را کنایه ازشراب آتشین آورده معتقد است که دهقان شخصی است پای‌بند به آئین زرتشتی و آتش نیز قبلهٔ اوست ودر ابیات زیر این مسئله بچشم می‌خورد :

رسید عید بیا تا به تیغ باده کنیم
به‌عید قربان تیمارخویش را قربان
طواف‌حاج‌کنون گردقبلهٔ‌تازی‌است
طواف‌ماست‌کنون گرد قبلهٔ دهقان
دیوان امیرمعزی ص ۶۱۲

ویا
خجسته حضرت و فرخنده همتش به قیاس
دوقبله‌اند مبین هم به حجت و برهـان
یکی عزیز و مبارك چو کعبهٔ اسلام
یکی بلند و معزز چو قبلهٔ دهقان
دیوان امیرمعزی ص ۶۰۴

قطران تبریزی نیز قبلهٔ دهقان را در مفهوم بالا ضمن مدح بختیاربن سلیمان آورده :

بوستان پـر سیاه‌پوشان گشت
تا بر او گشت ماه دی سلطان
ای به دل همچو قبلهٔ تـازی
خیز و بفروز قبلهٔ دهقان
باده پیش آروپیش من بنشین
شاخ بیجاده پیش مـن بنشان
دیوان قطران ص ۲۵۴

ویا :
فلك چون آتش دهقان سنان کین‌کشد برمن
که بر ملك مـیحم هست مـاحی ودهقانـی
دیوان خاقانی ص ۳۷۵

ویا :
که چون دین دهقان برآتش‌نشست
بمرد آتش و مرد آتش پرست
شرفنامه نظامی ص ۲۳۸

۳ ـ مورخ

فردوسی قسمتی از داستانهای شاهنامه را اززبان دهقان که از تاریخ ایران پیش ازاسلام آگاهی دارد نقل می‌کند ، ودر داستان اکوان دیو این مطلب پدیدار است :

نباشی بدیـن گفته همداستان
که دهقان همی‌گوید از باستان
. . . .
. . . .
تـو بشنو ز گفتار دهقان پیر
گر ایدونك باشد سخن دلپذیر
سخن‌گوی دهقان چنین کرد یار
که یك روز کیخسرو از بامداد
بیاراست گلشن بـان بهـار
بزرگان نشستند بـا شهریار
ج ٤ ص ۲۰۳ شاهنامه چاپ شوروی

باز داستان رستم وسهراب را ازربان دهقان نقل می‌کند:
ز گفتار دهقان یکـی داستان
بپیوندم از گفتهٔ باستان
شاهنامه ج ۲ ، ص ۱۷۰

ودر داستان سیاوش آرد :
بگفتار دهقان کنون باز گـرد
نگر تا چه گوید سراینده مـرد
شاهنامه ج ۳ ، ص ۷

در داستان خاقان چین چنین گوید :
چو باشی بدین گفته همداستان
که دهقان همی گوید از باستان
ج ٤ ، ص ۲۰۸

داستان کیومرث در شاهنامه چنین آغاز می‌شود :
سخنگوی دهقان چه گوید نخست
که نام بزرگی به گیتی که جست
شاهنامه ج ۱ ، ص ۲۸

اسدی طوسی نیز در گرشاسپنامه آورده :
سراینده دهقان موبدنژاد

نظامی گنجوی با پیروی از فردوسی بعضی ازداستانهای

خودرا ازربان دهقان روایت می‌کند :
گزارش‌گـر رازهای نهفت
ز تاریخ دهقان چنین بازگفت
شرفنامه ص ۳٤۷

بیار ای جهاندیده دهقـان پیر
سخنهای پـروردهٔ دلپذیر
شرفنامه ص ٤۳۶

درین فصل فرخ ز او تا کهن
ز تـاریخ دهقان سرایم سخن
شرفنامه ص ۵۰۸

گزارنده دهقان چنین در نوشت
که اول شب از ماه اردیبهشت
شرفنامه ص ۵۰۸

٤ ـ رعیت

نظامی گنجوی دهقان را در مقابل شاه به کار برده و مقصود از آن بهرام چوبینه است :
سپهر چون شه به دهقان داد تختت
وزان تندی شد شوریده بختت
خسروشیرین ص ٤۷

در کلیله ودمنه نیز در معنی رعیت به کاررفته است :
«هر والی که اورا به ضبط ممالك ورفیه رعایا وتربیت دوستان وقمع خصمان میلی باشد دراین معانی تحفظ و تیقظ لازم شمرد ، و نگذارد که نااهل بدگوهر خویشتن را وزان احرار آرد و با کسانی که کفاءت ایشان ندارد خـودرا هم تنگ وهم عنان سازد ، چه اصطناع بندگان ونگاهداشت مراتب در کارهای ملك وقوانین سیاست اصلی معتبر است و میان پادشاهی ودهقانی به رعایت ناموس فرق توان کرد» .
کلیله ودمنه ص ۳٤۵

۵ ـ امیر وحاکم

دهقانی جزو مناصب دیوانی و دهقان حاکـم ولایات مختلف بوده است چنانکه در موقع حملهٔ دشمن با سپاه به‌مقابله دشمن می‌پرداخت واز حریم ولایت خود دفاع می‌کرده‌است ودر ترجمهٔ تاریخ طبری درباب قتل یزدگرد چنین آمده است:

«بعضی‌ها گفته‌اند یزدگرد به فارس افتاد و چهارسال آنجا ببود آنگاه به سرزمین کرمان رفت ودوسال یا سه سال آنجا ببود ودهقان کرمان تقاضا کرد که پیش وی بماند و اقامت گیرد ویزدگرد نکرد وازدهقان خواست‌که گروگانی به او دهد ، دهقان کرمان گروگان نداد» . «گویند یزدگرد با کسان خود سوی مرو رفت ، واز اولاد دهقانان گروگانها همراه داشت در آن وقت دهقان مرو ماهویه پسر مافنا پسر فیدو وپدر براز بود ... آنگاه یزدگرد سوی براز دهقان مرو رفت و مصمم شد دهقانی را از او بگیرد.»
تاریخ طبری ترجمهٔ پاینده ج ۵ ص ۲۱٤۸

وباز درتاریخ سیستان درباب پدر نظام‌الملك که حاکم وفرمانروای قوم بود چنین آمد :

«نظام‌الملك الحسن علی‌بن اسحق ، واسحق دهقانی بود از دیه انکو ازاعلی الناحیه که آن بقعت به سبب دیانت وصیانت او آبادان بود ودلهای رعایا از وجود او شادان وکارهای دشوار بروی آسان» . ص ۷۳ .

سرکشان را رسول تـو شمشیر
خسروان را خطاب تو دهقان
دیوان مسعود سعد سلمان ص ۳۷٤

دهقان ودهقان‌زادگان کـه امیران وحاکمان محلی بودند مورد ستایش ومدح شعرا قرار می‌گرفتند :
چرا خوانم چو فرقان کردم از بر
بجای ختم قـرآن مدح دهقان
دیوان ناصرخسرو ص ۳۲۵

و سوزنی سمرقندی دهقان زاده‌ای را می‌ستاید وازاو تقاضای صله می‌کند :
مدح دهقان‌زاده زنگ از طبع بزداید مرا
تا نگویم مدحت او طبع نگشاید مـرا
تا نکو خواه ویم دولت نکو خواهد مرا
تا ستایم مرورا ، ایـام بستاید مـرا
شب چو بندیشم که فردا سرنهم بر آستانش
بامدادان از شرف سر بر فلك ساید مرا
گر صلت گیرم ز دست دیگران بسیار چیز
تا نگیرم اندکـی زو ، کار برناید مـرا
اندکش بسیار باشد زبسیار کسان
من همی دانم که خود اندك نفرماید مـرا
از برای آنکه زو عیدی بیابم روز عید
برتن این سی روز ، روزه هیچ نگراید مرا
از گراینده نباشم سیم او در جیب من
از سبکـاری بناگه باد برباید مـرا
هست ارزانی بدان آن مهتر آزاده خلق
کز ثنای او زبان درکام ناساید مـرا
جز ثنای او مبادا زینتی در شعر من
تابدانگاهی که ازخاطرسخن‌زاید مرا
دیوان سوزنی ص ٤۳۶

۶ ـ مالك بزرگ و محتشم

«استاد ابوالقاسم فردوسی ازدهاقین طوس بود ، ازدیهی که آن دیه را باژ خوانند وازناحیت طبران است ، بزرگ‌دیهی است ، واز وی هزار مرد بیرون آید . فردوسی درآن دیه

شوکتی تمام داشت چنانکه بدخل آن ضیاع از امثال خـود بی‌نیاز بود» .

چهار مقالهٔ عروضی ص ۴۷

«فرخی از سیستان بود ، پسر جولوغ ، غلام امیرخلف بانو ، طبعی بغایت نیکو داشت شعر خوش گفتی وچنگ‌ترزدی، و خدمت‌دهقانی کردی از دهاقین سیستان و این او را هرسال دویست کیل پنج‌منی دادی و صد درم سیم نوحی ، اورا تمام بودی ، اما زنی خواست هم از موالی خلف و خرجش بیشتر افتاد و دبّه و زنبیل درافزود . فرخی بی‌برگ ماند . و در سیستان کسی دیگر نبود مگر امراء ایشان . فرخی قصه بدهقان برداشت که «مرا خرج بیشتر شده است ، چه شود که دهقان از آنجا که کرم اوست غلّهٔ من سیصد کیل کند وسیم صدو پنجاه درم تا مگر با خرج من برابر شود ؟ دهقان برپشت قصه توقیع کرد که «این قدر از تو دریغ نیست وافزون از این‌را روی نیست» فرخی چون بشنید مأیوس گشت» .

چهار مقالهٔ نظامی عروضی ص ۳۶

درتاریخ بیهق در شرح حال امام زاهد مفسر علی‌بن عبدالله‌بن احمد نیشابوری معروف به ابن‌ابی‌الطیب چنین آمده است : «این امام را مولد نیشابور بوده است و موطن قصبهٔ سبزوار و اورا خواجه ابوالقاسم علی‌بن محمدبن الحسین‌بن عمرو که از دهاقین و متمولان قصبه بود در محلهٔ اسفریس مدرسهٔ بنا کرده است فی رمضان سنهٔ ثمان عشرة و اربعمائه و اثر آن هنوز مانده است» .

تاریخ بیهق ص ۱۴۶

وایضاً در همان مأخذ در ص ۳۸ درباب توانگری و ثروت دهقانان چنین آمده :

«پس اسحق دهقان درآن وقت که از دریای حیات دنیا بساحل فنا نزدیک رسید پنج هزار دینار محمودی بیاورد و گفت در عمر خویش بوسایل توانائی ودانایی بیش از این‌جمع توانستم کرد و این مبلغ بهابوالحسن سپرد و او را وصی کرد وفرزندان را بوی سپرد و جان به قابض‌الارواح تسلیم کرد و عمر او نودوپنج سال بود .»

و داستان حمویه دهقان کهن معرف میزان‌تمکن‌وتجمل دهقانان آن روزگار تواند بود که در صفحهٔ ۴۸ تاریخ بیهق آمده است وماحصل آن اینکه دهقان مدت مدیدی از هرون خلیفهٔ عباسی و ملتزمین و لشکریان وی پذیرایی می‌نماید آنچنانکه موجبات رضایت خلیفه را فراهم آورده وسرانجام دهقان پس از تحمل آنهمه خرج کرمند گرانبهایی بخلیفه تقدیم میکند که این عمل نشانهٔ کثرت مال و مبین گشاده‌دستی آنان است .

وایضاً در کتاب راحةالارواح صفحهٔ ۵۸ در باب تنعم و تمکن دهقانان آورده :

«... درمیان دیه‌سرایی بدیع دید (بازرگان) وایوان رفیع ، دری ودرگاهی وایوانی و بارگاهی ، وخداوند آن سرای دهقانی منعم و خواجـهٔ مکرم ، برمنظری نشسته و خدمتکاران و غلامان پیش او ایستاده . دهقان را از بالای منظر چشم بر بازرگان افتاد وآن مرحوم ومحروم را بدید ، غبار غربت وآثار کربت بر رخسار او مشاهده کرد»

ودر تاریخ بیهقی صفحه ۶۰۸ آورده :

«یک روز نزدیک وی رفتم یافتم چندتن از دهقانان نزدیک وی (بوسهل زوزنی) و سی جفت وارزمین نزدیک این سرای بیع می‌کردند که بنام او آنجا باغ و سرای کنند و جفت‌واری به دویست درم می گفتند و او لجاج می‌کرد وآخر بخرید و بها بدادند» .

۷ ــ میفروش

دهقانان که غالباً صاحب باغ و زمین بودند از محصول باغ خود شراب تهیه می‌کرده‌اند و خواه ناخواه مقدار اضافی آنرا بدیگران می‌فروخته‌اند بناء" دهقان در نظر مـردم آنروزگار بصورت میفروش وشرابدار متجلی بوده است ودر داستان خرّه نماه با بهرام گور بدین مطلب که دهقان شراب خانگی داشته ودر پذیرایی شاه آنرا بکار میبرد برمی‌خوریم:

«دهقان اجابت کرد ، فرمود تا خوانچهٔ خوردنی بـه تکلف بساختند و پیش بهرام گور نهادند ودر عقب شرابی که پنداشتی که رنگ آن بگلگونهٔ عارض گلرخان بسته‌اند ونقلی که گفتی حلاوت آنرا ببوسهٔ شکرلبان چاشنی‌داده‌اند ، ترتیب کرد و چنانک رسم است به خدمت بهرام‌گور آورد» .

مرزبان‌نامه ص ۲۱

وداستان مزبور در شاهنامه نیز آمده :

کنیزک پر آبــدستان و طشت
ز دیدار مهمان همی خیره گشت
چو شد دست شسته‌می‌وجام‌خواست
به می رامش ونام وآرام خواست
بیازید دهقان به جـام از نخـت
بخورد و به مشک و گلابش بشست

ج ۷ ص ۳۵۱ شاهنامه متن انتقادی شوروی

همه از دیده خون بپالاید
دختر زر به خانـهٔ دهقان

دیوان مسعود سعد ص ۴۱۱

خیک‌است خش پستان‌زنی رومی‌دلی زنگی‌تنی
مریم صفت آبستنی عیسی دهقان بین دراو

دیوان خاقانی ص ۶۲۶

خون دل شیرین است آن می که دهد رزبن
ز آب وگل پرویز است این خم که نهد دهقان

دیوان خاقانی ص ۳۲۳

دهقان به سحرگاهان کز خانه بیاید
نـه هیچ بیارامد و نه هیچ بپاید
نـزدیک رز آید در رز را بگشاید
تا دختر رز راچه‌بکار استو چه‌شاید
یک دختر دوشیزه بـدوزخ ننماید
الا همـه آبستن والا همه بیمار

دیوان منوچهری ص ۱۴۹

بیا ساقـی از خنب دهقان پیر
میی در قدح ریز چون شهد وشیر
نه آن می که آمد به مذهب حرام
میی کاسل مذهب بـدوشد تمام

شرفنامهٔ نظامی ص ۷۵

راحاً مشعشعة حمراء صافية" بالکرخ عتقها الدهقان‌فادوسا

دیوان ابونواس ص ۲۰۳

ذخیرة دهقان" حواها لنفسه اذا مالک اوفی علیه وسیم

دیوان ابونواس ص ۲۰۳

۸ ــ کشاورز

گاهی واژهٔ دهقان درست در مفهوم کلمهٔ کشاورز که امروزه مصطلح است بکار رفته :

«مزارعان ودهاقین را که سبب آبادانی و محصل ارزاق بنی‌آدم‌اند از ظلم متجنّنده مصون دارد ، وآمال ایشان در مصالح زراعت بحصول مقرون گرداند وسایس عدل را شحنهٔ کار ایشان سازد ، تا هرکس به اطمینان دل بزراعت وعمارت پردازد» .

التوسل الی‌الترسل به تصحیح بهنمیار ص ۲۷

«دیگر القاب بسیار شده‌است و هرچه بسیار شود قدرش نبود و خطرش نماند همه پادشاهان و خلفا در معنی القاب نیک مخاطبه بوده‌اند که از ناموس‌های مملکت یکی‌نگاهداشتن لقب و مرتبت واندازهٔ هرکسی است چون لقب مرد بازاری ودهقانی همان باشد که لقب عمیدی هیچ‌فرق نباشد میان‌وضیع وشریف ومحل معروف و مجهول یکی باشد» .

سیاستنامه ص ۲۲۹

وفردوسی در رزم سهراب با گردآفرید چنین آرد :

یکـی بوستان بود اندر بهشت
ببالای او سرو دهقـان نکشت

ج ۲ ص ۱۸۷ شاهنامه

بدپیش جاهلان مفکن گرافه پند نیکو را
که‌دهقان‌تخم‌هرگزنفکنددریگ‌شورستان

دیوان ناصرخسرو ص ۳۴۵

هرآن تخمی که دهقانی بکارد
زمین و آسمان آرد شخیدن

دیوان ناصرخسرو ص ۳۶۵

مسکن شهری ز تو ویرانه شـد
خرمن دهقان ز تو بی دانه شد

مخزن‌الاسرار ص ۹۲

چو دهقان دانه درگل پاک ریزد
ز گل گردانه خیزد پاک خیزد

خسروشیرین ص ۱۱۹

ترکیبات کلمهٔ دهقان

۱ ــ جو دهقان :

پیل نداری گل صحـرا مخار
آب نیابی جـو دهقان مکار

مخزن‌الاسرار نظامی ص ۸۷

۲ ــ پیر دهقان : کنایه از شراب کهن است :

از بخت جوان او کنم یاد
چون دست کشم به پیر دهقان

هین جام رخشان دردهید آزاده را جان دردهید
وآن پیر دهقان در دهید از شاخ برنا ریخته

دیوان خاقانی ص ۳۱۲ ، ۳۴۳

۴ ــ درج دهقان : کتاب و قول دهقان :

گــزارندهٔ درج دهقان نورد
گزارندگان را چنین یاد کـرد

شرفنامهٔ نظامی ص ۸۵

۵ ــ دهقان خلد : کنایه از رضوان است کـه خازن بهشت باشد . آنندراج .

۶ ــ قبلهٔ دهقان : کنایه از آتش است و آنهم کنایت از شرابِ سرخ باشد .

طواف حاج کنون گرد قبلهٔ تازی است
طواف ماست کنون گرد قبلهٔ دهقان

دیوان امیرمعزی ص ۶۱۲

ای به دل همچو قبلهٔ تازی
خیز و بفروز قبلهٔ دهقان
باده پیش آر و پیش من بنشین
شاخ بیجاده پیش من بنشان

دیوان قطران تبریزی ص ۲۵۴

وامیرمعزی دربیت زیر از قبلهٔ دهقان آتش را اراده نموده است :

یکی عزیز و مبارک چو کعبهٔ اسلام
یکی بلند و معزز چو قبله دهقان
دیوان امیرمعزی ص ٦٠٤

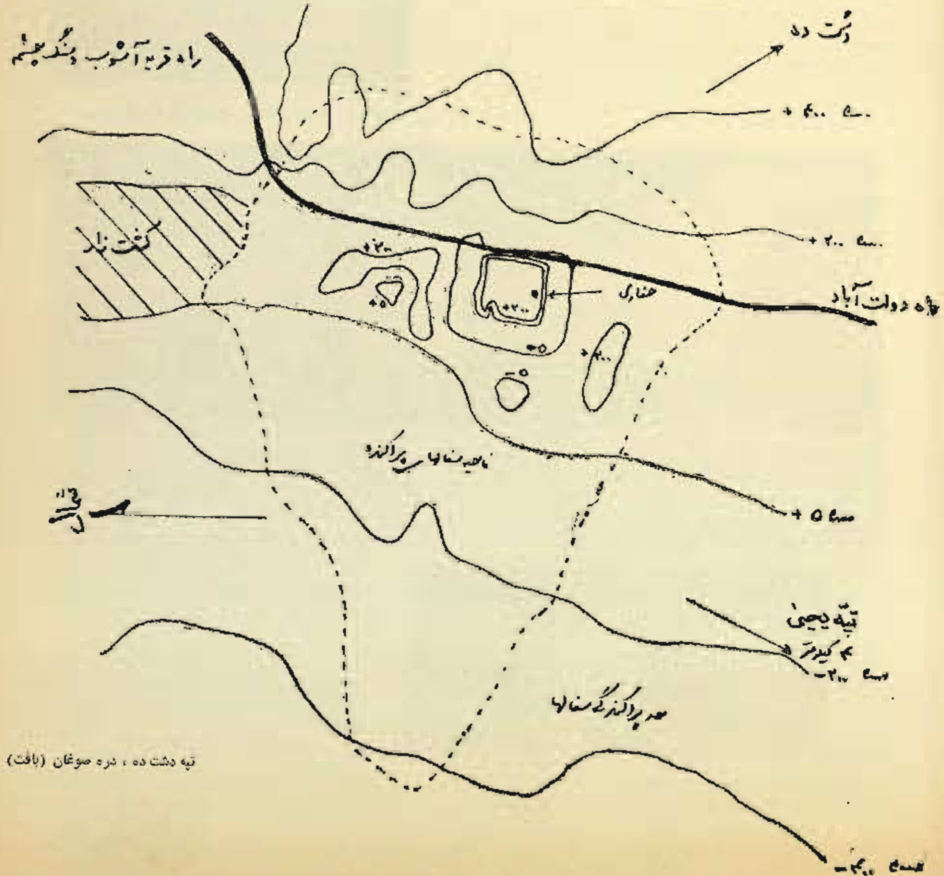
مآخذ مقاله

۱ ــ آنندراج تألیف محمد پادشاه زیرنظر دکتر محمد دبیرسیاقی تهران ۱۳۳۵ .
۲ ــ اقرب‌الموارد تألیف علامهٔ سعید خوری لبنانی .
۳ ــ الالفاظ الفارسیة المعربة تألیف ادی شیر لبنانی مطبعه کاتولیك بیروت ۱۹۰۸ .
٤ ــ اقیانوس در شرح قاموس فیروزآبادی ترجمه عاصم‌بن احمد افندی .
٥ ــ ایران در زمان ساسانیان تألیف آرتور کریستن‌سن کتابفروشی ابن‌سینا تهران ۱۳۱۷ ترجمه رشید یاسمی .
٦ ــ برهان قاطع تألیف حسین‌بن خلف تبریزی به‌تصحیح وتحشیهٔ دکتر محمد معین .
۷ ــ تاج‌العروس تحقیق عبدالکریم غرباوی مطبعه دولتی کویت ۱۳۹۲ ه .
۸ ــ تاریخ ایــران ، از دوران باستان تا پایان سدهٔ هجدهم تألیف : ن . و . پیگولوسکایا و سه تن‌دیگر، ترجمه کریم کشاورز ، تهران ۱۳٤۹ .
۹ ــ تاریخ اجتماعی ایران از انقراض ساسانیان تــا انقراض امویان تألیف سعید نفیسی تهران ۱۳٤۲ .
۱۰ ــ تاریخ بیهق تألیف ابوالحسن علی‌بن زید بیهقی بنگاه دانش با تصحیح وتعلیقات احمد بهمنیار تهران ۱۳۱۷ .
۱۱ ــ تاریخ بیهقی تألیف ابوالفضل محمدبن حسین کاتب بیهقی به تصحیح قاسم غنی تهران .
۱۲ ــ تاریخ طبری یا تاریخ‌الرسل والملوك ، ترجمه ابوالقاسم پاینده تهران ۱۳٥۲ .
۱۳ ــ تفسیر کبیر تألیف امام‌المشککین فخرالدین رازی .
۱٤ ــ التوسل الی الترسل تألیف بهاءالدین محمدمؤید به تصحیح احمد بهمنیار تهران ۱۳۱٥ .
۱٥ ــ چهار مقاله نظامی عروضی بسعی واهتمام محمدبن عبدالوهاب قزوینی تهران ۱۳۲۷ .
۱٦ ــ خسرووشیرین حکیم‌نظامی گنجوی به تصحیح و شرح وحید دستگردی تهران چاپ علمی .
۱۷ ــ دائرةالمعارف اسلامی (عربــی) ترجمهٔ احمد شنتناوی و دولن دیگر .
۱۸ ــ دیوان ابونواس حسن‌بن هانی شرح و تحقیق احمد عبدالمجید غزالی بیروت لبنان ۱۳۷۲ ه .
۱۹ ــ دیوان‌امیرمعزی کتابفروشی‌اسلامیه تهران‌۱۳۱۸ .
۲۰ ــ دیوان‌خاقانی شروانی مؤسسهٔ مطبوعاتی امیرکبیر بکوشش حسین نخعی تهران ۱۳۳٦ .
۲۱ ــ دیوان حکیم سوزنی سمرقندی باهتمام دکتر ناصرالدین ــ شاه‌حسینی تهران ۱۳٤٤ .
۲۲ ــ دیــوان قطران تبریزی بسعی واهتمام محمد نخجوانی ۱۳۳۳ .
۲۳ ــ دیوان مسعود سعد سامان به تصحیح مرحــوم رشید یاسمی تهران ۱۳۳۹ .
۲٤ ــ دیوان منوچهری دامغانی بکوشش دکتر محمد دبیر سیاقی تهران ۱۳٤۷ .
۲٥ ــ دیوان حکیم ابومعین حمیدالدین ناصربن خسرو قبادیانی به‌تصحیح مرحوم‌حاج‌سیدنصرالله‌تقوی تهران ۱۳۳٥ .
۲٦ ــ راحةالارواح فی سرورالمفراح «بختیارنامه» تحریر شمس‌الدین محمد دقایقی مروزی باهتمام و تصحیح ذبیح‌الله صفا تهران ۱۳٤٥ .
۲۷ ــ سیاستنامه تألیف خواجه نظام‌الملك طوسی بــه کوشش دکتر جعفر شعار تهران ۱۳٤۸ .
۲۸ ــ شاهنامه فردوسی (متن انتقادی) انتشارات ادبیات خاور مسکو .
۲۹ ــ شرفنامهٔ حکیم نظامی گنجوی به تصحیح وشرح وحید دستگردی .
۳۰ ــ کلیله ودمنه تألیف ابوالمعالی نصرالله منشی به تصحیح و توضیح مجتبی مینوی طهرانی چاپ دوم ۱۳٤٥ .
۳۱ ــ متن‌اللغة تألیف علامهٔ شیخ‌احمدرضا بیروت دارمکتبةالحیاة ۱۳۷۷ ه .
۳۲ ــ مجمع‌البحــرین ومطلع‌النیّرین تألیف شیخ فخرالدین ولد محمدعلی‌الطّریح‌النجاد بخط‌محمدعلی‌بن‌محمد شفیع تبریزی .
۳۳ ــ محیط‌المحیط تألیف بطرس بستانی .
۳٤ ــ مخزن‌الاسرار حکیم‌نظامی گنجوی به تصحیح وحید دستگردی چاپ سوم ۱۳٤۳ .
۳٥ ــ مرزبان‌نامه تألیف مرزبان‌بن رستم‌بن شروین به تصحیح و تحشیهٔ عبدالوهاب قزوینی تهران ۱۳۱۷ .
۳٦ ــ معجم‌البلدان تألیف شهاب‌الدین ابــی عبدالله یاقوت‌بن عبدالله‌الحموی‌البغدادی چاپ اول مصر ۱۳۲۳ ه .

گمانه آزمایشی تپه اسلامی «دشت ده»

دکتر غلامعلی شاملو
(دانشگاه تهران)

تپه دشت ده[۱] تقریباً در کناره دره صوغان و نزدیك به‌کوه‌های کم‌ارتفاع حد شمال شرقی دره قرار گرفته است و حدود پنج کیلومتر با تپه بزرگ‌و حائز اهمیت «یحیی» فاصله دارد . تپه دشت‌ده هم چنین در نیمه راه روستاهای موسوم به «دشت‌ده» و «سنگ چشمه» واقع‌است ودرمحدوده‌ای‌به‌وسعت‌بیش از ۵۰۰×۷۰۰ متر سفالهای دوران اسلامی دیده‌میشود ولی تپه اصلی‌که بلندتر از سطح زمینهای اطراف نیز هست حدود ۲ر۳ متر ارتفاع و هفتاد متر مربع وسعت دارد .



تپه دشت ده ، دره صوغان (بافت)





چند نمونه ازظروف مکشوف درترانشه آزمایشی تپه دشت ده (دره صوغان) ۱۳۴۴۹

طی کاوش‌های مقدماتی کوتاه‌مدت در این تپه که توسط هیأت مشترك باستان شناسی ایران و دانشگاه هاروارد آمریکا در تپه یحیی صورت گرفت ، یك گمانه کوچك به ابعاد ۴×۴/۵ متر حفر گردید که اکنون بطبقات عمده مکشوفه‌دراین گمانه اشاره میشود :

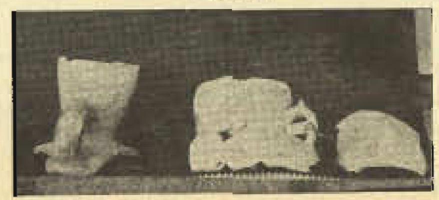
۱ – قبور مربوط بأوایل دوره اسلامی

۲ – نخستین طبقه‌ساختمانی‌مربوط بأواخر قرن ۱۲ تا ۱۳ میلادی

۳ – دومین طبقه ساختمانی مربوط بقرن ۱۴ تا اوایل قرن ۱۵ میلادی

۴ – طبقه سکونتی مربوط‌بأواخر دوره اسلامی

قدیمی‌ترین آثار مکشوفه در تپه مشتمل است بر اجسادی‌که در سطح شنی وآبرفتی طبیعی دفن شده و میان ۳۰ تا ۷۰ سانتیمتری زیر سطح گل‌سخت‌طبیعی قرار گرفته است . اجساد شامل دو انسان بالغ است‌که در محدوده تحت حفاری‌تنها جمجمه یکی و لگن خاصره یکی دیگر دیده شد و اجساد دیگر متعلق به بچه‌بود. همراه با اجساد سه تکه سفال خشن پیدا شد و یك تکه سفال مربوط بقرن یازدهم یا دوازدهم میلادی نیز در اجاق کوچکی بدست آمدکه مستقیماًروی‌سطح‌شن‌طبیعی قرار داشت .



چند نمونه ازظروف سفالین ساده ویك شکل مکشوفه درترانشه آزمایشی تپه دشت ده (دره صوغان)

پائین‌ترین طبقات و کف‌ها مربوط به‌قدیمی‌ترین دوره معماری ۲ بر روی‌زمین فشرده سخت و زباله قرار داشت و یك دیوار گلی به عرض ۶۰ تا ۷۰ سانتی‌متر دارای اندود گلی در ترانشه نمایان گشت. همچنین سه کف عمده دیگر نیز تشخیص داده شد که کف‌های دوم و سوم باواحد ساختمانی اخیرتری‌که دیوارها را در یك اطاق قطع میکرد ارتباط می‌یافت‌وآثار واقع بر روی کف سوم نیز با خشت‌های خام به‌ابعاد ۲۵×۲۵×۴ سانتی‌متر ساخته شده بودند .

وضعیت سکونتی در این کف بایك لایه ضخیم سوخته مشخص گردید وتکه های بزرگ زغال و گل‌سوخته‌و آثاری ازنقش حصیر بر روی خاك وگل سخت، نمودار سقف‌بندی و استفاده از تیرجهت سقف اطاق‌ها بوده است .

آجرهای پخته که به‌اندازه‌های‌بین ۱۸٫۵ و ۲۱٫۵ سانتی‌متر بوده و بیـن ۳¾ تا ۴¼ ضخامـت دارند، در یـك زباله‌دانی پیدا شد . بر روی برخی از این آجرها اثر انگشت دست دیده میشود و با آجرهای مربوط به قرون ۱۰ تا۱۱ میـلادی مکشوفه در سیرجان مشابهـت داشتند .

قدیمی‌ترین کف دوره ۳ منتهی‌بدیوار دوره ۲ است . همچنین قسمت‌هائـی از اطاق‌مربوط‌بدوره A ۳باديوارهای‌گلی به‌بلندی ۱۱۵سانتیمترو ۶۵ تا ۶۰سانتیمتر ضخامت از هم جدا میشد ، اطاق مرکزی بین ۲۰۰ تا ۱۹۰ سانتیمتر بود و حداقل ۳۰۰ سانتیمتر طول داشت . در دوره B ۳ مرتبط باکف سوم مرتفع‌ترین کف دوره ۳ ، دیوار غربی اطاق مرکزی در قسمت داخل با آجرهای باندازه ۲۹×۲۹×۴٫۵ سانتی‌متر استوار میشد .

دوره ۴ مشتمل بر دو کف ودو کف مسکونی دیگر در قسمتی از ترانشه بود . کف های مکشوفه بیش از ۳۰ سانتیمتـر در زیر سطح زمین جدید قرار داشتند و اگرچه آثاری از سفالهائی که اخیرتراز دوره ۳ باشد ملاحظه نگردید نمونه‌های کوچك مکشوفه نیز که بدست آمد کاملا آثار و بقایای سکونت اخیر در تپه‌است.

سفال لعابدار دوره ۲ اساساًمشتمل است بر سفال‌های به‌رنگ سبز یاقهوه‌ای تیره بر زمینه نخودی و برخی ظـروف ایرانـی با لعاب سربی رنگ که قابـل مقایسه با سفال‌های مکشوفه در ناحیـه «کیلوا»[2] واقع در آفریقای شرقی است.

سفال لعابدار دوره سلجوقی جز طبقـه تحتانی در تمام‌قسمت‌های ترانشه بـدست آمد و یك قالب سفالی جالب مشابه بـا نوعی‌که توسط استاین‌بسال۱۹۳۳درمنطقه جیرفت کشف‌گردید نیز درترانشه‌پیدا گشت لیکن رویه زیر لعاب سفال منقوش نوع نیشابور مشاهده نشد و بطور کلـی تمام مجموعه سفال مکشوفه مربوط به حدود اواخر قرن ۱۲ و ۱۳ میلادی‌است.

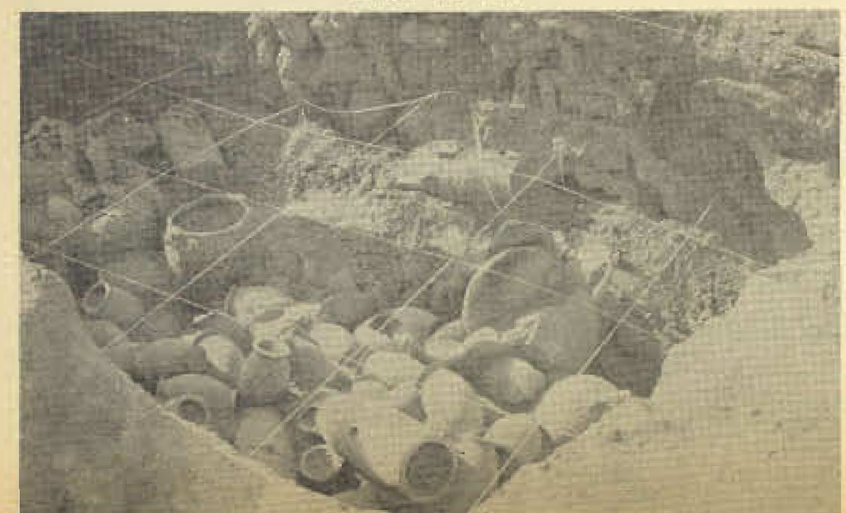
در دوره ۳ میان یك قسمت بزرگ ظروف بدون لعاب وتنبوشه‌ها، سفال‌هائی باتزئینات برنگ سیاه و آبی روی زمینه فیروزه‌ای یا سفید بدست آمد وسلادنهای چینی در این‌دوره مشخص‌گردید ، اصولا تمام سفال‌ها قابل مقایسه با مواد قـرن ۱۴ میلادی مکشوفه در سیراف و ناحیه «کیلوا» در آفریقای شرقی است.

تپه دشت ده به‌احتمال فراوان‌یکی از تپه‌های غنی مربوط به‌دوران اسلامـی است و بویژه با توجه به‌اینکه در منطقه جنوب شرقی ایران قرار گرفته بـدون شك آثار مکشوفه بیشتری در آن نمودار ارتباط این ناحیه با جزایر خلیج فارس نیز میتواند باشد .

---

1 - Dasht-é-Deh. 2 - Kilwa.

دریك ترانشه‌کوچك آزمایشی تعداد زیادی‌کوزه‌های سفالی یك شکل واندازه ، تنبوشه‌های استوانه‌ای سفالی وچند ظرف سنگی‌که یکی ازنوع سنگ استاتیت بود مکشوف‌گردید



ریشه‌های تاریخی امثال و حکم

مهدی پرتوی

«هم از گندم ری افتاد هم از خرمای بغداد»

این مثل درمواردی بکار میرودکه افراد قصد تأمین منافع ازدوجانب را داشته باشند باینمعنی که مقصودشان ازیکسو حاصل است وبعلت حرص وطمع یا جهات دیگر بخواهند ازطریق دیگر «خواه معقول وخواه نامعقول» بارضاء و اقناع مطامع خویش اقدام نمایند ولی نه تنها مقصودشان حاصل نیاید بلکه منافع اولیه را نیز ازدست بدهند. درچنین موارد ازباب طنز وکنایه گفته میشود: **«هم ازگندم ری افتاد، هم ازخرمای بغداد»**.

اما ریشهٔ تاریخی این ضرب‌المثل:

***

درعصر خلفای راشدین وبنی‌امیه حکومت ایران زیرنظرحکام کوفه وبصره بودکه قسمت جنوب وجنوب شرقی وجنوب غربی ایران را والی بصره اداره میکرد وسایرمناطق ایران تا اقصی نقاط ماوراءالنهر وهمچنین کشور عراق تحت امر واطاعت والی‌کوفه بود. گاهی اتفاق میافتادکه خلیفهٔ وقت باقتضای اهمیت موقع، حکومت‌کوفه وبصره را بیکنفر تفویض میکرد. دراینصورت آن شخص را **«والی‌العراقین»** میگفتند ومقصود ازعنوان **«عراقین»** این بودکه حکومت عراق عرب وعجم را توأماً برعهده داشته است.

ازجملهٔ افرادیکه بشغل وسمت **«والی‌العراقین»** نائل آمده‌اند یکی عُبیدالله زیاد **«ابن‌زیاد»** درزمان یزیدبن معاویه ودیگری **«حَجاج‌بن یوسف ثَقفی»** درزمان خلافت عبدالملك مروان بوده است. عبیدالله زیاد قبلاً والی بصره بود وچون **مسلم‌بن عقیل** وارد کوفه شد وبجمع‌آوری طرفداران حسین‌بن علی «سیدالشهداء» «ع» پرداخت یزید برای مقابله با مسلم ویاران حسین«ع» ناگزیرشد **نُعمان‌بن بشیر** را ازحکومت‌کوفه عزل وعبیدالله زیاد را والی عراقین کند.

ابن‌زیاد پس ازورود بکوفه بدواً ازطریق خُدعه ونیرنگ برمسلم‌بن عقیل دست یافت واورا بقتل رسانید. سپس بتغییروتبدیل حکام وفرماندهان برآمد. دراینموقع باو اطلاع رسیدکه دیلمیان برسپاهیان عرب غلبه کردند وقلعهٔ **«دَستبی»** راگشوده متصرف شدند. ابن‌زیاد فرمان حکومت ری را بنام عمربن سعدبن ابی‌وقاص صادرکرد واورا با چهار هزار سپاهی مأموریت دادکه پس ازسرکوبی دیلمیان بحکومت آن سامان **«رَی»** برود. عمرسعد یا بقول **ابن‌سعد** مشغول تدارك سفرشد و«حمام **اعیَن**» را لشگرگاه ساخت تا بطرف ایران عزیمت کند ومانند

پدر که پس ازفتح قادسیه بر سریر فرمانروائی «مدائن» تکیه زده بود او نیز شیرمردان جبال دیلم را منکوب‌کرده برتخت حکمرانی شهر «ری» که درآنموقع ازبلاد معظم ایران شناخته میشد جلوس نماید و ازگندم‌سفید و مُعطّر «ری» که در آن‌عصر وزمان بهترین گندمهای‌خاورمیانه بوده است میل وتناول کند!

از آنجاکه‌گاه «گردش دَهر نه بر قاعدهٔ دلخواهست» وَقعهٔ کربلا پیش آمد و ابن‌زیاد باو تکلیف کردکه قبلاً بجنگ حسین‌بن علی«ع» برود وپس ازآنکه‌کارش را یکسره‌کرد بجانب ایران برای تصدی حکومت «ری» عزیمت‌کند. چون ابن‌اثیر دراینمورد حق مطلب را بخوبی ادا کرده است بمنظور خودداری از اِطناب سخن بنقل ترجمهٔ گفتارش فی‌الجمله میپردازد:

«چون‌کار حسین بدانگونه رسید ابن‌زیاد عمربن سعد را خواند وگفت: برو برای جنگ حسین‌که اگر ما ازاو آسوده شویم تو بمحل ایالت خود خواهی رفت. عمربن سعد عذر خواست. ابن‌زیادگفت: قبول میکنم بشرط اینکه فرمان «ری» را بمن پس بدهی. چون آن سخن‌را شنیدگفت: یکروزبمن مهلت بده‌که من مطالعه ومشورت‌کنم. او با دوستان خود مشورت کرد همه اورا نصیحت‌کردندکه نرود. حمزةبن **مُغیرةبن شُعبه** که خواهرزادهٔ او بود نزد او رفت وگفت: ترا بخدا قسم میدهم ای‌دائی: بجنگ حسین مرو ومرتکب‌گناه مشو و رَحِم خودرا قطع مکن. بخدا سوگند اگرتو ازدنیا وهرچه دراین دنیا داشته باشی جدا شوی ودست توکوتاه شود ودراین سرزمین هیچ سلطه وقدرت وحکومت نداشته باشی برای تو بهترخواهد بود ازاینکه نزد خدا مسئول خون حسین باشی. گفت چنین خواهم‌کرد. آنشب را درحال تفکر وتحیّر بسربرد. این شعر ازاو شنیده شد:

ا اترك ملك‌الری والری رغبتی[1]	ام ارجع مذموماً[2] بقتل حسین
و فی قتله‌النار التی لیس دونها	حِجاب و ملك‌الری قُرّة عَین

یعنی: آیا مُلك ری را ترك‌کنم وحال آنکه آرزوی من همانست. یا آنکه با بدنامی وقتل حسین برگردم؛ درقتل او دوزخ است‌که هـرگز پوشیده نیست ولی مُلك ری موجب روشنائی چشم من است.

بعد نزد ابن‌زیاد رفت وگفت: تو این فرمان را بمن دادی مردم هم آگاه شدند. اگر بخواهی انجام دهی بکُن وبرای جنگ حسین یکی ازاشراف‌کوفه را بفرست‌که درجنگ ازمن داناتر وتواناتر است. آنگاه نام بعضی ازبزرگان را برد. ابن‌زیادگفت: من دربارهٔ برگزیدن اشخاص نیازی بمشورت تو ندارم. اگرتو با لشکر ما بروی چه بهتر وگرنه برو فرمان را پس بده. گفت من خودم میروم. آنگاه لشکر کشید تا بقرارگاه حسین رسید»[3].

چون عمرسعد وارد سرزمین‌کربلا شد روزی حضرت حسین‌بن علی«ع» برایش پیغام دادکه با تو سخنی دارم وبهتر آنستکه امشب با من ملاقات‌کنی. عمرسعد اجرای امرکرد و با پسر وغلامش دور ازانظار سپاهیان بملاقات سیدالشهداء رفت. حضرت فرمود: «تو میدانی‌که پسر کیستم. ازاندیشهٔ ناصواب درگذر وسلوك طریقی اختیارکن‌که متضمن صلاح دنیا وآخرت تو باشد. ازاهل ضلال ببر وبمن بپیوند وبزخارف دنیای غدّار مغرور مشو»[4]. عمرسعد جواب داد: میترسم ابن‌زیاد خانه‌ام را درکوفه خراب‌کند. حضرت فرمود سرائی بهتر ازآن بتو میدهم. ابن‌سعدگفت: درولایت‌کوفه ضیاع وعقار دارم، ازآن میاندیشم‌که پسر مرجانه همه را تصرف ومصادره‌کند. امام حسین فرمودند که اگر آن ضیاع و عقار هم تلف شوند ترا در حجاز مزارع سرسبزی می‌بخشم‌که هزاربار ازمزارع‌کوفه بهتر ومفیدتر باشند. چون عمرسعد متوجه شدکه درمقابل سخنان راستین فرزند علی‌بن ابیطالب«ع» جوابی ندارد بدهد سردرپیش افکند وپس‌از

---

۱ - «رغبتی» دربعضی مآخذ ومقاتل «مُنیتی» هم آمده است.
۲ - دربعضی مآخذ «ام» اصبح مأثوماً» هم آمده است.
۳ - ترجمهٔ تاریخ‌کامل ابن‌اثیر. ج ۵ صفحه ۱۵٦.

لختی تأمل گفت : حکومت ری را چکنم که دل درگروی آن دارم ؟ چه بگفتهٔ حمدالله مستوفی «ملك ری بعظمتی بوده که آرزوی حکومتش دردل عمرسعد علیه‌اللعنه باعث قتل امیرالمؤمنین حسین‌بن علی شده»[5]. حضرت حسین‌بن علی پس‌ازشنیدن این سخن ازحُبّ جاه وحرص وآز پسر سعد درشگفت شد وفرمود : «لاکلت مین بُرّی‌الری» یعنی امیدوارم ازگندم ری نخوری. عمرسعد باکمال وقاحت وبیشرمی جواب داد «اگرگندم نباشد جَو توان خورد»[6]. چون سخن باینجا رسید حضرت حسین‌بن علی مذاکره را بیفایده دانست وبقرارگاه خویش مراجعت فرمود.

پس ازواقعهٔ کربلا وشهادت امام سوم شیعیان ویارانش بسبب حوادث متواتری که رخ داد عمرسعد نه‌تنها بمقصود نرسید وازگندم ری نخورد بلکه سر دراین سودا گذاشت وبفرمان برادرزنش **مختاربن ابوعبیدهٔ ثقفی** که برکوفه تسلط یافته بود خود وپسرش «**حفص**» بهلاکت رسیدند. توضیح آنکه مختار ابتدا بشفاعت عبدالله‌بن **جَعدة‌بن هُبیره** که خویش وداماد حضرت علی ومورد احترام مختار بود بعمرسعد امان داد بشرط آنکه چیزی از او حادث نشود ولی پس از چندی **یزیدبن شراحیل انصاری** ازکوفه بمدینه رفت و جریان امان دادن مختار بعمر سعد را تفصیلاً برای **محمد حنفیه** برادر سیدالشهداء شرح داد . محمد حنفیه گفت :

کسیکه کشندگان حسین ویارانش‌را امان‌دهد نمی‌تواند ادعاکند که با ما وطرفدارماست. چون یزیدبن شراحیل بکوفه مراجعت‌کرد وگفتار محمد حنفیه را برای مختار بازگو کرد مختار از کرده پشیمان شد و به ابوعمرو «**اباعمره**» رئیس عسّـان‌کوفه فرمان دادکه عمر سعدرا بقتل برساند . ابوعمرو نزد عمرسعد رفت و ازاو خواست‌که بدارالاماره نزد مختار برود. عمرسعد برخاست‌که راه بیفتد پایش بجُبّهٔ وی پیچید وبزمین درغلطید. ابوعمرو درنگ را جایز ندید بضرب شمشیر کارش بساخت وسرش را نزد مختار برد .

اتفاقاً درآنموقع **حفص** پسرعمرسعد نزد دائیش مختار نشسته بود . مختار باوگفت : آیا این سررا میشناسی ؟ حفص جوابداد : آری سر پدرم است وبعد ازاو زندگی برای من سودی ندارد . مختار فرمان داد اورا هم کشتند وسر پدر وپسر را بانتقام خون حسین‌بن علی وعلی‌بن الحسین «**علی‌اکبر**» نزد محمد حنفیه فرستاد .

این بود داستان عبرت‌انگیز عمرسعد که **هم ازگندم ری افتاد ، هم ازخرمای کوفه** .

درخاتمه این نکته ناگفته نماندکـه دراین ضرب‌المثل بجای «**خرمای کوفه**» اشتباهاً «**خرمای بغداد**» ذکر شده است درصورتیکه شهربغداد درآن عصر وزمان بشکل وصورت شهر وپایتخت‌کشور اسلامی هنوز بوجود نیامده بود ودرزمان خلافت منصور دوانقی ازمصالح ساختمانی دوشهر «**مدائن**» و «**بابل**» ساخته شده است . دراینکه ضرب‌المثل بالا مربوط بواقعهٔ عمرسعد است جای هیچگونه تأمل وتردید نیست زیرا فقط چنین واقعهٔ مهمی میتوانست آنرا بصورت ضرب‌المثل وجزء امثلهٔ سائره درآورد . اگر ملاحظه میشودکـه درحال حاضر بجای «**خرمای کوفه**» یا «**خرمای عراق**» اشتباهاً «**خرمای بغداد**» ذکرمیشود ازآنجهت‌است‌که آبادانی و عظمت بغداد تدریجاً نام «**کوفه**» راکه بسوی ویرانی میرفت تحت‌الشعاع قرار داد و عامهٔ‌مردم بدون توجه بریشهٔ تاریخی آن اشتباهاً «**خرمای بغداد**» را دراین ضرب‌المثل جایگزین «**خرمای کوفه**» کرده‌اند .

چنانچه علت وموجب دیگری احیاناً وجود داشته باشد قطعاً براهل تحقیق پوشیده نیست ونویسندهٔ این مقاله را برای روشن شدن حقیقت مطلب مدد خواهند فرمود .

---

۴ و ۶ – روضةالصفا . ج ۵ صفحه ۱۷۸ .

۵ – نزهةالقلوب صفحه ۵۶ .

